



سیری در معارف اسلام

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

شیراز - امامزاده سید احمد (شاهچراغ) - دهه دوم ذی القعدة - ۱۳۹۶ هـ ش



www.erfan.ir

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: غیائی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ ایستادگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۳	جلسه اول: عمل به تکالیف الهی (۱)
۱۵	مقدمه
۱۵	چیستی تعلیم اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۵	اساس زندگی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۶	جایگاه علم
۱۷	تکالیف انسان‌ها
۱۸	داستان انفاق عباس قلی خان
۱۸	داستان یک خان شیرازی متدین
۱۸	ادامه داستان انفاق عباس قلی خان
۲۰	داستان انفاق ثلث اموال بعد از مرگ
۲۱	داستان عمل نکردن به وصیت
۲۳	جلسه دوم: عمل به تکالیف الهی (۲)
۲۵	مقدمه
۲۵	علامه مجلسی
۲۵	جایگاه علمی
۲۵	داستان دعای پدر علامه مجلسی



تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

- ۲۶ اهمیت نماز شب
- ۲۶ ادامه داستان دعای پدر علامه مجلسی
- ۲۶ استجاب دعا
- ۲۷ دعای پدر و مادر
- ۲۷ ادامه داستان دعای پدر علامه مجلسی
- ۲۸ خدمات علمی
- ۲۸ اساس زندگی امام صادق علیه السلام
- ۲۹ بهشتی شدن انسان ها
- ۳۰ مسیر بهشت
- ۳۰ اولی الامر
- ۳۱ اهمیت پرسیدن
- ۳۱ ادامه بحث اولی الامر
- ۳۲ ادامه بحث اساس زندگی امام صادق علیه السلام
- ۳۲ تکالیف انسانی
- ۳۳ چستی تکلیف در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۴ داستان خرید زمین برای صحن امام حسین علیه السلام
- ۳۵ روضه حضرت علی اصغر
- ۳۷ **جلسه سوم: عمل به تکالیف الهی (۳)**
- ۳۹ اساس زندگی امام صادق علیه السلام
- ۳۹ تقوا، زندگی انبیا، امامان و اولیای الهی
- ۴۰ تکالیف انسانی
- ۴۰ معنای تکلیف
- ۴۱ جشن تکلیف



فهرست مطالب

۴۱ رابطه تکلیف و حقایق
۴۲ حقایق عالم در قالب اشعار
۴۳ چشم‌پوشی از حقایق
۴۵ عمل به همه تکالیف
۴۵ نتیجه عمل به تکلیف
۴۶ استفاده از تکلیف در مدت زمان کوتاه
۴۷ داستان خمس تاجر به آیت الله بروجردی
۵۱ جلسه چهارم: زیبایی‌های معنوی
۵۳ اساس زندگی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۵۳ همراهی انبیا، امامان و اولیای الهی
۵۴ شان نزول آیه ۶۹ سوره نسا
۵۴ زیبایی‌های پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۴ زیبایی‌های معنوی
۵۶ داستان آزادی اسیر
۵۸ الف - غیرت
۵۹ ب - پرهیز از دروغ
۵۹ ج - سخاوت
۶۰ د - شجاعت
۶۱ ادامه بحث شان نزول آیه ۶۹ سوره نسا
۶۳ جلسه پنجم: ارزش‌های انسانی و ایمانی
۶۵ انسان، برترین موجود عالم
۶۵ ارزش‌های انسانی
۶۶ آزادی



تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

- عقل ۶۶
- جایگاه عقل در کلام امام علی علیه السلام ۶۷
- سیطره انسان بر جهان ۶۸
- روزی پاک ۶۸
- معنای «کثیر» در آیه ۷۰ سوره اسرا ۶۹
- ارزش مومن ۶۹
- تکلیف، ارزش انسان ۷۰
- راه تحصیل تکالیف ۷۱
- پرسش از عالمان ۷۱
- شیخ انصاری و استفاده از سید علی شوشتری ۷۲
- عاقبت نپرسیدن ۷۳
- روضه حضرت علی اکبر علیه السلام ۷۴
- جلسه ششم: شهادت اولیای الهی بر اعمال** ۷۷
- مقدمه ۷۹
- مراتب شکرگزاری ۷۹
- حکم عقل به شکرگزاری ۸۰
- آزادی واقعی ۸۰
- تکالیف انسانی ۸۱
- تداوم در انجام تکالیف ۸۱
- شاهد اعمال ۸۲
- علم غیب ائمه علیهم السلام ۸۳
- عدم اجازه ورود مرد جنب ۸۴
- داستان تبعیت علی بن جعفر از سه امام ۸۵



فهرست مطالب

۸۵	رسالت عیسی <small>علیه السلام</small> در نوزادی
۸۶	ادامه داستان تبعیت علی بن جعفر از سه امام
۸۶	هفت تکلیف مهم
۸۹	جلسه هفتم: ایمان، مومن و عمل
۹۱	جایگاه ایمان
۹۱	احترام مومن
۹۱	رابطه ایمان و عمل
۹۲	کفر و عدم قبولی عمل
۹۲	شاهدی قرآنی
۹۳	معنای حیات طیبه
۹۴	پاداش خداوند به مومنان
۹۴	اعطای حیات طیبه
۹۵	داستان عبور اسکندر مقدونی از یک منطقه
۹۷	پاداش به اعمال مومنان
۹۸	توضیح آیه
۹۹	روضه حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۹۹	دعا
۱۰۱	جلسه هشتم: محبت اهل ایمان
۱۰۳	مقدمه
۱۰۴	تکالیف الهی
۱۰۴	تداوم زمانی تکالیف
۱۰۴	داستان استخاره تاجر از امام صادق <small>علیه السلام</small>



تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

- ۱۰۵..... نجات اهل عمل با تکالیف
- ۱۰۵..... محبت اهل ایمان به یکدیگر
- ۱۰۶..... عدم ایمان، عامل طلاق
- ۱۰۶..... مبعوض‌ترین حلال
- ۱۰۷..... وجود محبت در تمام موجودات
- ۱۰۸..... رابطه ضعف ایمان و کینه
- ۱۰۸..... محبت انبیای الهی
- ۱۰۹..... داستان محبت گرگ
- ۱۱۱..... محبت در بوستان سعدی
- ۱۱۱..... روضه حضرت زینب علیها السلام
- ۱۱۳..... دعا
- جلسه نهم: محبت مومنان به یکدیگر**
- ۱۱۵.....
- ۱۱۷..... تکالیف الهی
- ۱۱۷..... محبت به اهل ایمان
- ۱۱۷..... آبروی مومن
- ۱۱۸..... داستان غیبت ابوبکر و عمر از سلمان
- ۱۱۹..... جایگاه مومن نزد خداوند
- ۱۱۹..... حب و بغض اساس ایمان
- ۱۲۰..... همراهی محب با محبوب
- ۱۲۱..... محبت منشا خیر
- ۱۲۱..... اهتمام به امور مسلمانان
- ۱۲۲..... داستان اهتمام به امور مسلمانان استاد انصاریان
- ۱۲۳..... اهتمام ائمه علیهم السلام به امور مسلمانان



فهرست مطالب

۱۲۴.....	داستان اهتمام خانمی به امور مسلمانان
۱۲۴.....	داستان اهتمام تاجری به امور مسلمانان
۱۲۶.....	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۲۸.....	دعا



جلسہ اول

عمل بہ تکالیف الہی (۱)

مقدمه

چیستی تعالیم اهل بیت علیهم السلام

از زمان وجود مبارک پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله تا زمان پایان غیبت صغری، مردمی عاقل، بینا، خردمند، سوالاتی از محضر چهارده معصوم علیهم السلام داشتند که هر یک از معصومین علیهم السلام به تناسب سوالی که از آنها شده پاسخ‌های بسیار مهم، باارزش و راه‌گشا به سوال‌کنندگان دادند. اگر سوال کنید مجموعه این پاسخ‌ها حقیقتش، عمقش و واقعیتش چیست؟ یک کلمه می‌توان جواب گفت و آن این است که این پاسخ‌ها چگونه زیستن را به انسان تعلیم می‌دهد که در زندگی خودش زیان نبیند، خسارت نکند، عمرش بر باد نرود، به مرگ سختی دچار نشود، به برزخ پر‌عذابی گرفتار نیاید و آخرت آبادی را به دست بیاورد؛ مجموعه پاسخ‌ها این را می‌خواهد بگوید.

اساس زندگی امام صادق علیه السلام

مردی با عقل و درایت، باینایی و بصیرت می‌آید خدمت وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام درباره کیفیت زندگی خود امام صادق علیه السلام سوال می‌کند که به نظر می‌آید در بین سوالاتی که از چهارده معصوم علیهم السلام شده است این سوال، سوال نخبه و خیلی باارزشی است. به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: «عَلَى مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ!»؛ یا بن رسول الله! کل زندگی خودتان را

۱. «قِيلَ لِلصَّادِقِ علیه السلام عَلَى مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ فَقَالَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلِمْتُ أَنْ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

بر چه اساسی پایه‌گذاری کردید؟ امام صادق علیه السلام هم سخاوت‌مندانه جواب این پرسش را دادند. این جواب‌ها که چهار جواب است، یک جواب‌های بسیار زنده‌ای است که تا روز قیامت، یعنی تا برپا شدن قیامت، به درد تمام مردان و زنان تاریخ می‌خورد. اگر مردی، اگر زنی، بر این اساسی که امام صادق علیه السلام پاسخ دادند عمل کند، طبق آیه ۲۹ سوره مبارکه فاطر، هیچ ضرر و خسارتی به آن‌ها وارد نمی‌شود؛ این مدت کوتاه عمر را، در هر روزگاری، در هر شرایطی، در هر زمانی، پاک، سالم، صحیح و درست می‌گذرانند و این گذران عمرشان بر اساس این روایت، تبدیل به یک تجارت می‌شود، که پروردگار عالم در آیه ۲۹ سوره فاطر می‌فرماید **﴿تِجَارَةٌ لَّنْ بُؤْرٌ﴾**^۱؛ در این تجارت کسادی، توقف، ضرر، زیان، راه ندارد؛ اصلاً در ضرر و در خسارت به روی این تجارت کاملاً بسته است.

امام علیه السلام به او فرمودند تمام زندگی من بر چهار علم، بر چهار معرفت، بر چهار دانایی برپا شده؛ پایه‌های زندگی من چهار تا علم، چهار تا آگاهی، چهار تا فهم، چهار تا دانش است.

جایگاه علم

شنیدید امام صادق علیه السلام درباره علم چه فرمودند؟ «العلم نور»؛ دانش، آگاهی و فهم نور است. این دانشی که امام صادق علیه السلام فرمودند، نور است؛ دانش‌های دیگر به فرموده خود امام صادق علیه السلام فضل است، نه نور. روایت در اصول کافی است. یعنی هر دانشی که غیر از این دانش در این جهان است، ارزش دارد و خوب است که آدم دنبالش برود و پیگیرش باشد، ولی یک برتری و فضل برای انسان است. اما این نوع دانش، نور است. تمام قرآن کریم علم است؛ پروردگار درباره قرآن می‌فرماید **﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ كِتَابًا نُّورًا مُّبِينًا﴾**^۲؛ این مجموعه علم که ۳۰ جز،

→
فَاجْتَهَدْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ». (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸).

۱. **﴿إِنَّ الدِّينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ بُؤْرٌ﴾**. (فاطر: ۲۹).

۲. مصباح الشريعة، ص ۱۶.

۳. **﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ كُرْبُهَا مِن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾**. (نساء: ۱۷۴).



۱۱۴ سوره، ۶۳۳۶ آیه است، نور است، روشنایی است؛ هم برای باطن شما، هم برای اعمال شما، هم برای مرگ شما، هم برای برزخ شما، هم برای قیامت شما.

در سوره مبارکه حدید می‌خوانیم ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾؛ حبيب من! در قیامت هر چه مرد مومن و زن مومن است، یعنی آن‌هایی که از این معرفت و نور، برخوردار بودند و با این نور زندگی کردند، می‌بینی که نورشان، یعنی آن نوری که به دست آوردند و ذخیره کردند، به صورت اعتقاد و عمل، پیشاپیش آن‌ها و از جانب راست وجودی آن‌ها در حرکت است، این‌ها هم در کنار این نور دارند قدم برمی‌دارند و همان وقت می‌شنوند که شما را به بهشتی که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ بشارت باد. یعنی این یک نوری است که آدم را به بهشت می‌رساند.

تکالیف انسان‌ها

اما علم اول؛ چه قدر این حرف‌ها زیباست! چه قدر عمق دارد! «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ»؛ یک علم بنای زندگی من این است؛ فهمیدم، درک کردم، دانستم که آن‌چه که خالق من، مالک من، آفریننده من به عنوان تکالیف و مسئولیت‌ها بر عهده من گذارده، اگر خودم انجام ندهم، بعد از خودم هیچ‌کس انجام نمی‌دهد؛ چون هیچ‌کس به جای من مکلف نیست، هیچ‌کس هم به جای ما مکلف نیست. زن و فرزندان ما خودشان هر کدام مکلف هستند، تکلیف من بر عهده آن‌ها نیست، عبودیت من بر عهده آن‌ها نیست. این‌که باید من به وجود آورنده‌ام را بشناسم، به معاد ایمان داشته باشم، قرآن مجید را کتاب زندگی بدانم، به عهده آن‌ها نیست، به عهده خودم است. من اگر از این حوزه فراری بشوم، از عبودیت، از تکلیف، از مسئولیت، بعد از من، تکالیف من به عهده کسی نیست.

۱. ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لِكُلِّ الْيَوْمِجَنَّاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. (حدید: ۱۲).

۲. حدید: ۱۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

داستان انفاق عباس قلی خان

یک مدرسه علمیه را در مشهد دیدم، بالای دو هزار متر بود، به نام مدرسه عباس قلی خان؛ از اسمش معلوم است که یک مالک و ارباب بوده، یک ثروتمند بوده، ده داشته، زمین داشته، کشاورزی داشته، خان بهش می‌گفتند، ولی یک خان متدینی بوده، یک خان دین‌داری بوده.

داستان یک خان شیرازی متدین

یکی از علمای مسن شیراز برای من می‌گفت، در این شیراز یک حسینیه‌ای بوده که این حسینیه را یک خان شیرازی ساخته بود. آدم پر قدرتی بوده، پول و ملک داشته، ولی خان پاک و درست‌کاری بوده. می‌گفت دهه عاشورا یکی از مهم‌ترین روضه‌های شیراز، روضه این خان بود. از اول روضه دم در حسینیه سرپا می‌ایستاد به آن‌هایی که می‌آمدند و می‌رفتند، احترام می‌گذاشت و خودش هم از همه بیشتر گریه می‌کرد. در روز عاشورا، وقتی ذکر مصیبت گودال قتل‌گاه خوانده می‌شد، تمام مرد و زن ناله می‌زدند و اشک می‌ریختند، آن خان به گونه‌ای گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت که وسط روضه خوان از دنیا رفت. خداوند متعال در هر صنفی حجتی دارد که روز قیامت بدکاران آن صنف نگویند نمی‌شد ما آدم خوبی باشیم. خدا برای هر طایفه‌ای در پنج قاره، در هر روزگاری حجت دارد. هیچ‌کس در قیامت نمی‌تواند خودش را در پیش‌گاه پروردگار معذور نشان بدهد؛ اصلاً امکان ندارد.

ادامه داستان انفاق عباس قلی خان

من به یک مرد مسن مشهدی گفتم این عباس قلی خان کیست؟ که این قدر خوش فکر بود و این حوزه علمیه را ساخت و دو سه قرن است از این مدرسه، نویسنده، مجتهد، مدرّس، اثرگذار، عالم ربانی بیرون آمده؟ چه کسی بود؟ این چه پولی بود؟ گفت ایشان خان خوبی بود و بهتر از خودش فرزندش بود، با فکرتر و با معرفت‌تر از خودش فرزندش بود. این فرزند که در دامن یک عالم ربانی تربیت شده بود، دائم به پدرش می‌گفت از این ثروت



جلسه اول / عمل به تکالیف الهی (۱)

برای قیامت استفاده کن. پدرش هم می‌گفت من بچه خوبی مثل تو را دارم، وصیت می‌کنم بعد از مرگ من با پول‌های من کارهای خیر انجام بدهی. بهش می‌گفت پدر ثروت فعلا ملک تو است، ﴿أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱؛ فعلا تکلیف تو است، ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ﴾^۲؛ فعلا تکلیف تو است، ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ﴾^۳؛ فعلا تکلیف تو است، نه تکلیف من. بابا! من به شما یقین بدهم که بعد از مردنت من کاری برای تو نمی‌کنم؛ چون از این مساله بترس که ثروت باقیمانده تو، آتش طمع را در من روشن کند و اصلا به وصیتت عمل نکنم، گوش نداد. یک بار خان را شام دعوت کرده بودند، قدیم‌ها که در کوچه‌ها چراغ نبود، برق نبود، این آدم‌های پول‌دار یک کارمندهایی داشتند که شب فانوس برمی‌داشتند جلوی افراد می‌رفتند که رونده نور جلوی پایش باشد در جوب نیفتند، به سنگ نخورد و مشکل برایش پیش نیاید؛ یک شب یک جا مهمان بود، پسر به کارگر پدرش گفت تو امشب برو خانه‌تان و چراغ را به من بده. من چراغ را جلوی پدرم می‌کشم، گفت باشه؛ چند قدم که جلوی پدر راه رفت و کوچه را روشن کرد، یواش یواش راه رفتنش را شل کرد، عقب ماند، پدر چند قدم جلوتر رفت، پسر چند قدم عقب ماند، جلوی کوچه تاریک شد، عباس‌قلی‌خان گفت پسر چرا چراغ را داری از پشت سر من می‌آوری؟ بیا از جلو ببر؛ گفت بابا من طبق حرف خودت چراغ را دارم از عقب می‌آورم، هر چی بهت می‌گویم از این پولت در راه خدا استفاده کن، می‌گویی وصیت می‌کنم تو بعد از من انجام بده. حالا من بعد از تو چه چراغی را بردارم و راه بیفتم که روشنایی به تو بدهد؟ تو داری الان در تاریکی حرکت می‌کنی. ثروتمند برای مالش صدها تکلیف دارد. بیدار شد و آمد این مدرسه را ساخت.

۱. ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾. (بقره: ۱۹۵).

۲. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. (توبه: ۶۰).

۳. ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾. (آل عمران: ۹۲).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

امام صادق علیه السلام می‌فرماید یک پایه زندگی من روی این علم است، روی این فهم است، روی این دانش است؛ دانستم و فهمیدم که بعد از مرگ، تکالیف من گردن موسی بن جعفر علیه السلام نیست. موسی بن جعفر علیه السلام، پسر من، استقلالاً مکلف است، من باید مومن بشوم، موسی بن جعفر علیه السلام که نمی‌تواند به جای من مومن بشود، به جای خودش مومن می‌شود؛ عبادت من گردن خودم است، خوش اخلاقی گردن خودم است؛ بعد از مرگ من چه کسی می‌خواهد وصی من در خوش اخلاقی باشد؟ الان که زنده هستیم باید با زن و بچه و با مردم خوش رفتار باشیم؛ این تکلیف بعد از من به گردن کسی دیگر نیست، او خودش مکلف به خوش رفتاری است. این یک علم؛ اصلاً با شوق و ذوق کوشیدم و زحمت کشیدم که تکالیف مربوط به خودم را خودم انجام بدهم.

داستان انفاق ثلث اموال بعد از مرگ

حتماً همه شما شنیدید؛ من یادم نمی‌آید روی منبر در این چهل پنجاه ساله این روایت را گفته باشم؛ من هم از منبری‌های زمان نوجوانیم شنیدم، در کتاب‌ها هست. یک آقای در مدینه از دنیا رفت و نخلستان‌های خوبی داشت، مدینه آب فراوان و کشاورزی آبادی دارد، خیلی نخلستان داشت، وقتی که خرماها می‌رسید همه را انبار می‌کرد، مثلاً به اصطلاح روزگار ما یک دو سه تا سوله تمیز داشت؛ آن وقت‌ها خرماها را در یک سبد حصیری می‌چیدند، من دیده بودم، هنوز هم در مدینه، آن قدیمی‌ها این کار را می‌کنند. خرماها را فصل خرما چید و همه را انبار کرد تا بازار خوب بشود و بفروشد، اما افتاد در رخت‌خواب و سخت مریض شد، دید خرماها را نفروخته و اگر بازار هم پیدا نکند دیگر دارد می‌میرد و به دردش نمی‌خورد که بفروشد. یک وصیت سفت و سختی کرد که بعد از مرگ من پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کل این انبارهای خرما را بابت ثلث اموال حساب کند و به مستحق‌ها بدهد؛ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله. وقتی مُرد آمدند وصیتش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله روی دل‌سوزی قبول کردند، آمدند کنار در انبار ایستادند و گفتند اعلام کنید مستحق‌ها بیایند؛ خرما را حسابی به مستحق‌ها دادند، خرماها تمام شد، بنا شد کف انبار را



جارو کنند، پیغمبر ﷺ ایستادند تا جارو شود، در گرد و غبار انبار و چوب‌های آن حصیرها، یک دانه خرما افتاده بود، یک دانه، این خیلی مهم است! پیغمبر اسلام ﷺ خم شدند آن یک خرما را درآوردند و فرمودند ای یاران من! اگر خودش این یک دانه خرما را در زمان زنده بودنش، در راه خدا می‌داد، از کل این انباری که من دادم، ثواب بیشتری برایش داشت؛ چون پیغمبر ﷺ که تکلیف او را نداشت، پیغمبر ﷺ خرماها را تقسیم کرد ولی پیغمبر مکلف به آن ثروت مرد بوده؟ نه. این شعر برای یکی از مراجع بزرگ نجف، مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقا شیخ محمدحسین اصفهانی است، گر خود نکنی بر خود رحمی، امید مدار ز دیگر کس؛ تو با پول‌هایت به خودت رحم نمی‌کنی؛ تو با بدنت برای عبادت به خودت رحم نمی‌کنی؛ تو با اعضا و جوارحت برای تجارت کردن در راه خدا به خود رحم نمی‌کنی، چه امیدی از رحم کردن بعد از مردنت به کسی دیگر داری؟

داستان عمل نکردن به وصیت

یک روز یک تاجری به من زنگ زد گفت فردا صبح می‌توانی بیایی خانه ما؟ راهش دور هم بود؛ گفتم برای چی بیایم؟ گفت کار دینی با تو دارم؛ رفتم. اتفاقاً وقتی وارد اتاق شدم دیدم دکترش بالای سرش است؛ دکترش را می‌شناختم، دکتر متدیّتی بود، خیلی خوب بود و تخصص بالایی داشت. وقتی بلند شد و خداحافظی کرد، من به احترام دکتر تا دم در اتاق آمدم، دکتر به من گفت این یک هفته دیگر می‌میرد و یک هفته دیگر هم مُرد. برگشتم و نشستم؛ حرف‌هایش را زد، مطالبش را گفت، بعد وصیت‌نامه‌اش را درآورد، گفت این را مطالعه کن، دیدم عجب وصیت سختی است، خانواده‌اش هم از این وصیت خبر نداشتند؛ یک بند وصیت این بود که وقتی پدرم از دنیا رفت مادرم ماند و یک برادر و یک خواهر؛ مادرم سواد نداشت، مادرم را به محضر بردم، بامحضری هم ساخت و پاخت کرده بودم که مادرم ورقه را انگشت بزند، مادرم انگشت زد، مادرم که بلد نبود بخواند، مطالب ورقه این بود که هر چه از پدرم مانده به من انتقال داده بشود، من هم از ارث پدر نه به مادر دادم و نه به برادر و خواهر و با کاسی کردن با آن ارث دو تا مغازه دارم در بهترین

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

خیابان‌های تهران؛ اسم خیابان را نوشته بود. چهل میلیون تومان هم بابت خمس و سهم بیان شده در سوره انفال^۱ قرآن بدهید، ماه رمضان هم برایم آن کار را کنید. بهش گفتم فلانی این وصیت برای زن و بچه‌ها قابل عمل است؟ گفت بله، مطمئن هستی؟ گفت مطمئن هستم. یک هفته بعد هم مُرد. یک خط هم در وصیت نوشته بود که همه این‌ها را زیر نظر فلان کس عمل کنید، اسم من را نوشته بود. یک سال دنبال این زن و بچه دویدم که این میت را در برزخ از عذاب نجات بدهند، عذاب مال مادر و برادر و خواهر و عذاب بدهی خمس؛ اما نشد، عمل نشد. بار آخر به همسرش زنگ زدم، آیه خواندم، روایت خواندم، گفتم این مرد سی سال برای شما جان کند، به این وصیت عمل کنید؛ گفت شما دیگر به ما زنگ نزنید، این عین گفته خانمش بود. چشمش کور، می‌خواست زمانی که زنده بود خودش عمل کند؛ کل اموال را خوردند.

این را امام صادق علیه السلام می‌گوید؛ برادران! با جان این حرف امام صادق علیه السلام را بگیرید، «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ»؛^۲ من فهمیدم تکالیف و مسئولیت‌های الهی من گردن کسی دیگر نیست که به جای من مکلف باشد، همه را خودم انجام دادم. این یک علم؛ علم، نور، بصیرت، بینایی، بینش. چه قدر خوب است آدم نگاهش به خودش و به زندگیش نگاه وجود مبارک امام صادق علیه السلام باشد.

۱. «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (انفال: ۴۱).

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.



جلسہ دوم

عمل بہ تکالیف الہی (۲)

مقدمه

در جلسه گذشته شنیدید مرد عاقل خردمندی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد «عَلَى مَا ذَا بَنِيَّتِ أُمْرُكَ»؛ یا بن رسول الله! زندگی شما بر چه پایه‌ای است؟ بر چه اساسی است؟ سوال، سوال خیلی مهمی است، پاسخ سوال هم بسیار مهم است.

علامه مجلسی

جایگاه علمی

این روایت را وجود پربیرکت علامه مجلسی در جلد ۷۵ بحارالانوار نقل کرده است. یک زمانی به فرزند بزرگ علامه امینی صاحب کتاب باعظمت الغدير عرض کردم پدر شما که بیشتر کتاب‌خانه‌های خاورمیانه را دیده بود، علمای بزرگ را می‌شناخت و در احوالات دانشمندان معروف شیعه و سنی مطالعه کرده بود، راجع به علامه مجلسی چه نظری داشت؟ ایشان فرمودند پدرم می‌گفت علامه مجلسی که چهارصد سال پیش در اصفهان زندگی می‌کرد، به وزن یک پیغمبر غیر اولوالعزم به دین خدا خدمت کرده است.

داستان دعای پدر علامه مجلسی

البته یک دعای مهمی هم از پدر بزرگوارش ملامحمدتقی، بدرقه راه زندگیش بود. پدر ایشان می‌فرماید من یک سحر برای عبادت، برای تحجّد، برای نماز شب بلند شدم و آن شب حس کردم بین من و پروردگار عالم ارتباط ویژه‌ای برقرار شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

اهمیت نماز شب

این حال تحجد، حال نماز شب و حال عبادت که در آن خلوت شب و تاریکی شب بهترین عبادت مستحبی است و در قرآن مجید پروردگار این عبادت را به پیغمبر ﷺ واجب کرد و برای پاداش آن نیم ساعت بیداری سحر و نماز شب در قرآن مجید فرمود ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾؛ پاداش شادکننده‌ای برای این عبادت قرار دادم که هیچ‌کسی در این عالم از این پاداش خبر ندارد. این عبادت سحر، این یازده رکعت نماز شب کلید عجیبی است، قفل خیلی از مشکلات را باز می‌کند، آبروی انسان را پیش پروردگار زیاد می‌کند، به رزق انسان کمک می‌دهد، تصفیه‌کننده آلودگی‌های دل و جان است و آثار دیگری که دارد. بعضی از علمای بزرگ شیعه برای این نیم ساعت سحر، برای این عبادت ویژه، کتاب مستقل نوشتند؛ چون سه چهار بار هم خدا در قرآن از این عبادت یاد کرده.

ادامه داستان دعای پدر علامه مجلسی

مرحوم ملامحمدتقی پدر علامه می‌گوید در آن حالی که قرار داشتم و آن ارتباطی که بین دل من و پروردگار مهربان برقرار شد یک مرتبه محمدباقر، پسر من که در گهواره بود، طبق حال همه شیرخواره‌ها بیدار شد و شروع کرد گریه کردن؛ من هم که در آن حال الهی بودم، صدای گریه بچه را از گهواره شنیدم؛ به نظرم آمد اگر در این حال، در این گریه، در این ناله، در این تاریکی شب، در این حال مخلصانه دعا کنم، پروردگار عالم قطعاً دعای من را اجابت می‌کند.

استجاب دعا

خداوند در قرآن مجید به بندگان مومنین وعده استجاب دعا را داده؛ به بندگان اعلام کرده تکثیر از دعا و گدایی کردن از پروردگار شخص را دوزخی می‌کند. همیشه باید انسان



نسبت به وجود مقدس او احساس نیاز کند و دائم با زبانش، با دلش، با حالش، فیوضات الهیه را از پروردگار عالم بخواهد؛ آن جا که جای بخل نیست، آن جا که جای منع نیست، آن جا که خزانه کم نمی شود، آن جا خزانه، کرم وجود بی نهایت است، فقط نزولش به زلف ناله ما، دعای ما، دل سوختگی ما، درخواست ما و احساس نیاز ما گره خورده است. حافظ می فرماید: طفیل هستی عشقند آدمی و پری، ارادتی بنما تا سعادت بیبری؛ در این پیشگاه یک ناله ای بزن، یک اشکی بریز، یک دل سوخته ای ببر، یک حال اخلاصی ببر، صد درصد عکس العمل دارد، صد درصد جواب دارد. وجود مبارک ائمه طاهرين علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله از امت های گذشته دعاهایی را از دعاکنندگان با مستجاب شدنش نقل کردند که این گونه نقل ها خیلی به انسان دل گرمی می دهد. کسی که خود را نیازمند می داند، دعا می کند، گریه می کند، ناله می زند؛ مخصوصاً این گریه ها و ناله ها را می برد در نماز شب و در سحر. پروردگار عالم اسم سحر را بارها در قرآن برده و معلوم می شود که نظر خاصی به وقت سحر دارد، سحری که نه از انبیا علیهم السلام فوت شد و نه ائمه طاهرين علیهم السلام و نه اولیای الهی. مرحوم علامه محمدتقی مجلسی می فرماید من در آن حال نماز شب، در آن حال گریه، انابه، سحر که حس کردم الان زمان استجاب دعاست، یک مرتبه از گهواره صدای بچه ام محمدباقر را شنیدم.

دعای پدر و مادر

روایات ما می گویند دعای پدر و مادر در حق اولاد مستجاب است و لو پدر و مادر بی دین. پروردگار عالم اراده فرموده کسی که پدر است، مادر است، هر کسی می خواهد باشد، همین که عنوان پدری یا مادری دارد و برای بچه اش جان کنده است، حالا می بیند بچه اش مشکل دارد، اگر دعا کند، خدا دعای پدر و مادر را در حق اولاد مستجاب می کند.

ادامه داستان دعای پدر علامه مجلسی

گفت یک مرتبه به نظرم رسید در این حال، به این بچه دعا کنم؛ عرض کردم خدایا! این فرزند در گهواره را از خدمت گزاران به دینت قرار بده. این دعا مستجاب شد. همه بچه ها

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

حتی در خانواده ما میل به این که بروند عالم دینی بشوند ندارند؛ ولی این دعا استجابتش به این بود که پروردگار عالم عشق به عالم شدنی که برای دین خدمت گسترده کند را در قلب این کودک ریخت؛ مشتاقانه دنبال علم رفت و تبدیل شد به آن عالم بزرگی که عرض کردم علامه امینی، صاحب الغدیر که من خودم خدمتشان رسیده بودم، فرموده بودند مجلسی ملامحمدباقر به اندازه و به وزن یک پیغمبر غیر اولوالعزم به دین خدا خدمت کرده.

خدمات علمی

گوشه‌ای از خدمتش را برای تان بگویم؛ ایشان کلا در دنیا ۷۴ سال زندگی کرد. ایام تحصیلش را شما جدا کنید که چند سال بوده، من هم نمی‌دانم، یک مدتی که بچه بود، یک مدتی که در حال تحصیل بود، زن و بچه هم داشت، شیخ الاسلام اصفهان هم بود، عاشق حل مشکل مردم هم بود، نماز جماعت هم داشت. برابر با مسائل الهی به زن و بچه‌اش هم می‌رسید؛ همه این‌ها را بگذارید کنار، ایشان چه مقدار از عمرش را هزینه نوشتن فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام کرده؟ هفتاد و دو سه تا کتاب نوشته که به چاپ زمان ما خیلی اعجاب‌انگیز است! کتابی دارد به نام مرآةالعقول که شاه‌کار علمی ایشان است؛ نزدیک سی جلد پانصد صفحه‌ای است. کتابی دارد به نام بحارالانوار، ۱۱۰ جلد، هر جلدی بین چهارصد تا پانصد صفحه است. کتاب دارد جلاءالعیون؛ کتاب دارد حق‌الیقین؛ کتاب دارد عین‌الحیة؛ تالیف هر کدام از این‌ها خیلی وقت نیاز دارد که بزرگان دین نوشتند اگر نوشتن کتاب‌هایش را با مقدار عمرش در دنیا مقایسه کنیم، نوشته‌هایش بیش از عمرش است. این عنایت خداست، این لطف پروردگار است.

اساس زندگی امام صادق علیه‌السلام

این را گفتم که مدرک روایت دیشب را به شما بدهم که ایشان بیش از چهارصد سال قبل این روایت را در جلد ۷۵ بحارالانوارش نقل می‌کند، از چه کسی؟ از کتاب‌های خیلی



گذشته‌مان؛ یعنی روایت می‌رسد به کتاب‌های حدود نهصد سال قبل از خودش. ایشان در سنه هزار هجری بود، می‌رسد به هفتصد هشتصد سال قبل از خودش؛ یعنی از مهم‌ترین کتاب‌های گذشته روایت را نقل کرده و چه روایت نابی است! چه روایت مهمی است! چه درس‌های بسیار مفیدی در این روایت است! یک آقای که از سوالش معلوم می‌شود آدم عاقل و خردمندی بود به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «عَلَى مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرِكُ»؛ یا بن رسول الله! کل زندگی شما بر چه پایه‌گذاری شده؟ ساختمان زندگی‌تان را روی چی گذاشتید؟ امام علیه السلام این قدر معرفتش بالاست که ساختمان زندگی‌اش را بر پایه‌هایی می‌برد بالا که تا ابد خراب نشود، این ویژگی امام علیه السلام است؛ ساختمان زندگی را به گونه‌ای می‌سازد که در هر ضرر و خسارتی به روی این ساختمان بسته باشد؛ ساختمان را به گونه‌ای می‌سازد که پروردگار عالم از ساختمانش راضی باشد؛ ساختمان را به سبکی می‌سازد که خود ساختمان دری به سوی بهشت باشد؛ این معرفت امام علیه السلام است.

بهشتی شدن انسان‌ها

چرا پروردگار عالم در قرآن اطاعت از این چهارده نفر را بر ما واجب شرعی کرده؟ چرا؟ چون خدا عاشق بوده که ما اهل بهشت بشویم و یک نفرمان جهنم نرویم. اصلاً این عشق خداست. این را می‌دانید؟ بیشتر ما در این دنیا قدر خدا را نمی‌دانیم، حق خدا را رعایت نمی‌کنیم، این که می‌گوییم بیشتر ما، یعنی بیشتر مردم کره زمین و بیشتر مردم ایران. خداوند وجود مقدسی است که آمده در قرآن اعلام کرده «إِنَّ اللَّهَ عَنَّا لِنَبَأَهُ أَن لَوْ أَنفُسُنَا أَكْفَرْنَا لَنَبَأَهُ»؛ که عمق این آیه می‌گوید من راضی نیستم یک نفرتان بروید جهنم. اگر راضی نیستی یک نفرمان برویم جهنم، به چه چیزی راضی هستی؟ به این که همه شما بروید بهشت؛ این عشق خداست، اراده تشریحی خداست، این خواست پروردگار است.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

۲. زمر: ۷.

مسیر بهشت

اولی الامر

راه بهشت رفتن چیست که تو دوست داری و عاشق هستی حتی یکی از ما بندگان، چه مرد، چه زن، جهنم نرویم و همه به بهشت برویم؟ راهش چیست؟ یک راه دارد و آن اطاعت از خودش، پیغمبرش ﷺ، ائمه طاهرين ﷺ است. ممکن است پرسید وجوب اطاعت از ائمه طاهرين ﷺ کجای قرآن است؟ همین سوال را جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر ﷺ کرد. حالا به جای این که من از کتاب‌های شیعه نقل کنم، از کتب مهم اهل تسنن نقل می‌کنم. یک کتابی دارند چهار جلد است، در ترکیه نوشته شده، قدیمی است، صاحب کتاب اهل بلخ افغانستان بود، از اول هم از علمای اهل سنت بود. نام صاحب کتاب شیخ سلیمان بلخی حنفی است. در جلد اول با سند خودشان نقل می‌کند وقتی آیه **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»**^۱ نازل شد، جابر بن عبدالله انصاری آمد پیش پیغمبر ﷺ، گفت آقا من دو بخش این آیه را می‌فهمم، **«أَطِيعُوا اللَّهَ»**؛ اگر بهشت می‌خواهید بروید راهش این است که از خدا اطاعت کنید، حرف‌های خدا هم در قرآن مجید است، گم و گور نیست، روشن است؛ **«أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»**^۲؛ معلوم است. بهشت می‌خواهید بروید، راه دارد، جاده دارد، جاده‌اش اطاعت از پیغمبر اسلام ﷺ است، حرف‌های پیغمبر ﷺ هم نوشته شده، جمع شده. خیلی حرف‌هایش را امیرالمومنین ﷺ نوشته، خیلی‌هایش را حضرت حسین ﷺ نوشته، خیلی‌هایش را ائمه طاهرين ﷺ نقل کردند، یاران باوفای ائمه ﷺ هم از زبان ائمه ﷺ حرف‌های پیغمبر ﷺ را نوشتند؛ این هم روشن است. این را می‌فهمم اما یا رسول الله **«أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»**^۳؛ را نمی‌فهمم؛ بارک الله به آدمی که دنبال فهم است.

۱. نساء: ۵۹.

۲. **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»**. (نساء: ۱۷۴).

۳. نساء: ۵۹.



اهمیت پرسیدن

زنده باد آدمی که دنبال معرفت است؛ رحمت خدا بر کسی که وقتی چیزی را نمی‌فهمد، برای فهمیدنش می‌دود و تلاش می‌کند. قرآن که عربی بود، جابر هم که عرب بود، پدر و مادرش هم که عرب بودند، نسل گذشته‌اش هم که عرب بود، چرا قرآن را نمی‌فهمید؟ برای این که قرآن یک مسائلی دارد که چهار بار خود پروردگار فرموده پیغمبر من ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ﴾؛^۱ آن جایی را که شما نمی‌فهمید مسئولیت پیغمبر ﷺ است که به شما بفهماند. معنای این چهار تا آیه این است که اگر روایات را کنار بگذارید قرآن را نمی‌فهمید. اگر خودتان هم بخواهید معنایی بچسبانید، کفر است، ضلالت است. باید پیغمبر ﷺ به ما بگوید آن جاهایی که مبهم است، یعنی چی.

ادامه بحث اولی الامر

گفت یا رسول الله «أُولَى الْأَمْرِ» چه کسانی هستند که اطاعت از آن‌ها خیلی مهم و کنار اطاعت خدا و کنار اطاعت شماست؟ یعنی کیفیت اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ و اولی الامر یک حقیقت است، این را قرآن هم می‌گوید. شما در قرآن می‌خوانید ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛^۲ اطاعت از پیغمبر اطاعت از خداست، کیفیت یکی است. این عالم بزرگ سنی در جلد اول ینابیع الموده با سلسله سند خودشان می‌گوید وقتی جابر پرسید من معنای «أُولَى الْأَمْرِ» را نمی‌فهمم، پیغمبر اکرم ﷺ دستش را گذاشت روی شانه امیرالمومنین ﷺ و گفت این اولین «أُولَى الْأَمْرِ» بعد از من است؛ بعد از او فرزندش حسن ﷺ است، بعد حسین ﷺ است، بعد علی بن الحسین ﷺ است، بعد باقرالعلوم ﷺ است. تا این نفر را تو می‌بینی، اما بعدی‌ها را نمی‌بینی، بعدی جعفر بن محمد ﷺ است، بعدی موسی بن جعفر ﷺ است، علی

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾. (نساء: ۸۰).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

بن موسی علیه السلام است، جواد علیه السلام است، حضرت هادی علیه السلام است، امام عسکری علیه السلام است و آخرین فرزند این امامان است که جهان را پر از عدل و داد می‌کند؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودش ائمه طاهرين علیهم السلام را با اسم معرفی کرد. حجت هم بر ما و بر آنها تمام است. بندگان من بهشت می‌خواهید؟ من که دوست دارم شما بهشت بروید، عاشق هستم شما بروید بهشت؛ ولی بهشت جاده دارد، جاده‌اش اطاعت از خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام است. ما می‌خواهیم برویم بهشت، دل‌مان هم می‌خواهد.

ادامه بحث اساس زندگی امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام چه قدر آسان، زیبا و پرمغز ما را راهنمایی می‌کند. وقتی می‌پرسد زندگی‌تان، ساختمان حیات‌تان را بر چه اساسی پایه‌گذاری کردید؟ می‌فرماید «عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»؛ من کل این زندگی و عمرم را روی چهار حقیقت ساختم، زیربنا و اساس زندگی من چهار حقیقت است، بتن زیرساخت زندگی من چهار حقیقت است. این بنا قابل خراب شدن نیست، یقیناً. این همان بنایی است که در قیامت به صورت بهشت خودش را نشان می‌دهد. بهشت را باید از همین جا ساخت. قیامت مصالحی در اختیار نیست که آدم بهشت خودش را بسازد؛ تمام کاخ شهبان جایگاه جغد شود، بساز کاخ محبت که خالی از خلل است. من این را با چشم دیدم، خیلی از کشورهای اروپایی کاخ‌های شاهان گذشته‌شان را دیدم، واقعا جایگاه جغد شود، بساز کاخ محبت که خالی از خلل است، اینی که امام صادق علیه السلام ساخته.

تکالیف انسانی

یک: «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ»؛ برای من روشن و معلوم بود تکالیف الهیه که متوجه من است، خودم باید آنها را انجام بدهم، به جای من کسی دیگر مکلف

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

۲. همان.



نیست؛ نه پسرهایم، نه دخترهایم و نه همسر. من مستقلاً مکلف هستم، بچه‌ام هم مستقلاً برای خودش مکلف است. من بالاستقلال مسئول هستم، بچه‌ام هم برای خودش مسئول است. نسل من هم برای خودش مسئول است. پدرم امام باقر علیه السلام هم مستقلاً مسئول بود، جدّم زین العابدین علیه السلام هم برای خودش مکلف بود. دیگری به جای من مکلف نیست. وجود مقدّس پروردگار و پیغمبر صلی الله علیه و آله تکالیفی را به من ارائه کردند که من باید انجام بدهم. تکالیف مالی مثل زکات، خمس که هر دو در قرآن است؛ انفاق، کمک به پدر و مادر، به یتیم، به تهی‌دست، به ورشکسته. این‌ها تکالیف مالی است که انجام این تکالیف در حقیقت هزینه کردن محبّت به دیگران است، خرج کردن عاطفه برای دیگران است. کسی که بخیل است و تکلیف مالی را عمل نمی‌کند، بی‌عاطفه و بی‌محبّت است، از اخلاق انسانی به دور است. یک تکالیف بدنی هم دارم که نماز است و روزه و حج. یک تکالیف حقوقی هم دارم که رعایت حق پدر و مادر، زن و بچه، قوم و خویش و مردم هستند.

چیستی تکلیف در کلام امام علی علیه السلام

شما اگر در یک کلمه بخواهید بدانید تکالیف چیست، این جور که از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده که در نهج البلاغه است «الْفَرَائِضَ أَدُوها إِلَى اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ»؛ تکالیف معدن است؛ من باید این معدن را بشکافم، یعنی خدا می‌گوید «أَقِمِ الصَّلَاةَ»^۱، «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ»^۲؛ این‌ها حکم است، تکلیف است؛ من تکلیف نماز را باید انجام بدهم؛ یعنی با نمازم، با روزه‌ام با رعایت حقوق، دل تکلیف را بشکافم. از دل این تکالیف بهشت بیرون می‌آید. هیچ جای دیگر در این کره زمین بهشت پیدا نمی‌شود؛ «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»^۳؛

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۲۴۲.

۲. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». (طه: ۱۴).

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ بِيَوْمٍ لَا يَبِيعُ فِيهِمْ لَخُلُوفًا شَفَاعَةً لَكَافُورًا هُرِّ الظَّالِمُونَ». (بقره: ۲۵۴).

۴. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ

الْجَنَّةَ وَ جَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّدَاتِ وَ الشَّهَوَاتِ». (کافی، ط-دارالحدیث، ج ۳ ص ۲۳۱).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

خدا بهشت را به تکالیف پیچیده است. پیلۀ تکالیف را پاره کن، پروانه ابریشم بهشت از آن درمی آید. ولی باید زحمت بکشی این پیله را بشکافی؛ با بدنت، با دلت، با جانت، تو مکلف هستی. تعطیل نکن تکلیف را، کسی دیگر به گردنش نیست. امام صادق علیه السلام می فرماید لذا خودم تا الان زحمت کشیدم و به تکالیفم عمل کردم؛ خودم مکلف هستم.

داستان خرید زمین برای صحن امام حسین علیه السلام

یک قطعۀ نابی برای تان بگویم و حرفم تمام. یک شب در کربلا من را دعای کمیل دعوت کردند. یک سالن بزرگی گوشه صحن بود، چهارصد پانصد نفر جا می گرفت. حرم بلندگو هم کشید و جمعیت خوبی جمع شدند و شب جمعه در آن جا کمیل برگزار شد. در محضر وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام. خیلی هم شرکت کنندگان در آن کمیل گریه کردند. جا خیلی جای عجیبی بود! برایم تعریف کردند گفتند این سالن قبلا خانۀ یک دستفروش بود؛ صحن قناس بود؛ جاهای دیگرش زاویه خوبی داشت به جز این جا، خیلی وقت پیش. البته در همین زمان خودمان، حالا چند سال پیش را نمی دانم، دفتر حرم فرستاد دنبال این دستفروش گفت ما خانهات را می خواهیم بخریم تا قناسی صحن را برطرف کنیم. خانهات هم قیمت عادلانه اش مثلا دو هزار دینار عراقی است، اجحاف بهت نشود، ظلم نشود؛ چون خدا راضی نیست در معاملات کسی ظلم کند، ﴿أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾؛ با عدالت معامله کنید، کم فروشی نکنید، مال مردم را هم نخورید و در سر مال مردم هم نزنید؛ هر سه در قرآن است. دو هزار دینار، پول خوبی بود، گفت فروشنده نیستم؛ من یک دست فروش هستم، جایی ندارم، با زن و بچه ام این جا دارم زندگی می کنم؛ نمی فروشم. گفتند مبیعه نامه با ما بنویس ما چهار هزار دینار می خریم، دو برابر قیمت، گفت نمی دهم، ملک من است، نمی فروشم. به زور که نمی شود ملک مردم را در اسلام خرید، زور نمی شود، ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾؛ قرآن و روایات برای معاملات کسبی نهصد آیه و روایت دارد، کم

۱. ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾. (الرحمن: ۹).

۲. نساء: ۲۹.



نیست. گذشت، یک ماه دیگر فرستادند دنبالش، گفتند این خانه را ده هزار دینار، پنج برابر قیمت بفروش؛ گفت نمی‌فروشم. حرم هم پول داشت. هیچ دولتی به اندازه دولت ابی‌عبدالله علیه السلام ثروت ندارد. کارندهای دولتش هم این ثروت را تامین می‌کنند. روز تاسوعا و عاشورا، شب تاسوعا و عاشورا، در ایران، عراق و حدود پنجاه کشور، مردم، با عشق، میلیاردها تومان پول می‌دهند، غذا می‌پزند، می‌دهند به مردم. یک دولتی است که درآمدش از جیب خود کارندهایش است و بی‌دریغ هم خرج می‌کند. گفتند خانه را بده ده هزار دینار، گفت نمی‌دهم، بیست هزار دینار، ده برابر، گفت نمی‌دهم. رفتند دیدند دیگر پول چی بدهند! نمی‌فروشد. دو ماه بعد آمد دفتر حرم، گفت من کدام محضر باید بیایم امضا کنم تا خانه واگذار شود؟ این هم سندش. من مکلف هستم، نه بچه‌ام، نه زنم؛ خود من باید برای خودم عمل را انجام بدهم، به کسی دیگر نمی‌توانم واگذار کنم. الان من می‌توانم نماز واجب صبح خودم را به بچه‌ام بگویم تو به جای من بخوان؟ او تکلیف نماز من را ندارد. گفتند چند؟ گفت هیچی؛ گفتند ما که حاضر بودیم بیست هزار دینار بهت بدهیم؛ گفت من یک دینار هم نمی‌خواهم. چرا همان روز اول نفروختی؟ گفت روز اول که من را خواستید، دیوار حیاطش تعمیر داشت. اتاق‌هایش تعمیر داشت. یک خرده بیشتر برای دستفروشی‌ام زمان گذاشتم، یک پول اضافه‌تر از خرجم را درآوردم؛ همه جای خانه را تعمیر کردم، تمیز مثل عروس، حالا می‌خواهم واگذار کنم. گفتند آخه ما که می‌خواستیم بخریم و این‌جا را خراب کنیم، چرا خرج تعمیر کردی؟ گفت نمی‌خواستم بنجل به ابی‌عبدالله علیه السلام تحویل بدهم؛ من می‌خواستم جنس مرغوب به سیدالشهدا علیه السلام بدهم؛ من اشغال نمی‌خواستم بدهم به حرم.

«عَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا»؛ چه روایت عالی است! «لَا يِعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ».

روضه حضرت علی اصغر

اسم بچه پنج شش ماهه را بردم در گهواره و گریه‌اش و دعای پدرش، مرحوم مجلسی و فرزندش. به نظر شما برادران و خواهران، یک بچه شش ماهه که خیلی تشنه‌اش می‌شود

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

با چه قدر آب سیراب می‌شود؟ بچه که لبش این قدر کوچک است نمی‌تواند با لیوان آب بخورد، با استکان هم نمی‌تواند بخورد. قدیم‌ها که شیشه نبود، من یادم است مادران ما در نعلبکی کمی آب می‌ریختند، پنبه سفید را در آب می‌زدند و می‌کشیدند به لب بچه، یک مقدار اندک آب وارد حلق بچه می‌شد. از کل رودخانه فرات که دیدید، ابی‌عبدالله علیه السلام چه قدر آب می‌خواست؟ چه قدر؟



جلسه سوم

عمل بہ تکالیف الہی (۳)

اساس زندگی امام صادق علیه السلام

تقوا، زندگی انبیا، امامان و اولیای الهی

در جلسات گذشته شنیدید خردمندی، عاقلی، اهل معرفتی، به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت «عَلَى مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ»؛ شما یا بن رسول الله! زندگی تان را بر چه پایه‌ای، بر چه اساسی بنا گذاشته‌اید؟ سوال مهم و پرسش با ارزشی بود. سوال کننده علاقه داشت از عمق و ریشه زندگی حضرت صادق علیه السلام با خبر شود؛ زندگی‌ای که زندگی همه انبیای الهی علیهم السلام بود، زندگی ائمه علیهم السلام پیش از امام صادق علیه السلام بود، زندگی‌ای که زندگی امامان علیهم السلام بعد از امام ششم علیه السلام بود، زندگی‌ای که زندگی اولیای الهی بود، اولیائی که خداوند مهربان در سوره مبارکه یونس از آن‌ها یاد کرده و ویژگی‌های آن‌ها را بیان فرموده ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۱. همین جمله آخرش را برای تان معنا کنم؛ اولیای خدا تا لحظه آخر عمرشان از خدا اطاعت کردند و از همه محرمات و گناهان اجتناب داشتند، این معنای تقواست؛ چون جمله «يَتَّقُونَ» در آیه شریفه که فعل مضارع

۱. «قِيلَ لِلصَّادِقِ علیه السلام عَلَى مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ فَقَالَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَنَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَى فَاسْتَحْيَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ». (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸).

۲. یونس: ۶۲ و ۶۳.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

است با فعل ماضی «گَانُوا» ترکیب شده است، معنایش این است که اولیای خدا دائم، پیوسته، همواره در عرصه اطاعت از پروردگار بودند و در مقام اجتناب از همه محرمات به سر می‌بردند.

تکالیف انسانی

در هر صورت سوال این خردمند از امام صادق علیه السلام سوال از یک نفر نیست، سوالش برمی‌گردد به این که همه انبیای خدا و اولیای خدا زندگی‌شان را در این عمر محدودشان بر چه پایه‌هایی بنا کردند. امام صادق علیه السلام فرمودند «عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»؛ من همه زندگی‌ام را بر چهار ستون برپا کردم؛ یک ستونش این است «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ»؛^۱ برایم خیلی روشن بود، معلوم بود که هیچ کسی به جای من مکلف نیست، خود من مستقلاً از دیدگاه پروردگار عالم مکلف هستم و چون کسی به جای من مکلف نیست خیلی برایم آشکار بود که تکلیف‌های من را دیگری انجام نمی‌دهد، چون ربطی به دیگری ندارد؛ واجباتی که الآن به عهده من است، من نمی‌توانم به کسی دیگر واگذار کنم؛ حقوقی که از پروردگار، از عالم، از نعمت‌ها، از پدر و مادر، از اقوام، از مردم، به عهده من است، نمی‌توانم به دیگری بگویم بلند شو به جای من این حقوق را ادا کن، من مستقلاً مکلف هستم.

معنای تکلیف

تکلیف یعنی چی؟ یعنی ارائه یک سلسله مسائلی از طرف پروردگار و پیغمبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام که به خیر دنیا و آخرت ما و ضامن سعادت ابدی ماست که انجام بخشی از این تکالیف واجب است، بخشی از آن خیر است، خوب است، برای ما کمال است، رشد است و به همین خاطر هم هست که پروردگار عالم قبول تکالیف را از خودش، از پیغمبرش صلی الله علیه و آله، از ائمه طاهرین علیهم السلام بر ما واجب کرده است، ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱! تکلیف که با تمام شدن پانزده سالگی پسر و به فتوای اکثر فقهای شیعه با تمام شدن نه سالگی دختر و به فتوای گروه دیگر با تمام شدن سیزده سالگی دختر شروع می‌شود، به معنای ورود به عالم انسانیت و ورود به عالم الهی است.

جشن تکلیف

این توضیحی است که از وجود مبارک سید بن طاووس که در قرن هفتم می‌زیسته و از علمای بزرگ شیعه بوده نقل شده است. احتمالاً هم اولین جشن تکلیف را سید بن طاووس برای خودش گرفته، وقتی که پانزده سالش تمام شد و لحظه ورود به تکلیف برایش رسید گفت من تا الان جزو انسان‌ها و آدمی‌زادها نبودم، ارزشی نداشتم، یک موجود زنده‌ای بودم که کارم استراحت، خوردن و آشامیدن بوده و حرکات و افعال معمولی داشتم و قبل از تکلیف خیلی مورد توجه پروردگار مهربان عالم نبودم؛ حالا که مکلف شدم هم مورد احترام پروردگار قرار گرفتم که دارد تکالیفش را به من ارائه می‌کند و می‌گوید من تو را لایق می‌بینم که قرآنم را به تو ارائه کنم، لایق می‌بینم نبوت را به تو ارائه کنم، لایق می‌بینم که قرآن و نبوت و امامت را بهت ارائه کنم، لایق می‌بینم عبادات را به تو ارائه کنم؛ از این به بعد تو مورد تکریم من هستی، تو مورد احترام من هستی، تو دارای ارزش هستی، بنابراین شایسته است من جشن بگیرم که خدا به عنوان آدم، به عنوان انسان، به عنوان مکلف، به عنوان مسئول من را پذیرفته است. این حرف سید بن طاووس است و حرف کاملاً صحیحی است، فکر هم می‌کنم این مطلب را مرحوم سید از قرآن کریم برداشت کرده.

رابطه تکلیف و حقایق

ما در قرآن مجید آیاتی داریم درباره کسانی که تکالیف الهیه را قبول نمی‌کنند، مسئولیت‌پذیر نیستند، اهل عبادت نیستند، اهل رعایت حقوق پروردگار و نعمت‌ها و مردم نیستند، در دل را

۱. نساء: ۵۹.

به روی پروردگار عالم بستند، در گوش را به روی دعوت خدا و پیغمبر ﷺ بستند، در چشم را هم به روی تماشای حقایق که انسان را به یک سلسله نتایج مثبت می‌رساند بستند.

حقایق عالم در قالب اشعار

نمونه چشمش را برای تان بگویم؛ نظامی شاعر عالم حکیم بزرگ ایرانی که دیوانش واقعا پر از علم و حکمت است، می‌گوید: خبر داری که سیاحان افلاک، چرا گردند گرد مرکز خاک؛ این شعر دلیل بر این است که چشم نظامی باز بوده، حقیقت‌بین بوده و از دیدن حقایق به توحید رسیده، به نتایج مثبت رسیده. خبر داری که صباحان افلاک، این از قرآن گرفته شده، «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۱؛ تمام ستارگان عالم بالا، تمام قمرها، تمام خورشیدها، شناگر در مدارات خودشان هستند، «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۲؛ زمانی خدا این حرف را زده که جهانیان در روزگار نزول قرآن، خبر از این حرف‌ها نداشتند. خبر داری که سیاحان افلاک، این شناگرهای آسمان‌های هفت‌گانه که دور فلک و مدارشان شناگر هستند، چرا گردند گرد مرکز خاک؛ چه می‌خواهند از این محمل کشیدن، چه می‌جویند از این منزل بریدن، چرا این ثابت است آن منقلب نام، که گفت این را بجنب آن را بیارام؛ این نتیجه این دید است؛ همه هستند سرگردان چو پرگار، پدیدآورنده خود را طلب‌کار؛ حالا یک موضوع علمی در بیت بعدش است؛ بلی در طبع هر دانشمندی هست، که با گردنده گرداننده‌ای هست؛ یعنی الان هم در علم ثابت شده حرکت، بدون محرک امکان ندارد؛ هر حرکتی در این عالم محرک دارد، اگر محرک را ازش بگیرند، ساکن می‌شود، متلاشی می‌شود، فاسد می‌شود، نابود می‌شود. بلی در طبع هر دانشمندی هست، که با گردنده گرداننده‌ای هست، از آن چرخه که گرداند زن پیر، قیاس چرخ گردنده همان گیر.

۱. یس: ۴۰.

۲. یس: ۴۰.

یک عده‌ای نگاه را بستند، لذا خدا را پیدا نمی‌کنند، یاد خدا هم نمی‌افتند، دنبال خدا هم نمی‌گردند؛ اما آن‌هایی که دیدشان برای تماشای حقایق هستی باز است، خدا را راحت پیدامی‌کنند. از دقت در خلقت یک مورچه که در خطبه‌های امیرالمومنین علیه السلام است؛ از دقت در خلقت یک طاووس که در خطبه‌های امیرالمومنین علیه السلام است؛ از دقت در پدید آمدن عوالم که در خطبه اول نهج‌البلاغه امیرالمومنین علیه السلام است. حافظ شما دید بازی داشته؛ در یک خط شعرش از دید باز خودش و تماشای یک حقیقت به یک نتیجه مهم رسیده است؛ مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو، یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو؛ حافظ می‌گوید شب اول ماه، ماه را دیدم، شبیه داس بود، کجا دیدمش؟ در این کشتزار جهان نگاهش کردم، نگاهش کردم. این نگاه کردن به هلال ماه من را برد در قیامت رو به روی محصولاتی که در ۶۵ سال عمرم کاشته بودم، قرار داد که حالا در صحرای قیامت باید اعمال خودم را خودم درو کنم یا به صورت بهشت یا به صورت جهنم؛ این دید باز است.

چشم‌پوشی از حقایق

اما آن‌هایی که در دل را به روی خدا بستند، در گوش را به روی صدا و دعوت خدا و انبیاء علیهم السلام بستند، در چشم را برای تماشای حقایق بستند، لذا تا هشتاد نود سالگی وارد تکلیف نشدند؛ خدا درباره این‌ها ببینید چه می‌گوید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾؛^۱ در قلب‌شان را که بستند هیچ چیزی نمی‌فهمند، فقط مواد مربوط به شکم و امور مربوط به شهوت را می‌فهمند؛ این را که شتر و گاو و گوسفند و بز هم می‌فهمد، این امتیازی نیست. ﴿وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛^۲ در گوش را بستند که صدای دعوت من را نمی‌شنوند. در سوره نوح آمده که حضرت نوح علیه السلام به پروردگار می‌گوید خدایا! من تا

۱. أعراف: ۱۷۹.

۲. أعراف: ۱۷۹.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

می‌خواهم این‌ها را دعوت کنم برای شناخت تو، برای سعادت‌شان، برای تکالیف، برای حلال و حرام، لباس‌شان را می‌کشند روی صورت‌شان ﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾؛ انگشت‌های‌شان را فرو می‌کنند در گوش‌شان که چشم‌شان من را نبیند، گوش‌شان هم صدای من را نشنوند، ﴿وَالَهُمْ آعِينُ لَا يَصِيرُونَ بَهْتًا﴾؛ این‌ها با این هفتاد هشتاد سال عمر ماشین دارد پانصد میلیون تومان، خانه دارد چهار میلیارد تومان، برای بچه‌اش مهمانی و عروسی می‌گیرد یک میلیارد تومان، سفرهای خارجی می‌رود، بی‌دریغ خرج می‌کند؛ با همه این هویتش این‌ها را پروردگار می‌گوید ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾؛ این‌ها مانند خران و گاو و شتران و گوسفندان هستند ﴿بَلْ هُمْ أَصْلَابٌ﴾؛ باز آن‌ها یک سودی برای مردم دارند، گاو شیر می‌دهد، شتر شیر می‌دهد، این‌ها پوست‌شان را می‌دهند برای کفش، شاخ‌شان را می‌دهند برای دسته چاقو، گوشت‌شان را می‌دهند برای خوردن، ولی این بی‌خردان دل‌بسته گوش‌بسته چشم‌بسته چه سودی دارند در این عالم؟ بله وقتی آدم وارد تکلیف نشود، در پیشگاه پروردگار یک حیوان است، هیچ چیز دیگری نیست. یک مقدار که جفتک بیشتر بیندازد پروردگار می‌گوید ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾؛ داستان زندگی این جفتک‌زن داستان زندگی سگ است و یک مقدار پست‌تر برود می‌گوید داستان زندگی سگ را ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْوَرَابِ مُرْتَابًا يُحْمَلُونَ بِهَا حَمَلًا كَمَا يُحْمَلُونَ بِهَا حَمَلًا﴾.

يَحْمِلُ أَسْفَارًا ﴿٦﴾

۱. بقره: ۱۹.

۲. أعراف: ۱۷۹.

۳. أعراف: ۱۷۹.

۴. أعراف: ۱۷۹.

۵. أعراف: ۱۷۶.

۶. جمعه: ۵.



عمل به همه تکالیف

برادرانم! خواهرانم! همه ارزش ما به این است که حوزه تکلیف را غنیمت بدانیم، حوزه مسئولیت را غنیمت بدانیم، قبول کنیم تکالیف الهیه را، بپذیریم مسئولیت‌هایی که پروردگار عالم برای زندگی ما مقرر فرموده است. اگر به کل این تکالیف عمل بشود، یعنی قرآن مجید می‌گوید تکالیف را تگّه پاره نکن، ﴿تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ﴾^۱ نشوید؛ وقتی تکلیف مالی برسد به شما بگویید نه من این‌جا به بعد را دیگر با خدا کاری ندارم؛ من زکات نمی‌دهم، کاری هم به حکم خدا ندارم؛ من خمس نمی‌دهم کاری به آیه خمس در سوره انفال ندارم. من نمی‌توانم پانزده ساعت گرسنه بمانم و روزه بگیرم، خدا را دوست دارم اما کار مالیش را نه دوست ندارم، زکاتش را دوست ندارم، خمسش را دوست ندارم، روزه‌اش را چون در مرداد و تیر زور دارد دوست ندارم، حالا زمستان بیاید روزه می‌گیرم؛ نمازش هم چون سبک و ساده و آرام و دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی است می‌خوانم؛ این نشد دین کامل، این نشد تکلیف جامع. پروردگار می‌گوید ﴿وَلَا تَشْفَرُوا﴾^۲؛ دینم را تگّه تگّه نکنید؛ اگر دینم را تگّه تگّه کنید شما مسلمان‌ها هم می‌شوید مثل مسیحی‌ها و یهودی‌ها که آیین موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام را قطعه قطعه کردند. آن‌جایی را که خوش‌شان می‌آمد عمل کردند، آن‌جایی را که زورشان می‌آمد دور انداختند؛ این دین نیست، این بازی با دین است.

نتیجه عمل به تکلیف

کل تکالیف را با شوق، با ارادت، با عشق، قبول کنیم. مگر ما چه قدر مکلف هستیم؟ تا پانزده سالگی که مکلف نیستیم؛ اگر تا ۷۰ سال زنده بمانیم، ۵۵ سال مکلف هستیم، بیشتر که

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾. (نساء: ۱۵۰).

۲. ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾. (شوری: ۱۳)

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

نیست؛ اگر ۸۰ سال مان بشود، ۶۵ سال مکلف هستیم؛ اگر این ۶۵ سال را تحمل کنیم طبق آیات قرآن مجید به سه چیز می‌رسیم؛ یکی لقای الهی است که اگر منظور از لقاء الله قیامت نباشد، نمی‌دانم یعنی چه، ولی یک مقام بسیار بالایی است! چون بعضی‌ها گفتند منظور از لقای رب یعنی ورود به قیامت، ولی بعضی‌ها می‌گویند نه. یک کتاب‌های مستقل جالبی تحت عنوان لقاء الله نوشتند، من دو سه نوعش را دارم، به شدت عرفانی است، عرفانی شیعی هم هست. با انجام تکالیف ما به لقاء الله می‌رسیم، به رضایت الله می‌رسیم. ﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ﴾؛ به جنات الله می‌رسیم ﴿جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾؛ عاقلانه نیست تکالیف را به خاطر دو روز شهوات و فساد و شکم و بدن تعطیل کنیم و از این همه فیوضات الهیه بی‌بهره بشویم و به جای رسیدن به لقاء الله، رضایت الله و جنّت الله به جهنّم برسیم. آن‌جا دیگر جهنّم الله ندارد، اصلاً جهنّم با کلمه الله در آیات قرآن نیامده؛ بهشت با پروردگار در قرآن مجید آمده، چون در بهشت مهمان‌دار ابدی خداست، مهمان ابدی، انسانی است که به تکالیفش عمل کرده و سفره‌ای هم که برایش پهن می‌کنند پایان‌ناپذیر است؛ برای چهل سال، برای سی سال، برای پنجاه سال، خیلی‌ها عمر تکلیف‌شان کم بوده خیلی‌ها.

استفاده از تکلیف در مدت زمان کوتاه

شما می‌دانید قمر بنی‌هاشم علیه السلام عمر تکلیفیش چند سال بوده؟ هفده سال؛ یعنی عمر تکلیفیش از خیلی از ماها کمتر بوده، هفده سال. ولی این هفده ساله خودش را به کجا رساند! امام زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید خداوند عمویم عباس علیه السلام را مورد رحمت قرار بدهد، خدا در قیامت مقامی به عمویم داده که تمام شهدای از زمان آدم علیه السلام تا آخرین شهید دنیا به مقام عمومی من غبطه می‌خورند. در هفده سال. بنا به نقل بعضی از کتاب‌ها می‌دانید

۱. مائده: ۱۱۹.

۲. مائده: ۱۱۹.

علی اکبر چند سال مکلف بوده؟ امام حسین علیه السلام وقتی علی اکبر می رفته میدان، اشکش ریخت، این جوری تعریف کرد از این مکلف «فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»^۱؛ چند سال مکلف بوده علی اکبر؟ سه سال؛ صدیقۀ کبری علیه السلام چند سال مکلف بوده؟ نه سال؛ حضرت مسیح علیه السلام چند سال مکلف بوده؟ هفده سال؛ اما قبول این تکالیف و عمل به این تکالیف انسان را به لقاء الله، به جنت الله و به رضایت الله می رساند. «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ»^۲، من دانستم هیچ کس به جای من مکلف نیست، لذا من به همه تکالیف بدنی مالی، عقلی، اخلاقی و حقوقی عمل کردم.

داستان خمس تاجر به آیت الله بروجردی

یکی از علما که تهران فوت کرد، وصیت کرد او را ببرند وادی السلام. من از ایشان شنیدم، شهرش را نمی دانم کجاست، ظاهرا ایشان هم نگفت، گفت یک شهری از شهرهای شمالی ایران است، یک مردی زندگی می کرد، زن و بچه داشت، تجارت داشت، مغازه داشت، پاساژ داشت، زمین کشاورزی داشت، درآمد خیلی خوبی داشت، یک شب جلسه ای بود، جایی بود با دوستان بود، یک مقدار دیر شد مثلا حدود یازده به خانه رسید. به خانمش سلام کرد گفت شام چی داریم؟ گفت که نان هست، در یخچال پنیر هم هست، فعلا چیز دیگری نداریم، بیاورم برایت؟ گفت نه، به نان و پنیر میل ندارم، می روم می خوابم، مثلا صبح یک صبحانه مفصلی می خورم. گفت این تاجر با شکم گرسنه خوابش نبرد. ساعت یک نصف شب در زدند خودش بلند نشد خانمش رفت در را باز کرد. دامادش بود و دخترش، دختر را عقد کرده بودند، هنوز عروسی نکرده بودند. این ها مسافرت بودند، دوی نصف شب می رسند در آن شهر. دختر می گوید بیا برویم خانه بابای من فردا صبح برو سرکار. این دختر و این داماد وارد می شوند. مادرزن به عروس و داماد عقد کرده می گوید

۱. اللهوف، ص ۱۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

شام خوردید؟ می‌گویند نه. این تاجر می‌گوید من در یک اتاق دیگر خوابیده بودم، می‌شنیدم؛ نیم ساعت نگذشت دیدم برای این دخترم و دامادم میز چید، دوغ و ماست و کره و پنیر و ماهی و دو سه تا دیگر غذا گذاشت، خوردند. یعنی این ثروت یک دانه شام هم سهم من که شصت سال است حمالی کردم و روی هم‌دیگر جمع کردم نیست؟! اندازه یک شام سهم ندارم! این‌ها بعد از مردن من می‌خواهند با این ثروت چه کار کنند؟ بخورند و به من بخندند؛ بخورند و بگویند خوب شد زودتر مُرد، رفت به درک و ثروت آزاد شد برای ما. صبح زود به خانمش گفت من دارم می‌روم، صبحانه هم نمی‌خواهم، احتمالاً یک دو سه روزی نباشم، یک سفر دارم. دسته چک را برمی‌دارد در جیبش می‌گذارد، از آن شهر دور شمالی، حدود شصت سال پیش بلند می‌شود می‌آید قم، ساعت ده صبح می‌رود خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، این انسان الهی، ملکوتی، یک قطعه نور، یک قطعه عمل، یک قطعه تکلیف. به آقای بروجردی می‌گوید من یک مغازه دارم، جنس دارم، زمین زراعتی دارم، خانه دارم، پاساژ دارم، خمس این‌ها را برای من حساب کن. آقای بروجردی می‌فرماید اثاث خانه‌ها و خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنی خمس ندارد. می‌گوید من خواهش می‌کنم خمس آن‌ها را هم حساب کن، خواهش می‌کنم. می‌فرماید نیازی نیست؛ می‌گوید دارم بدهم، حساب کن. ایشان هم دستور می‌دهند خمس مجموعه مال را حساب می‌کنند. آن زمان، شصت سال پیش، خمس حدود دویست هزار تومان شد. چک می‌کشد، نقد می‌دهد، برمی‌گردد. برمی‌گردد مغازه را برای معاش نگه می‌دارد. زمین‌های زراعتی و پاساژ را به قیمت خوب می‌فروشد. این عالم به من می‌گفت و به دوستان می‌گفت من یک بار رفتم آن شهر یک مسجد خیلی عالی دیدم، یک حسینیه دیدم، یک غسل‌خانه دیدم، یک سالن دیدم، خیلی هم خوب ساخته شده بود، سوال کردم چه کسی این‌ها را ساخته؟ داستان این مرد را گفتند؛ گفتم حالا کجاست؟ گفتند همه ثروت را برداشت با خودش برد عالم آخرت. به خانواده‌اش هم گفت جنس مغازه، مغازه و خانه، ارث من برای شما است، اگر می‌خواهید ثلث برای من بدهید یا ندهید، من خودم پیش از مردنم ثلثم را فرستادم آن طرف تا بروم پایش بنشینم و تا ابد لذت ببرم. «عَلِمْتُ

أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ^۱؛ دانستم تکالیف من گردن کسی دیگر نیست، خودم عمل کردم.

شب خداست، یقیناً طبق روایات مان شب ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است؛ شب رحمت پروردگار است؛ شب آمرزش پروردگار است؛ همه ما مرد و زن هم در این ساعت در حرم اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ فکر می‌کنید دعا مستجاب نشود؟ امکان ندارد. چه مرد خوش‌بختی بود این مرد! با یک شام ندادن بهش چه تکانی خورد! چه قدر زیبا بیدار شد! چه پیوند مهمی با پروردگار برقرار کرد!

جلسه چهارم

زیبایی‌های معنوی

اساس زندگی امام صادق علیه السلام

همراهی انبیا، امامان و اولیای الهی

شنیدید وجود مبارک امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از حضرت پرسید «عَلَى مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ»؛ یا بن رسول الله! زندگی شما بر چه پایه‌ای، بر چه اساسی بنا نهاده شده؟ سوال، واقعا سوال بسیار مهمی بود و پاسخ‌های امام صادق علیه السلام هم، عرشی و ملکوتی و برای همه مردان و زنان درس بود. آن گونه که امام صادق علیه السلام زندگی کردند، همان زندگی انبیای خدا، ائمه طاهرين علیهم السلام و اولیای الهی است. اگر ما هم آن گونه زندگی کنیم که می‌توانیم، در همان کاروان انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیای الهی قرار می‌گیریم. خداوند متعال این سه طایفه را علاوه بر این که در دنیا از آبرومندی بالایی برخوردار کرده، در قیامت هم در بهترین جایگاه قرار خواهد داد. هر مرد و زنی هم که همراه این بزرگان و هم‌کاروان آنها باشد، با آن بزرگواران در همان جایگاه قرارشان می‌دهند؛ این یک سخن بی‌ریشه نیست، این مطلب را من از آیه ۶۹ سوره مبارکه نسا گرفتیم؛ هر کسی در هر روزگاری در این کاروان باشد، یعنی در کاروان انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا، در قیامت هم در همان جایی خواهد بود که این بزرگواران خواهند بود.



۱. «قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلِيِّ مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَأَجْتَهَدْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعْدَدْتُ». (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸)

شان نزول آیه ۶۹ سوره نسا

این آیه ۶۹ به سبب یک داستانی از جانب پروردگار بر قلب مطهر رسول اسلام ﷺ نازل شد. آن چه که این داستان را مهم می‌کند این است که هم کتاب‌های شیعه نقل کردند و هم کتاب‌های اهل سنت. معلوم می‌شود که این داستان واقعی است و اتفاق افتاده. آن داستان این است یک مومنی که در شهر مدینه زندگی می‌کرد به نام ثوبان، این فرد آدم عمل‌کننده‌ای بود، آدمی بود که تکالیفش را ادا می‌کرد و به رسول خدا ﷺ خیلی محبت داشت، یعنی عاشق پیغمبر اسلام ﷺ بود، همه ساکنان مدینه این گونه نبودند.

زیبایی‌های پیامبر ﷺ

یک تعداد آدم بیدار دل، آدم بصیر، آدم با معرفت در مدینه بودند که مقام پیغمبر اکرم ﷺ را شناخته بودند و زیبایی‌های عقل و رفتار و کردار و اعمال رسول خدا ﷺ و اخلاقش را شناخته بودند و این زیباشناسی موجب شده بود که این‌ها با همه وجود عاشق پیغمبر ﷺ باشند؛ چون آدم تا زیباشناس نشود، عاشق نمی‌شود، حالا یا زیبایی‌های ظاهری یا زیبایی‌های باطنی یا زیبایی‌هایی که درست نیست و ما زیبا می‌دانیم، یا زیبایی‌هایی که درست است. خود زیبایی خیلی پرجاذبه است و وقتی که انسان با دلش، از طریق چشمش یا از طریق فکرش با زیبایی ارتباط برقرار می‌کند، عاشق می‌شود. یکی از اسم‌هایی که پروردگار عالم برای خودش انتخاب کرده.

زیبایی‌های معنوی

پروردگار سه هزار اسم برای خودش انتخاب کرده، هزار اسم در این دعای جوشن کبیر است، هزار اسم را هم به انبیاء ﷺ خود یاد داده و هزار اسم دیگر هم جزو اسرار است که هیچ کس نمی‌داند و عنوانش الاسماء المستأسرة است، اسم‌های سری، باطنی. یکی از آن



اسم‌های آشکار، جمیل است، «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»^۱؛ یقیناً پروردگار عالم زیباست، زیبای معنوی، نه زیبای مادی و ظاهری و این پروردگاری که زیباست و زیبای بی‌نهایت است «يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۲، عاشق زیبایی است.

یک زیبایی در پیشگاه پروردگار ایمان است؛ ایمانی که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿زَيْنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳؛ آرایش دادم ایمان را در دل شما مردم مومن، دل‌تان زینت پیدا کرده، زیبا شده به ایمان. یک زیبایی هم اخلاق حسنه است؛ یعنی یک انسانی که مهر دارد، محبت، خضوع، خشوع و فروتنی دارد، جواد است، سخی است و خداوند مهربان دوستش دارد؛ چون خدا خودش زیباست و زیبایی‌های ایمانی و عملی و اخلاقی را دوست دارد. در قرآن می‌فرماید ﴿اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۴؛ معلوم می‌شود توکل زیباست؛ ﴿اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۵؛ پرهیزگاری زیباست؛ ﴿اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۶؛ شکیبایی در حوادث و فتنه‌ها که آدم خودش را نگه دارد، بی‌دین نشود زیباست؛ ﴿اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۷؛ عدالت زیباست. این یحِبُّ، یُحِبُّ، یُحِبُّ که ده مرتبه در قرآن مجید آمده، زلفش به زلف زیبایی‌ها گره خورده. حضرت سیدالشهدا^{علیه‌السلام} یک روایت مهمی را نقل می‌کنند «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ»^۸؛ خدا همه ارزش‌های اخلاقی و عملی و اعتقادی را دوست دارد. این‌ها در وجود هر کسی قرار بگیرد

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَنْ تَرَى النَّعْمَةَ عَلَى عَبْدِهِ». (کافی،

ج ۱۳، ص ۷)

۲. کافی، ج ۱۳، ص ۷.

۳. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِي كُرْسِيِّ رَسُولِ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ». (حجرات: ۷).

۴. آل عمران: ۱۵۹.

۵. آل عمران: ۷۶.

۶. آل عمران: ۱۴۶.

۷. مائده: ۴۲.

۸. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۷۳.



محبوب خدا می‌شود. یک انسانی که دلش، روانش و اعمالش پاک، پاکیزه، حَسَن، أَحْسَن و زیباست، محبوب خداست، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۱.

داستان آزادی اسیر

خدا زیبایی‌ها را دوست دارد، در هر کسی باشد او را دوست دارد. امام صادق علیه السلام یک داستان عجیبی را نقل می‌کنند که شنیدنی است. می‌فرمایند در یک جنگی که اسمش را نمی‌برند، یک تعدادی اسیر شدند؛ همیشه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به اسیران سه پیشنهاد می‌کرد برای آزاد شدن‌شان. پیشنهاد اول، اسلام را قبول کنید، به خیر دنیا و آخرت‌تان است. پیشنهاد دوم، هر کدام‌تان سواد دارید ده تا مسلمان را باسواد کنید، آزاد هستید. یا به خاطر این که جنگ را به ما تحمیل کردید و ما را وارد هزینه و خرج کردید، به قیمتی که ما می‌گوییم خودتان را از ما بخرید و بروید. مسلمان بشوید، هیچ کاری با شما نداریم و آزاد هستید؛ ده نفر را باسواد کنید، آزادید؛ خودتان را از ما بخرید، آزادید بروید. به چند تا اسیر این سه تا پیشنهاد شد، قبول نکردند؛ چرا قبول نکردند؟ کبرِ باطن، غرور، خودبینی، تعصبِ جاهلی؛ این‌ها نازیبایی‌هاست که اگر در آدم باشد مورد نفرت پروردگار است. چرا می‌گویی نه؟! اسلام که در برابرت است، قرآن است و حرف‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله، بد است؟ دلیل بیاور که بد است، دلیل که نداری، پس خوبی اسلام ذاتی است و تو آدم بدی هستی که قبول نمی‌کنی، تو مریض هستی. باسواد کردن افراد که عمل زیبایی است، چرا قبول نمی‌کنی؟ چون کبر داری، تعصبِ جاهلی داری، غرور داری. پول بدهید خودتان را بخرید، می‌گویند نه ما پول هم نمی‌دهیم. وقتی این سه تا پیشنهاد را قبول نمی‌کردند، در حالی که در جنگ مسلمان کشته بودند، دست قطع کرده بودند، پا قطع کرده بودند، چشم مسلمان را در تیراندازی کور کرده بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کار کند؟ آن‌ها را نگه دارد و چلوکباب بدهد؟ این‌ها اگر آزاد بشوند، می‌روند توطئه سنگین‌تری می‌کنند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد هر چند تا را بکشند، چون زیر بار هیچی

نمی‌روند و می‌خواهند بروند توطئه کنند؛ چنین افرادی نباید زنده باشند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید اولی، دومی و سومی را گردن زدند، کسی که شمشیر دستش بود و به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت عمل می‌کرد، رسید به یک جوان؛ جوان یعنی ۱۵ تا ۳۰ سال؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود این را نکش، بعدی را بزن. آن هفت هشت ده تا اسیر کشته شدند، جوان به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت چرا من را نکشتی؟ چی شد من را نکشتی؟ من با این‌ها چه فرقی داشتم؟ من دینت را که قبول نکردم، یاد دادن سواد را هم که قبول نکردم، حاضر هم نشدم خودم را از شما بخرم، برای چی من را نکشتی؟ مردم، واقعا عجب خدایی داریم! عجب پروردگاری داریم! عجب دینی داریم! عجب قوانین زنده پرنوری داریم! چه خبر است؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من نبودم که تو را نکشتم، تصمیم داشتم تو را هم بکشم، من یک فرشته‌ای دارم که بین من و خدا رابطه دارد، نام آن فرشته جبرائیل است، ملک، وقتی که نوبت کشتن تو رسید به من گفت یا رسول الله! خدا می‌گوید این جوان را نکش؛ یعنی این آدم کافر را، این آدمی که با مسلمان‌ها جنگیده. جوان گفت یا رسول الله! علتی دارد؟ فرمود بله علت دارد؛ علتش را خدا به جبرئیل گفت، جبرئیل هم به من گفت، خداوند به من پیغام داد چند تا خصلت بالارزش، دقت می‌فرمایید؟ چند تا خصلت بالارزش در وجود این جوان است، حیف است کشته شود، بماند. حالا می‌خواهد مسلمان بشود می‌خواهد نشود. این خصلت‌ها خیلی ارزش دارد! به این زودی با این آدم در قبر و لای خاک نرود، بماند و با این خصلت‌هایش زندگی کند. یک کسی که الان مایه این خصلت دارد کم می‌شود. هنوز در ایران هست، اما در حال کم شدن است و نمی‌دانم آیا کسانی که این خصلت در آن‌ها کم می‌شود، روزی می‌آید که بیدار شوند؟ دوباره این مایه در وجودشان طلوع می‌کند یا نه؟ در تهران، اصفهان، شیراز، شهرهای بزرگ، شهرهای مراکز استان‌ها و تقریباً در دهات هم کمبود این خصلت کشیده شده، نمی‌دانم کسانی که این خصلت را دارند و کسانی که ندارند چند به چند هستند؛ ده به دو هستند؟ ده به سه هستند؟ نصف نصف هستند؟ نمی‌دانم. خدا می‌گوید او را نکش. آزادش کن برود. می‌خواهد دین‌دار بشود، می‌خواهد نشود. به خاطر این

چند خصلت که دوست‌شان دارم و فعلا این چند خصلت در این جوان است، او را نکش. خصلت‌ها را دوست دارم، ولی فعلا خودش را دوست ندارم. در حال کم شدن است، اما هنوز ریشه‌کن نشده.

الف - غیرت

«الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ»؛ جوان خدا به من پیغام داده؛ تو نسبت به ناموست، مادرت، خانمت، خواهرت، دخترت، آدم با غیرتی هستی، تحمل این که چشم ناپاکی به چهره، مو و بدن زنان خانهات بخورد را نداری؛ غیرت نمی‌گذارد که ناموس تو بی‌حجاب، بدحجاب، سر و موی باز برود بین مردان غریبه و مردان غریبه، کسانی که دین ندارند یا کسانی که ضعیف‌الایمان هستند هم با چشم‌های ناپاک‌شان هر لذتی که دل‌شان می‌خواهد از این ناموس تو، در فکر و در جان‌شان ببرند. غیرت داری، تحمل نداری که ناموست حداقل در صفحه‌چشمان نامحرمان قرار بگیرد و در حوزه شهوات حرام نامحرمان، حداقل در فکرشان قرار بگیرد، بیشتر که توضیح لازم نیست، روشن است؟ از ۱۲۴ هزار پیغمبر، یکی‌شان هم نه زن بدحجاب و بی‌حجاب داشتند، نه دختر بدحجاب، نه مادر بدحجاب، نه خواهر بدحجاب. ائمه علیهم‌السلام ما نه زن بدحجاب داشتند، نه دختر، نه خواهر بدحجاب. اولیای خدا هم همین‌طور. هیچ پیغمبر و امامی هم نگفته زن در خانه حبس باشد، نگفتند. زن می‌تواند مهمانی برود، می‌تواند بیرون برود، می‌تواند دبیر و معلم بشود، می‌تواند دکتر بشود. چیزی که خیلی مهم است، این است که انبیا و ائمه علیهم‌السلام می‌گویند زنان و دختران‌تان کالای شهوت بیگانگان نشوند. این مهم است که نسل جوان با دیدن این همه دختر و زن بدحجاب یا بی‌حجاب به فساد کشیده نشوند. اما قانون حبس زن در خانه در فرهنگ هیچ یک از انبیا، ائمه علیهم‌السلام و اولیای خدا نبود. مگر صدیقه کبری علیها‌السلام علیه دولت پر قدرت آن زمان به مسجد نیامد؟ آمد و

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ص بِأَسَارَى فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ مَا خَلَا رَجُلًا مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَطْلَقْتَ عَنِّي مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَنَّ فِيكَ خَمْسَ خِصَالٍ يُجِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْغَيْرَةَ الشَّدِيدَةَ عَلَى حَرَمِكَ وَ السَّخَاءَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ صِدْقَ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةَ فَأَسْلَمَ الرَّجُلُ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ». (الأمالی (للصدوق)، ص ۲۷۱).



دولت را محاکمه و محکوم کرد؛ تا حالا هم جواب زهرا علیها السلام را ندارند بدهند. زهرا علیها السلام با آیات قرآن، با صدای بلند که خیلی‌ها از سخنرانی او اشک ریختند قدرت زمانش را محکوم کرد. کسی نگفته زن در خانه حبس باشد، اما همه گفتند که زن و دختر با بیگانگان ارتباط نداشته باشند، همه گفتند در ادارات یک مرد و یک زن در یک اتاق نباشند، حرام است؛ همه گفتند در یک بانک مرد و زن نامحرم تنها در یک اتاق نباشند، حرام است؛ همه ما هم می‌دانیم سبب فساد است؛ اگر کسی منکر باشد انکارش دروغ است؛ بگوید نه، اگر پنبه و آتش کنار هم باشند، پنبه آتش نمی‌گیرد، این دروغ است، این زورگویی است؛ کدام پنبه کنار آتش نمی‌سوزد؟ کدام پنبه؟

ب- پرهیز از دروغ

خدای من به من پیغام داده که تو نسبت به ناموست با غیرت هستی. خدای من به من خبر داده با این که تو کافر هستی، اهل راستگویی هستی، از دروغ فراری هستی، راست می‌گویی. دروغ یعنی کلاه گذاشتن سر شنونده؛ حالا این شنونده همسر، برادر، عمو، دایی، خاله، عمه و یا مردم کوچه و بازار باشند، فرق نمی‌کند. دروغ یعنی کلاه‌برداری، یعنی فریب دادن. کار زشتی است، کار بدی است، خیلی کار بدی است. خدا من را نیافریده که پنجاه سال به همه دروغ بگویم، همه را گول بزنم، سر همه کلاه بگذارم، همه را فریب بدهم و خودم را آن‌گونه که نیستم نشان مردم بدهم. پروردگار به من پیام داد این جوان آدم راست‌گویی است؛ من راستی را دوست دارم، من غیرت را دوست دارم، خود خدا غیرت دارد «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ»؛ این روایت از معصومین علیهم السلام به ما رسیده، خدا غیور است.

ج- سخاوت

خصلت سوم، یا رسول الله! این جوان دست به جیب است، سخی است، یک چیزی که به دستش می‌رسد، دوست دارد با دیگران بخورد. بخل، زشتی است و خدا از آن نفرت دارد. جود و سخاوت، زیبایی است. خیلی جالب است! خداوند کل عالم را سخی خلق کرده. در این

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

عالم فقط آدم‌های منحرف بخیل هستند. میلیون‌ها سال است حیوانات حلال گوشت خیلی سخاوت‌مندانه به مردم شیر می‌دهند؛ میلیاردها سال است درخت‌ها سخاوت‌مندانه همه نوع میوه‌ای می‌دهند؛ میلیاردها سال است خورشید سخاوت‌مندانه نور می‌دهد؛ میلیاردها سال زمین انبار غذای موجودات زنده است، نزدیک بهار در این انبار را باز می‌کند، گندم و جو بیرون می‌آید، نهال و گل بیرون می‌آید، نخود، لوبیا، حبوبات دیگر، صیفی‌جات بیرون می‌آید. بخیل در عالم وجود ندارد. خدا سخی است و تمام آفریده‌هایش هم سخاوتمند هستند. یک موجود بخیل است، آن هم انسان بی‌دین، انسانی که به خدا و قیامت درست باور ندارد؛ هزار میلیارد ثروت دارد، اما دریغ از این که به یک یتیم لقمه بدهد، یک پیراهن و کفش بدهد. ای جوان! پروردگار به من پیغام داده تو آدم سخی و دست به جیب هستی.

د- شجاعت

خصلت دیگر این که خدا به من پیغام داده این جوان شجاع است. من از آدم‌های ترسو خوشم نمی‌آید، اما آدم‌هایی که قدرت روحی دارند را دوست دارد. خود پروردگار ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ است؛ البته قدرتی که درست مصرف شود.

حالا آزاد هستی، می‌توانی بروی؛ گفت نمی‌روم، چرا نمی‌روی؟ گفت برای این که نمی‌توانم خدای به این خوبی را و تو را رها کنم؛ نمی‌خواهم بروم، من را مسلمان کن؛ مسلمان شد، مسلمان خیلی بارزشی هم شد. بعد به پیغمبر ﷺ گفت حالا که من مسلمان شدم و با خدا آشتی کردم، در این کاروان قرار گرفتم، کاروانی که درست زندگی می‌کند، کاروانی که صادقانه زندگی می‌کند، کاروانی که به قول امام صادق علیه السلام ساختمان زندگی‌شان روی چهار تا پایه است: تکلیف، حیا، حلال‌خوری، فکر درست برای مردن که حالا من یکی از این چهار تا پایه را دارم برای‌تان عرض می‌کنم، امشب چهارمین شب است که من آن اولی را شرح می‌دهم. گفت حالا که آشتی کردم و مسلمان شدم و وارد این کاروان شدم، یک درخواست دارم - جوانی که کپسول آرزوهاست - فرمود چیست درخواست؟ گفت گوش

می‌دهم که بشنوم، با زبان خودت همین الان از پروردگار بخواه اگر در آینده بین تو و بین کافران جنگی اتفاق افتاد شهادت را نصیبم کند؛ پیغمبر ﷺ هم دعا کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید در جنگ بعدی شهید شد.

ادامه بحث شان نزول آیه ۶۹ سوره نسا

حالا برویم سراغ داستانی که آیه ۶۹ سوره نسا برایش صادر شد. مردی است به نام ثوبان که متدین است و زیبایی‌های وجود پیغمبر ﷺ را درک کرده، زیبایی‌های عقل، روح، اخلاق، عبادت و مقام پیغمبر ﷺ را درک کرده و درک این زیبایی‌ها باعث شده عاشق بشود. عجب جایی هم عاشق شده! عجب جایی! یکی عاشق پیغمبر ﷺ می‌شود، یکی هم در پارک، خیابان، هواپیما و در دانشگاه، عاشق یک دختر بی‌دین یا یک پسر بی‌دین می‌شود. چه قدر کوچک شده انسان در زمان ما! چه قدر دلش کوچک شده! یک روزی پیغمبر اکرم ﷺ ثوبان را دیدند، دیدند گرفته است، چهره‌اش باز نیست، محزون است؛ پیغمبر ﷺ هم تحمل گرفتگی چهره کسی را نداشت. پرسید ثوبان چه شده؟ گفت یا رسول الله! چند روزی است در فکر قیامت هستم که اگر اهل بهشت باشم، من کجا و تو کجا؟! جایی را که خدا به تو می‌دهد اصلاً ما دسترسی به تو نخواهیم داشت؛ اگر هم من را ببرد جهنم که هیچی. فکر می‌کنم اگر من را ببرد بهشت و تو را نبینم، دق می‌کنم. اگر هم من را ببرد جهنم و تو را نبینم، به عذابم با ندیدن تو اضافه می‌شود. عجب آدم‌های فهمیده‌ای هزار و پانصد سال پیش پیدا می‌شدند! غصه‌ام این است. جبرائیل این آیه را آورد، چه آیه‌ای! «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ»؛ کسانی که، این «مَنْ» در اول آیه معنای جمع می‌دهد، به دلیل اسم اشاره جمعی که بهش برمی‌گردد؛ کسانی که مطیع خدا و پیغمبر ﷺ هستند «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ هر

۱. نساء: ۶۹

۲. نساء: ۶۹

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

کسی مطیع من و پیغمبرم ﷺ است، قیامت جایش بغل دست انبیاء ﷺ، صدیقین، شهدا و صالحین است. ثوبان، خیالت راحت شد که تو را در قیامت کجا می‌برند؟ پیش ما، پیش صدیقین، شهدا و صالحین. کسی که در حد خودش مثل امام صادق ﷺ زندگی کند، در کاروان انبیا، اولیا و ائمه ﷺ است؛ در دنیا آبرومند، در قیامت هم دارای بهترین درجات.



جلسه پنجم

ارزش‌های انسانی و ایمانی

انسان، برترین موجود عالم

روایت مهمی که از امام صادق علیه السلام مورد بحث است و در چهار بخش نظام داده شده، اولین بخشش این بود که کسی به جای من مکلف نیست، کسی به جای من مسئولیت ندارد، این خود من هستم که از باب رحمت، لطف و محبت پروردگار مکلف قرار داده شدم. این تکالیفی را که من دارم و تمامش به خیر و مصلحت من است، نه به فرشتگان ارائه شده است و نه به این کیفیت و گستردگی به جن ارائه شده؛ چون قرآن می‌فرماید در بین طایفه جن هم مومن، معتقد به قرآن، معتقد به رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله، معتقد به خداوند وجود دارد و از این همه تکلیف و مسئولیت یک عددش هم به هیچ حیوانی با این که موجود زنده است، ارائه نشده است. معلوم می‌شود که انسان بیش از همه فرشتگان و بیش از همه جن که شعور و درک دارند و بیش از همه موجودات زنده عالم، مورد احترام پروردگار است. بسیاری از مفسران ما و مفسران اهل سنت مثل زَمَخْشَری، در چهار جلد تفسیر قرآنش به نام کَشَاف که تفسیر معروفی است، کلمه «کثیر» را در آیه شریفه سوره اسرا به معنای کل گرفتند.

ارزش‌های انسانی

آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ ما همه فرزندان آدم را گرامی داشتیم، ارزش دادیم. کَرَم، کَرِیم، کَرِیمَة در لغت عرب به معنای ارزش است. عرب وقتی که سنگ‌های

۱. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَا فِيهِمُ الْبُرُودَ وَالْبَعْرُورَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». (اسراء: ۷۰).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

مرمر، سنگ‌های معدنی مثل فیروزه و عقیق را می‌خواهد تعریف کند می‌گوید آحجار کریمه؛ سنگ‌ها سنگ‌های خیلی باارزشی است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛ یعنی ما از پیش خودمان به این انسان ارزش دادیم. ارزش ما به چیست؟ به بدن ماست؟ نه؛ قوی‌تر از بدن ما را فیل، شتر و نهنگ دریا دارد. ارزش ما به رنگ ماست؟ نه؛ زیباترین رنگ را پر طاووس دارد. امیرالمومنین علیه السلام یک صفحه در نهج‌البلاغه از رنگ طاووس تعریف و آن را تحلیل می‌کند، زیبایی رنگ طاووس را بیان می‌کند. زیبایی ما به موی سر ماست؟ نه؛ کاکل بعضی حیوانات خیلی خوشگل و زیباست، ارزش ما به کاکل و به موی ما نیست. به چیست؟ به عقل ما و به آزادی ما است.

آزادی

پروردگار عالم ما را مجبور خلق نکرده. پروردگار عالم یک رشحه و شعاعی از آزادی خودش را به ما مرحمت کرده. در دعای کمیل می‌خوانیم «فِيَا نَكَ فَعَالٌ لِمَا تَشَاءُ»؛ تو در رفتار و کارت هیچ اجباری نداری، در چهارچوب اجبار حبس نیستی، آزاد هستی. شعاعی از آن آزادی را در ما قرار داده و ما را مجبور نیافریده که در اعمال، رفتار، کردار و اخلاق مان از خودمان اختیاری نداشته باشیم. اگر ما را مجبور آفریده بود هیچ پیغمبری مبعوث به رسالت نمی‌شد؛ چون وقتی ما مجبور باشیم، هیچ پیغمبری نمی‌تواند جهت کار ما را عوض کند، نمی‌تواند بگوید این کار را انجام بدهید و این کار را انجام ندهید. اگر ما را مجبور آفریده بود، ثواب و کیفری در کار نبود، بهشت و جهنمی در کار نبود. قیمت اعمال مثبت ما که عکس‌العمل قیامتی این اعمال، بهشت است، برای آزادی ماست. بهشت تجلی عقل و آزادی و تکالیف ماست؛ این‌گونه به ما ارزش دادند.

عقل

یک کلمه درباره عقل برای شما عرض کنم، شاید کمتر شنیده باشید. اگر ما تمام جهان خلقت را که طول و عرضش برای ما پیدا نیست، تعداد موجوداتش هم برای ما روشن نیست، شما به

۱. اِسْرَاءُ: ۷۰.

۲. مصباح‌المتجهج، ج ۲، ص ۸۵۰.

این کتاب‌های علمی که مراجعه کنید، حداقل تا الان سیصد میلیون کهکشان کشف شده که کهکشان راه شیری ما که منظومه شمسی در یک گوشه بازوی آن است، در مقابل کهکشان‌های بالاتر از خودش یک چیز کوچکی است. تمام عالم وجود، تمام عالم هستی، تمام عالم خلقت، با این گستردگی که برای ما ابدا گستردگی آن روشن و معلوم نیست را ما در ذهن خودمان یک درخت فرض کنیم، یعنی بگوییم همه میلیاردها ستاره، میلیون‌ها کهکشان، میلیون‌ها منظومه شمسی، میلیاردها خورشید، به منزله یک درخت در ذهن ما باشد، پرقیمت‌ترین شاخه این درخت، در این مجموعه هستی، انسان است؛ چرا؟ چون بهترین میوه پرمفعتی که نفعش پایان نمی‌پذیرد، یعنی عقل، در این شاخه قرار داده شده.

جایگاه عقل در کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ»؛ همه وجود تو مغز تو است، خرد تو است و گرنه غیر از مغز و خرد، کل این وجود را همه حیوانات هم دارند؛ این گوشت، اعصاب، خون، استخوان، غضروف، معده و روده را همه حیوانات دارند؛ حقیقت، ریشه و اصل تو، خرد تو است. می‌دانید خدا در قرآن چند بار به عقل احترام کرده؟ اصلاً کتابی را در جهان سراغ دارید به اندازه قرآن به عقل احترام گذاشته باشد؟ من خیلی کتاب‌های خارجی را خواندم، فلاسفه غرب که یک روزگاری معتقد به اصالت عقل بودند، مثل دکارت، من مقاله‌هایشان را خواندم. یکی از این حرف‌هایی که قرآن و روایات درباره عقل دارد را آن‌ها ندارند. هزار بار قرآن مجید کلمه عقل، اندیشه، فکر و شعور را به کار گرفته، کم است؟! اگر ما بودیم می‌گفتیم خدایا ده دفعه که حرف عقل را در قرآن زده بودی بس بود. چرا هزار بار عقل و شعور را مطرح کرده؟ به خاطر عظمت و ارزش عقل است. عقل است که مقام نبوت را به انبیا و مقام امامت را به ائمه علیهم السلام داده است. در روایات مان است، خدا کسی را که می‌خواست به پیغمبری انتخاب کند عقل او را در روزگارش از همه پخته‌تر و کامل‌تر می‌کرد.

۱. «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ وَ مُرُوتُهُ حَيْثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ وَ الْأَيَّامُ دَوْلٌ وَ النَّاسُ إِلَى آدَمَ شَرَعٌ سَوَاءً». (الأمالی للصدوق، ص ۲۴۰).

سیطره انسان بر جهان

اگر در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا﴾^۱؛ ما برای انسان ارزش قائل شدیم، به چه چیزش ارزش قائل شدیم؟ به عقلش، به اختیارش، ﴿وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ﴾^۲؛ تمام پهنه دریاها و قاره‌ها را محل رفت و آمد انسان قرار دادیم، «حَمَلْنَاهُمْ»؛ کار من است این رفت و آمد در خشکی‌ها و سطح و اعماق دریاها، اگر من کمک شما نمی‌کردم از این طرف اقیانوس به آن طرف اقیانوس چگونه می‌خواستید بروید؟

من یک سفری داشتم به یکی از کشورهای خیلی دوردست برای تبلیغ؛ حدود یازده ساعت روی آب بودم. اگر فکر ساختن کشتی‌های پارویی، بادی، بخاری و موتوری را به انسان نمی‌داد، اگر فکر ساختن کشتی با موتور اتمی را نمی‌داد، انسان می‌ترسید با یک تخته پاره به در ساحل دریا برود. من شما را به پهنه اقیانوس‌ها حرکت دادم. مگر با الاغ می‌شد همه قاره آسیا را رفت؟! مگر با الاغ می‌شد از این‌جا آمریکا رفت؟! من به شما کمک کردم ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾^۳؛ آن روزی که این آیه نازل شد سخن از قاطر و اسب و الاغ بود. آخر آیه گفت: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾^۴؛ بعدا هم وسیله‌هایی را ایجاد می‌کنم که شما ساکنان در زمان نزول قرآن نمی‌دانید آن‌ها چیست. به فکر بشر انداخت دوچرخه، موتور، قطار، ماشین، هواپیما و قاره‌پیما بساز. این معنای «حَمَلْنَاهُمْ» است.

روزی پاک

﴿كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾^۵؛ اگر خدا لطف کند یک شب راجع به رزق و به دست آوردن حلالش که جزو تکالیف ماست، صحبت می‌کنم و راجع به لقمه

۱. اِسْرَاءُ: ۷۰.

۲. اِسْرَاءُ: ۷۰.

۳. ﴿وَالْحَيْلِ وَالْإِبْعَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُنَّهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾. (نحل: ۸)

۴. نحل: ۸.

۵. اِسْرَاءُ: ۷۰.



حرام هم صحبت می‌کنم. اما من رزق تمام بنی آدم، نه فقط مردم مومن را «رَزَقْنَاهُمْ»؛ یعنی رزق آسیایی، آفریقایی، آمریکایی، اروپایی و اقیانوسیه‌ای را حلال و پاک و پاکیزه قرار دادم. اگر بشر بر سر سفره حرام می‌نشیند کار خودش است، کار من نیست؛ آن چیزی که من برای او تهیه دیدم «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ»^۱، «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا»؛^۲ اصلاً من چیز نجس و حرام روزی یک نفر نکردم؛ این‌ها همه جاده انحرافی است و کار خود بنی آدم است.

معنای «کثیر» در آیه ۷۰ سوره اسرا

منظورم آخر آیه است «وَفَضَّلْنَاكُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا»^۳؛ در علمای مختلف اهل سنت، کشف زمخشری و بعضی از بزرگان ما می‌گویند «کثیر» در این‌جا به معنای کل است. انسان را بر تمام موجودات عالم برتری دادم. نگاه نکنید با هفتاد هشتاد کیلو بدن روی زمین داریم زندگی می‌کنیم، پای ما روی عرش است، خودمان نمی‌بینیم و نمی‌دانیم و اگر مومن باشیم، شخصیت ما خیلی فوق‌العاده می‌شود. یک آیه بخوانم و یک روایت.

ارزش مومن

اگر این آیه را کلی بگیریم و یک مصداق برایش قرار ندهیم، اگر هم یک مصداق برایش قرار بدهیم باید بگوییم مصداق اتم و اکمل است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ مومنی که حرکات شایسته هم دارد. مومن بی‌کار از عبادت، مومن بی‌کار از کار خیر، مومن بی‌کار از کار مثبت نداریم. مومن نیمه‌کاره نیست که فقط خدا را قبول داشته باشد. این مومن نیمه‌کاره است و آدم نیمه‌کاره را طبق آیات قرآن بهشت نمی‌برند. من فقط خدا را قبول دارم، عاشق خدا هستم، ولی کاری به کار قرآن و نبوت و امامت ندارم، نه؛

۱. «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ». (مؤمنون: ۵۱).

۲. مائده: ۸۸.

۳. اسراء: ۷۰.

۴. بینه: ۷.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

این دین خدا نیست، دین خدا کامل است. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۱؛ خدا دین نیمه‌کاره ندارد. حتی زمان انبیاء^{علیهم‌السلام} هم دین نیمه‌کاره نداشت. آن‌ها هم اسلام‌شان به تناسب زمان‌شان کامل بود. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲؛ برادران و خواهران مومن! ببینید خدا چه ارزشی به شما داده؛ آراستگان به ایمان و انجام دهندگان عمل صالح از هر موجود زنده‌ای در این عالم بالاتر و بهتر هستند؛ این است ارزش مؤمن. انسان یک ارزش عام دارد ﴿وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا﴾^۳؛ و یک ارزش خاص دارد که نشأت گرفته از ایمان و عمل صالح او است.

اما روایت؛ این روایت چه روایت فوق‌العاده‌ای است! خیلی بار معنوی این روایت سنگین است، خیلی سنگین است! امام هشتم^{علیه‌السلام} از موسی ابن جعفر^{علیه‌السلام} از حضرت صادق^{علیه‌السلام} از امام باقر^{علیه‌السلام} از زین‌العابدین^{علیه‌السلام} از ابی‌عبدالله^{علیه‌السلام} از امیرالمومنین^{علیه‌السلام} از پیغمبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} نقل می‌کند که پیغمبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ... لِأَكْرَمِ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقْرَبٍ»؛ وزن مومن از وزن جبرائیل، میکائیل، عزرائیل، اسرافیل و ملائکه مقرب بالاتر است. ما یک فضیلت عام داریم چون انسان هستیم، یک فضیلت خاص داریم چون مومن هستیم و دارای عمل صالح هستیم.

تکلیف، ارزش انسان

پروردگار عالم اگر ما را مکلف کرده و مسئولیت به عهده ما گذاشته، از ما دعوت کرده به انجام هر کار خیری ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرِ﴾^۴؛ هر کار خیری، به خاطر ارزش ما است. اگر بنده

۱. مائده: ۳.

۲. بینه: ۷.

۳. اِسْرَاء: ۷۰.

۴. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعْرَفُ فِي السَّمَاءِ كَمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ وَ إِنَّهُ لِأَكْرَمِ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلِكٍ مُقْرَبٍ». (عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳).

۵. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (حج: ۷۷).



ارزش یک شتر را داشتم، اصلاً خدا تکلیف به من ارائه نمی‌کرد، می‌گفت بگذار بچرد، چاق شود، تمام شود و بمیرد؛ اما خودش در قرآن می‌فرماید ﴿يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱؛ پندار انسان این است که من ساختمش و رهایش کردم! گفتم برو بچر تا چاق بشوی و بعد هم بمیری؟! نه؛ انسان مورد احترام من است، انسان ارزش عقلی دارد، ارزش ارادی دارد، ارزش دارد که من پروردگار او را به حریم تکلیف راه بدهم تا مقرب من بشود، خاص من بشود، برای من بشود، می‌ارزد این انسان.

راه تحصیل تکالیف

واجب و لازم است ما بخشی از این تکالیف خودمان را بشناسیم؛ این تکالیفی که قرآن می‌گوید ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۲ چیست؟ کتاب خدا تکالیف ما را روشن کرده است، روایات پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام تکالیف ما را روشن کردند؛ اما مگر می‌شود آدم در یک سال یا دو سال همه آیات و روایات را بخواند؟ می‌شود؟ نمی‌شود. برای نمونه باید تکالیف را آدم بگوید، آن تکالیفی که ما از طریق منبرها، نماز جمعه‌ها و سخنرانی‌ها شنیدیم را باید عمل کنیم. حالا به یک جریانی برمی‌خوریم که نمی‌دانیم تکالیف ما در این جریان چیست، انجام بدهیم؟ ندهیم؟ رد کنیم؟ قبول کنیم؟ اگر در یک جریان، در یک حادثه، در یک اتفاق، در یک امر مالی، در یک امر مربوط به ازدواج، در یک امر معاشرتی، تکلیفم را نمی‌دانم، وظیفه‌ام چیست؟ در جایی که تکلیفم را نمی‌دانم، تکلیفم چیست؟

پرسش از عالمان

پروردگار عالم فرموده ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳؛ بین شما متخصصان تکلیف‌شناسی هستند، همیشه هم بودند، یک زمانی خود رسول خدا ﷺ بوده، یک زمانی

۱. قیامت: ۳۶.

۲. بقره: ۲۸۶.

۳. نحل: ۴۳.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

ائمّه علیهم السلام بودند، بعد از ائمّه علیهم السلام هم فقهای بزرگی بودند. این رشته جریان داشته و الآن هم هستند کسانی که تکلیف‌شناس هستند، باید از آن‌ها پرسید که آقا یک چنین اتفاقی، یک چنین داد و ستدی، یک چنین ازدواجی، یک چنین مالی، برای من پیش آمده، نمی‌دانم تکلیفم چیست؟ روشن می‌کنند، بیان می‌کنند. سوال چیز خیلی زنده‌ای است. خود من ۵۵ سال است کمتر این کار برایم تعطیل شده. با آیات و روایات سروکار دارم، اما گاهی قم که هستم و خودم هم درس دارم، یک‌مرتبه یک چیزی برایم مبهم است و نمی‌دانم تکلیف چیست، می‌روم می‌پرسم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند اگر از پرسیدن حیا کنید، منشا این حیا حماقت است؛ اگر از پرسیدن حیا نکنی بروی بپرسی، منشا این حیای مثبت، عقل و خرد است.

شیخ انصاری و استفاده از سید علی شوشتری

اسم شیخ انصاری را همه شما شنیدید. ایشان در اواسط حکومت قاجاریه درس را شروع کرد، بعد هم تبدیل شد به یک عالم کم‌نظیر. شاگردانی تربیت کرد که کمتر فقیه‌ی شاگردان مثل او را تربیت کرده است. یکی از شاگردان او آخوند خراسانی است که خودش یک پهلوانی بوده در علم. خیلی سخت است در نجف بین حوزه علمیه و علما دوام بیاورد! خیلی سخت است! ولی این مرد خراسانی به جایی رسید که وقتی از شنبه تا چهارشنبه درس می‌گفت بالای هفتصد مجتهد در درسش شرکت می‌کردند. این خیلی مقام است که هفتصد نفر بگویند ما که خودمان مجتهد شدیم نیازی به درس آخوند نداریم حتما نیاز داشتند که می‌رفتند. شیخ با آن عظمتش که هنوز حوزه‌های علمیه سر سفره‌اش هستند، یعنی ما طلبه‌ها دو تا کتاب او به نام‌های رسائل و مکاسب را حتما باید بخوانیم. درس‌های خارج ما یا بر مبنای رسائل است یا بر مبنای مکاسب. ایشان یک نفر را تا شب مرگ همراه خود داشت که وصیت کرد بر جنازه‌اش نماز بخواند. نام این فرد سید علی شوشتری بود. شیخ او را به عنوان معلم تربیت و ادب و اخلاق انتخاب کرده بود؛ چه قدر تواضع! چه قدر! این یک کار. کار دیگرش هم این بود که بعد از ظهرهای چهارشنبه، شیخ بعد از



تعطیل شدن درسش از آن‌هایی که پای درس بودند سوال می‌کرد، سیدعلی شوشتری امشب و شب جمعه کجا منبر می‌رود؟ یک هفته است موعظه به گوشمان نخورده، برویم پای منبرش بشنویم، یاد بگیریم و عمل کنیم. این دستور خداست؛ اگر کاری مبهم است و تکلیف را نمی‌دانی، تا روز قیامت معلّم برای‌تان می‌گذارم، چون حجّت من باید بر شما تمام شود، یا پیغمبر است یا امام علیه السلام است یا عالم ربّانی؛ بپرسید.

عاقبت نپرسیدن

این داستان ارزش ما است که خداوند به خاطر ارزش‌مان به ما تکالیف ارائه کرده. این تکالیف در قرآن و روایات بیان شده است و اگر چیز جدیدی پیش آمد که من تکلیفم را در آن مطلب جدید نمی‌دانم، باید از پیغمبر صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام و عالم ربّانی بپرسم تا مسیرم به جهنّم نیفتد. ارزش پرسیدن برای این است که یک وقت مسیرم به جهنّم نیفتد. من برای مردان و زنانی که پای منبرها نمی‌روند، در نماز جمعه‌ها نمی‌آیند، اهل پرسیدن نیستند، با لباس ما مخالف هستند، خیلی دلم می‌سوزد؛ چون با عینک قرآن در سوره ملک که نگاه می‌کنم، می‌بینم در روز قیامت هر مرد و زنی که نرفته دین و تکلیفش را بفهمد، قطعاً جهنّمی است؛ آیه‌اش را هم بخوانم و حرفم تمام. گماشتگان خدا در جهنّم با جهنّمی‌ها صحبت می‌کنند؛ چرا شما آمدید جهنّم؟ **﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾**^۱؛ در دنیا که بودید کسی نیامد شما را از این عذاب هشدار بدهد؟ خدا خودش می‌داند چه قدر هشدار دهنده فرستاده؛ ۱۲۴ هزار پیغمبر، دوازده امام و از عصر غیبت کبری تا الآن هزاران عالم ربّانی و دلسوز، عقل خودمان. عقل خود ما هم یکی از هشداردهندگان است. وقتی من دارم دزدی می‌کنم، وجدانم ناراحت است؛ یعنی عقل نهیب می‌زند چرا مال مردم را می‌بری؟ برای چه زنا می‌کنی؟ تمام جهنّمی‌ها می‌گویند **﴿بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾**^۲؛ بله هشداردهنده آمد. اگر در مملکت‌تان، در شهرتان، در محل‌تان، در شهرتان و در



۱. **﴿تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْقَيْظِ لَمَّا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهُمُ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾**. (ملک: ۸).

۲. **﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنزَلْنَا إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾**. (ملک: ۹).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

خانواده‌تان هشداردهنده داشتید، چرا امید جهنم؟ جواب‌شان این است ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾؛^۱ اصلاً ما نرفتیم سخن هشداردهندگان را بشنویم، با آنها مخالف هم بودیم، به آنها فحش هم می‌دادیم، اگر قیافه‌ی یکی از آنها هم یک‌مرتبه در تلویزیون می‌آمد که می‌خواست حلال و حرام خدا را بگوید، به بچه‌مان می‌گفتیم خاموش کن. از این قیافه خوشم نمی‌آید، می‌خواهد دری‌وری بگوید. هشداردهنده که آمد گوش ندادیم، ﴿أَوْ تَعْقِلُ﴾؛^۲ اصلاً درباره‌ی عاقبت خودمان فکر نکردیم که یک روزی کارمان به این‌جا می‌کشد.

چه قدر سوال خوب است! ما را از جهنم نجات می‌دهد؛ چه قدر گوش دادن خوب است! ما را از جهنم نجات می‌دهد. شما دو هزار استاد خارجی و داخلی را این‌جا بیاور، من هم حرفم را می‌زنم. نمی‌توانند با آن علم‌شان به یک کلمه از آیه‌ی قرآن یا روایتی که می‌خوانم ایراد علمی بگیرند؛ اصلاً اسلام ایراد ندارد، اسلام کمال است، اسلام عشق است، اسلام راه است، اسلام دست‌گیره‌ی نجات از جانب پروردگار است.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

در کربلا وقتی که در خیمه‌ها پخش شد علی اکبر علیه السلام می‌خواهد به میدان برود، برای اهل بیت علیهم السلام خیلی مسأله‌ی سنگینی بود؛ تمام خانم‌ها و دخترهای محرم آمدند بیرون، ابی‌عبدالله علیه السلام هم ایستاده بود، همه دور اسب علی اکبر علیه السلام حلقه زدند، گریه می‌کردند، رهایش نمی‌کردند، یک مرتبه ابی‌عبدالله علیه السلام با فریاد بلند فرمودند خانم‌ها! عمه‌ها! دخترها! رهایش کنید؛ چون گریه زیاد بود و باید صدا می‌رسید، فریاد زدند، ائمه علیهم السلام صدای بلند نداشتند ولی یک جاهایی چاره‌ای نبود، با صدای بلند فرمودند رهایش کنید، «فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي اللَّهِ»؛^۳ این جمله را معنا نمی‌کنم، چون آن را نمی‌فهمم و درک نمی‌کنم. دور علی اکبر علیه السلام را

۱. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». (ملک: ۱۰).

۲. ملک: ۱۰.

۳. موسوعه کربلاء (لبیب بیضون)، ج ۲، ص ۱۱۷.



خالی کردند، امر امام بود. حضرت سکینه علیها السلام می‌فرماید پدرم که داشت رفتن علی اکبر علیه السلام به میدان را نگاه می‌کرد، چشم پدرم در حدقه، مثل آدم محتضر دور می‌زند؛ یعنی انگار پدرم داشت جان می‌داد؛ رفت، برگشت، چرا برگشت؟ چرا؟ به دو علت؛ با خودش فکر کرد اگر برگردم و یک بار دیگر بابا من را ببیند، خوشحال می‌شود؛ خوشحال کردن پدر و مادر خوشحال کردن خداست «رَضِيَ اللَّهُ مَعَ رَضَى الْوَالِدِينَ»؛ این یکی. علت دوم این که برگردم چون جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر یک قدم که برای زیارت حسین علیه السلام من بردارید ثواب هزار حج و عمره قبول شده در نامه‌تان می‌نویسند. قبل از شهادتم به زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام بروم. شما فکر می‌کنید برای یک لیوان آب برگشت؟ نمی‌دانست بابا آب ندارد؟! مرحله دوم به میدان آمد؛ ابی‌عبدالله علیه السلام درون خیمه نرفت، ایستاده بود که یک مرتبه دید صدایش می‌آید «يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ»؛ بابا من هم رفتم، خدا نگهدارت باشد. ابی‌عبدالله علیه السلام به عجله روی زین ذوالجناح نشست، ذوالجناح را با شتاب راند، وقتی رسید میدان دید عزیز دلش نیست، به لشگر نگاه کرد، دید یک گوشه لشگر شمشیر بالا و پایین می‌رود، حمله کرد مردم را پراکنده کرد، خلوت که شد، دید بچه‌اش با بدن قطعه‌قطعه روی زمین افتاده، روی خاک نشست، سر جگر گوشه‌اش را به دامن گرفت.



جلسه ششم

شهادت اولیای الهی بر اعمال

مقدمه

کلام به اینجا رسید که وجود مبارک حضرت ارحم الراحمین ما انسان‌ها را به خاطر عقلی که به ما عطا کرده، به سبب اختیار و آزادی که به ما مرحمت فرموده و به سبب تکالیف حکیمانه‌ای که به عهده ما گذاشته است ما را مورد اکرام، محبت، لطف و احسان خودش قرار داده است. کاری که به این کیفیت نه با فرشتگان داشته، نه با طایفه جن و نه با طوایفی که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم و به ما معرفی نشدند.

مراتب شکرگزاری

امام صادق علیه السلام درباره ارزش و سود عقل می‌فرماید عقل است که شما را به سپاس‌گزاری کردن از تمام نعمت‌های الهی هدایت می‌کند. سپاس نعمت خدا، عبادت خداست، نه این که فقط با زبان الحمد لله بگویید. الحمد لله ستایش حق به زبان است؛ ایمان، شکر قلب است؛ عبادات سپاس اعضا و جوارح است؛ اگر شکر غیر از این انجام بگیرد شکر نیست. بزرگان دین، صاحب‌دلان، شخصیت‌های عظیم علمی و قرآنی، امثال خواجه نصیرالدین طوسی با استفاده از روایات و آیات فرمودند شکر، یک واقعیت ترکیبی است؛ این نیست که من در کنار این نعمت‌های عظیم الهی، فقط زبانم در دهانم به یک لغت عربی مثل الحمد لله بچرخد، این را که می‌شود به طوطی هندوستان هم یاد داد که در قفس روزی ده بار وادارش کرد بگوید الحمد لله؛ به کاسکو هم می‌شود یاد داد. الحمد لله گفتن مرتبه خیلی پایین شکر است.



شکر قلب این است که آدم برود تحصیل ایمان به مبدا و معاد کند. وقتی انسان خدا را باور کرد، این قلب با عظمتش شاکر شده و گرنه اگر خدا، معاد و انبیاء را باور نکند، این دل کافر است؛ چون کفر و ایمان از خصلت‌های قلب است. اگر قلب با زحمت صاحبش با درس خواندن با مطالعه و با گوش دادن به مبدا و معاد یقین پیدا کرد، قلب شاکری دارد. اگر اعضا و جوارح را انسان خالصانه وارد عبادت کند، می‌شود شکر اعضا و جوارح. قلب عبادت بسیار عظیمی دارد که ایمان است. زبان عبادت پرثوابی دارد که الحمد لله گفتن است. اعضا و جوارح عبادت با ارزشی دارند.

حکم عقل به شکرگزاری

عقل هر کسی هم او را راهنمایی می‌کند که نعمت‌ها را شکر کن. عقل چه کسی به او می‌گوید در برابر نعمت‌های خدا سینه‌ات را سپر کن و یاوه بگو؟ هیچ عقلی چنین حکمی نمی‌کند. عقل احکامش مثبت است؛ چون خود عقل یک عنصر ملکوتی است، یک عنصر الهی است، یک حقیقت است، همراه با پروردگار است، شعاعی از عقل کلی جهان هستی است، هیچ وقت به ما حکم منفی نمی‌کند، می‌گوید در مقابل نعمت سپاس‌گزار باش. سپاس‌گزاری را قرآن تعیین می‌کند که چیست و بعد از این که انسان سپاس‌گزار شد، می‌شود اهل نجات، اهل بهشت. یکی از روایات زیبای نقل شده در جلد اول اصول کافی است، «الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ عقل است که شما را هدایت به شکر می‌کند، عقل است که قدرت دارد بهشت را برای شما تحصیل کند. اگر این عقل نبود، ما هم یک حیوانی بودیم ولی دوپا، همین؛ امتیاز دیگری نداشتیم.

آزادی واقعی

اکرام پروردگار به ما به خاطر عقل است، به خاطر آزادی است. اگر این آزادی مثبت، نه این آزادی که غرب می‌گوید، آن آزادی اسارت است، به دروغ آن را آزادی می‌گویند. کسی

۱. «قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ التَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ». (کافی، ج ۱، ص ۲۵).



که خود را در چنگال خطرناک خواسته‌های نامشروع رها می‌کند؛ به ربا، زنا، دروغ، جنایت، قتل و غارت کشیده می‌شود. این آزادی نیست، این اسارت است. غربی‌ها غیر از زمانی که برای کارهای‌شان در چهارچوب قوانین راهنمایی و رانندگی یا قوانین دولتی هستند، در خارج از این دو مرحله، هر کاری که دل‌شان می‌خواهد می‌کنند. یک دریایی از فساد است؛ فساد در اقتصاد، فساد در اجتماع، فساد در اندیشه، فساد در غریزه جنسی، اسمش را گذاشتند آزادی. جای کلمه اسارت و آزادی را عوض کردند. کسی که اسیر مال حرام، شهوت حرام، زبان حرام و نگاه حرام است، آدم آزادی نیست. این آزادی که پروردگار به ما عنایت کرده، سبب بعثت انبیاء علیهم‌السلام و امامت امامان علیهم‌السلام و بهشت و جهنم شده. اگر ما این آزادی الهی را نداشتیم، نبوت، امامت، بهشت و دوزخ نداشتیم.

تکالیف انسانی

تداوم در انجام تکالیف

تکالیف یک سلسله برنامه‌های مثبت، استوار و بامنفعت است که به خاطر سعادت ما به ما عطا شده و عامل همین تکلیف هم ارزش داشتن ما در پیشگاه پروردگار عالم است. ماحصل پنج شب گذشته این چند جمله بود. حالا با هم‌دیگر می‌رویم سراغ کتاب خدا، در سوره مبارکه توبه، دو آیه را می‌بینیم که خداوند متعال هفت تکلیف را دنبال هم مطرح کرده و در آیه اول خبر داده از مومنان و مومناتی که این هفت تکلیف را تا آخر عمرشان انجام می‌دهند، تعطیل نمی‌کنند. از کجا می‌گوییم تا آخر عمرشان؟ از کجا می‌گوییم تعطیل نمی‌کنند؟ از فعل‌هایی که در قرآن مجید، در این آیه شریفه به صورت مضارع ذکر شده. فعل مضارع در بسیاری از آیات قرآن و روایات و دعاها دلالت بر استمرار دارد و در کمی از آیات و روایت دلیل بر حال است؛ فعلاً، اکنون. تفاوت این دو تا معنا را درس‌خوانده‌ها می‌دانند، عالمان می‌دانند. این گونه نیست که هر چه فعل مضارع در قرآن است دلالت بر حال داشته باشد، یا هر چه فعل مضارع در قرآن است، دلالت بر استمرار داشته باشد.



شاهد اعمال

در همین سوره توبه یک آیه داریم فعلش مضارع است ولی دلالتش حال است؛ آیه خیلی فوق العاده‌ای است! خیلی! دلالت آیه شریفه بر الان است، بر اکنون است و لازم است من این آیه را هم برای تان بخوانم؛ چون مرد و زنی که به حقیقت، به جدیت توجه به این آیه داشته باشند، نمی‌گویم اصلا لغزش پیدا نمی‌کنند، نه؛ این را نمی‌گویم، ولی امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید اگر هم لغزش پیدا کنند، اندک است، کم است. یک چند ماهی بگذرد و آیه را یادش برود، بلغزد، آن هم نه لغزش به معنای گناهان کبیره، نه. از آیاتی که فعل مضارع در آن‌ها دلالت بر حال دارد و همین الان را می‌گوید، همین لحظه را می‌گوید، اصلا کاری به آینده ندارد، اگر آیه را به آینده معنا کنیم، غلط است، اشتباه است، آن آیه این است. علاوه بر این که فعلش مضارع است، حرف سین هم به فعل چسبیده که دانش‌مندان علم نحو می‌گویند سین دلالت بر استقبال و آینده دارد و بعضی جاها هم دلالت بر مسلم بودن دارد. تفاوت سین‌ها را هم اهل قرآن می‌فهمند. ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ سین یعنی تحقیقا، اصلا معنای آینده ندارد، چون با شان پروردگار نمی‌سازد. آیه خیلی عجیبی است! خیلی! ما در مکه و مدینه با همین آیه، متعصبان احمق نفهم جاهل وهابیت را محکوم می‌کردیم، با همین آیه. چون من در سفرهایی که بودم، با آیات قرآن مجید از آن‌ها مچ‌گیری کردم، محکوم‌شان کردم، جواب نداشتند بدهند. وقتی در کنار حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله به زائر می‌گویند چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت می‌کنی، پیغمبر صلی الله علیه و آله مات، نه گوش دارد بشنود، نه چشم دارد ببیند، مرده است، از آثار حیات خالی است، دروغ می‌گویند، ضد قرآن مجید حرف می‌زنند. آیه شریفه می‌گوید محققا قطعا یری الله و رسوله و المومنون عملکم؛ تمام اعمال ۲۴ ساعته شما در برابر نگاه خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است. «و المؤمنون» ما نیستیم، ما الان در این جایگاه معنوی کنار حضرت احمد ابن موسی نشستیم، از پشت دیوارها هیچ خبری نداریم. الان در خیابان‌های اطراف،

چه کسی در حال رانندگی است؟ چه کسی دست‌فروشی می‌کند؟ چه کسی با حجاب یا بدحجاب راه می‌رود؟ چه کسی با خدا مخالفت یا موافقت می‌کند؟ ما نمی‌بینیم. ما نمی‌فهمیم. آیه می‌گوید خدا و پیغمبر ﷺ، ﴿فَسِيرَىٰ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛^۱ و او عاطفه سر رسول و مومنون یعنی همان واقعیتی که برای خدا هست و آن واقعیت دیدن شما و اعمال‌تان می‌باشد، چه در خلوت باشید چه در آشکار، عین این حقیقت را او عاطفه می‌آورد سراغ پیغمبر ﷺ و عین آن را می‌آورد سراغ ائمه طاهرين ﷺ. یعنی همین الان که ما این‌جا نشستیم، در معرض دید خدا و پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ هستیم. این یک اعتقاد جدای شیعه نیست، قرآن است؛ نه این‌که اعتقاد جدای ما باشد که برای پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ این قدر شان درست کردیم که هر جا و در هر کاری باشیم، پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ ما را می‌بینند، این قرآن است. فردای قیامت هم اگر بنده بخواهم بگویم خدایا ربا نخوردم، زنا نکردم، چشم چرانی نکردم، دروغ نگفتم، تهمت نزد، آبرو نبردم، پروردگار عالم می‌گوید غیر از اعضا و جوارحت سه تا شاهد حاضر داری که می‌دیدند تو را؛ خودم، پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ. این قدرت معنوی را خدا به پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ داده است.

علم غیب ائمه ﷺ

در اصول کافی جلد دوم است، مردی آمد به امیرالمومنین عظیمه گفت: «أَجْبُكَ»؛ عاشقت هستم؛ این که حرف خیلی زیبایی است! علی جان عاشقت هستم. امیرالمومنین عظیمه فرمود دروغ می‌گویی، تو اصلاً من را دوست نداری. گفت از کجا می‌گویی؟ چون محبت یک امر قلبی است، چشمی نیست که آدم ببیند محبت درون قلب کسی هست یا نه. ما که درون قلب کسی را نمی‌بینیم، خدا می‌بیند، ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲؛ پیغمبر ﷺ می‌بیند، ائمه

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. آل عمران: ۱۵۴.

طاهرین علیه السلام می‌بینند. گفت از کجا می‌گویی من تو را دوست ندارم؟ از کجا می‌گویی من دروغ می‌گویم؟ عرض کردم روایت در کافی شریف است، ناقلش هم امام صادق علیه السلام است، سند هم دارد، سند درست؛ امیرالمومنین علیه السلام فرمود من -خوب دقت بفرمایید، به این خاطر است که این‌ها امام هستند، اگر این‌گونه نبودند که مثل ما ماموم بودند، امتیازات امام باعث شده پیشرو و جلوی تمام انسان‌ها تا قیامت باشد، اگر این امتیازات را نداشت، مثل بنده و جناب‌عالی بود- ارواح کسانی که عاشقم هستند را از زمان آدم علیه السلام تا قیامت، همین الان نگاه کردم، تو بین آن‌ها نبودی، دروغ می‌گویی.

عدم اجازه ورود مرد جنب

مردی نیاز به غسل جنابت داشت، به خانه حضرت صادق علیه السلام آمد؛ با خودش گفته وقت که دارم، بروم مساله‌ام را بپرسم، امام را زیارت کنم، موقع عصر می‌روم حمام. آمد در زد، امام صادق علیه السلام خودشان آمدند پشت در، در را باز نکردند، فرمودند اول برو پاک شو بعد نزد ما بیا؛ این امام است. اگر من و شما بودیم که در را باز می‌کردیم.

این یکی از آیاتی است که فعل مضارعش دلالت بر حال است. معنای سیری الله، این نیست که شما هر کاری کردید یا می‌کنید، بعدا خدا می‌بیند؛ یعنی الان خدا نمی‌بیند؟ خدا که در سوره یس می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾؛ مبدء جهان تا ابدیت، الان پیش من حاضر است، همین الان. برای خدا گذشته و حال و آینده وجود ندارد. جهان هستی از ابتدا تا ابدیتی که در قیامت مهر ابدیت بهش می‌خورد، در پیشگاه وجود مبارک او حاضر است، معلوم است. اصلا برای خدا مجهولی وجود ندارد. همین نگاه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده است؛ چون لایق بود. اگر بنده لایق بودم، به من می‌داد. همین نگاه را داده به ائمه طاهرین علیهم السلام.



داستان تبعیت علی بن جعفر از سه امام

وقتی دواشم اصول کافی را ترجمه می‌کردم، حدود چهار هزار روایت است، چه کتابی است! در بیشتر خانه‌ها که نیست، خواننده هم ندارد، اما چه کتابی است! معجزه عقلی ائمه طاهرین علیهم‌السلام در این کتاب است. از نظر علم، حکمت، بصیرت، بصائر و عرفان خالص الهی غوغاست. در این کتاب است که وجود مقدس امام صادق علیه‌السلام یک فرزندی داشتند، اسمش علی بود یا یک اسم دیگر داشت؛ بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام، برادر کوچک‌تر یعنی موسی ابن جعفر علیه‌السلام از طرف خدا به امامت انتخاب شد. این علی ابن جعفر تمام دوران امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام تسلیم محض برادر کوچکش بود. می‌گفت من ماموم هستم، برادرم با این که از من کوچک‌تر است، امام من است، اطاعت از او بر من واجب شرعی است؛ این ایمان است، اگر ایمان نبود، چیز دیگر پیش می‌آمد. موسی ابن جعفر علیه‌السلام در زندان شهید شد. ایشان هنوز عمرش به دنیا بود، حضرت رضا علیه‌السلام امام شد؛ علی ابن جعفر مانند زمان موسی ابن جعفر علیه‌السلام، تسلیم حضرت رضا علیه‌السلام بود؛ با این که عموی امام هشتم علیه‌السلام بود. امام رضا علیه‌السلام هم از دنیا رفت، فرزند هفت ساله حضرت رضا علیه‌السلام به امامت رسید. هفت سال! تعجب نمی‌کنید که؟

رسالت عیسی علیه‌السلام در نوزادی

این قرآن است، عیسی علیه‌السلام هنوز بدنش از ولادت مادر گرم بود، در گهواره بود؛ یهودی‌ها وقتی آمدند کنار گهواره به مریم علیها‌السلام گفتند ﴿يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾؛ پدرت که آدم بدی نبود، مادرت هم که دامن آلوده نداشت، بچه را از کجا آوردی؟ یک ساعت است به دنیا آمده؛ این قرآن است، دیگر روایت نیست که یک خرده بلغزیم، قرآن است. صدا از گهواره بلند شد ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛ همه

۱. مریم: ۲۸.

۲. مریم: ۳۰.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

افعال ماضی است، عیسیای دو ساعته گفت من به پیغمبری مبعوث به رسالت شدم، نه در آینده می شوم.

ادامه داستان تبعیت علی بن جعفر از سه امام

امام جواد علیه السلام که هفت سالش بود، بچه در گهواره نبود. علی ابن جعفر حدود نود سالش است، تسلیم محض این امام هفت ساله بود. یک روزی در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله علی ابن جعفر که روایات زیادی از وجود مبارکش نقل شده، رو به در ورودی نشسته بود و درس می داد. یک مرتبه شاگردها دیدند مثل اسپند از جا پرید، جلسه درس را ترک کرد و به عجله به طرف در ورودی رفت. آن جا یک بچه هفت ساله را در آغوش گرفت، احترام کرد، ایستاد تا آن بچه برود زیارت. بعد دنبال ادامه درس آمد. شاگردها به او گفتند کار عجیبی کردی، با این سن نود سالگی رفتی جلوی یک بچه و دستش را بوسیدی و احترام و اکرام کردی؛ فرمود این بچه امام واجب الاطاعه من است، من ماموم هستم. به خدا هر کسی ماموم بشود، اهل نجات است؛ سینه سپر کردن آدم را جهنمی می کند. بعد به شاگردها فرمود اگر خداوند در این محاسن سپید من نود ساله لیاقت می دید که منصب امامت به من بدهد، منصب امامت را به من عطا می کرد.

هفت تکلیف مهم

آیه شریفه ای که می خواهم بخوانم، به شرحش هم نمی رسم، راجع به انجام و عمل به هفت تکلیف از سوی مردان و زنان خبر می دهد و فعل ها هم همه مضارع است؛ یعنی این مردان و زنان مومن به خاطر حرارت ایمان شان تا لحظه مرگ شان یکی از این تکلیف ها را هم تعطیل نمی کنند. آیه را بخوانم مجلس روشن تر و دل ها نورانی تر بشود، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ»^۱؛ هم صحبت مردان با ایمان است هم زنان با ایمان، «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»

۱. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». (توبه: ۷۱).



یک، «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» دو، «وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» سه، «وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» چهار، و «وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» پنج، و «وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ» شش، «وَ رَسُولَهُ» هفت. مردان و زنان مومن این هفت تکلیف را تا آخرین لحظه عمر انجام می دهند. من خدا با اینها چی کار می کنم؟ من هیچ بنده ای را به بیگاری نمی کشم، من پلک زدن بنده مومنم را هم ثواب می دهم. من لقمه خوردن بنده مومن را هم پاداش می دهم. در قیامت به بندهام می گویم - این روایت را مرحوم حاج مآلهادی سبزواری در یکی از کتابهایش نقل می کند- از اول تکلیف تا روز مرگ، مثلاً دو میلیون لقمه خوردی، زحمت کشیدی نعمت من را خوردی، این هم پاداش تو؛ خدا این گونه است. چرا بیشتر مردم فراری از خدا هستند؟ جهل است؟ ماهواره است؟ شهوات است؟ اشتباهات من بی یقه ریش دار است؟ نمی دانم علتش چیست؟ چرا خدا را رها کردند؟ چرا ائمه طاهرين علیهم السلام را رها کردند. من با اینها چه می کنم؟ ﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ یقیناً مردان و زنانی که به این هفت تکلیف عمل کردند، در رحمت خودم غرقشان می کنم؛ رحمت خدا کم است؟!



جلسہ، مقصد

ایمان، مومن و عمل

جایگاه ایمان

احترام مومن

خداوند در قرآن مجید از مردان و زنان اهل ایمان در اکثر سوره‌ها مخصوصاً سوره‌های توبه، مومنون، فرقان، معارج و احزاب، به عظمت و بزرگی یاد کرده و برای هر دو احترام خاصی قائل شده. در سوره مبارکه حجرات به شدت مردم را نهی می‌کند از این که به مردان و زنان مومن توهین کنند، آن‌ها را تحقیر کنند، از آن‌ها عیب‌جویی کنند، آن‌ها را مورد تمسخر قرار دهند و از آن‌ها غیبت کنند. گناه این مواردی که از سوره حجرات شنیدید، در پیشگاه خدا سنگین است و خدا امر کرده که هر کسی مبتلای به این گناهان بوده، به مردان و زنان مومن توهین می‌کرده، آن‌ها را مسخره و از آن‌ها عیب‌جویی می‌کرده و لقب‌های بد روی مردان مومن و زنان مومن می‌گذاشته و غیبت آن‌ها را می‌کرده، توبه کند. توبه از گناه واجب است و معلوم است برای این نوع گناهی که خدا می‌فرماید توبه کنید، کیفر و عذاب آماده شده؛ چون اگر نمی‌فرمود توبه کنید دلیل بر این بود که این نوع گناهان عذاب و کیفر ندارد. این قدر مومن - چه مرد و چه زن - احترام دارد!

رابطه ایمان و عمل

برای این که بدانید چه قدر خدا برای مرد و زن مومن ارزش قائل است از سوره مبارکه نحل یک آیه می‌خوانم: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾؛ کسی که کارهای مثبت و

۱. ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. (نحل: ۹۷).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

پسندیده است، کارهای سبک، جلف و آلوده ندارد، اعمالش وزن دارد، سنگین است، ارزش دارد، چه مرد باشد و چه زن، ﴿مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾؛^۱ جالب است که در زمینه‌های معنوی اصلاً پروردگار بین زن و مرد تفاوتی قائل نشده، بعد می‌فرماید این مردان و زنانی که عمل مثبت، بامنفعت و درست دارند، اهل ایمان هستند. معلوم می‌شود آدم تا مومن نباشد عمل با ارزشی از او صادر نمی‌شود.

کفر و عدم قبولی عمل

اگر یک کافری بیاید به ده نفر کمک مالی کند -این مطلب را از قرآن می‌گوییم- اگر یک کافری ده قطعه زمین به مردم بینوا واگذار کند، اگر یک کافری درمانگاهی بسازد، اگر یک کافری ده میلیارد تومان بدهد و مسجدالحرام را تعمیر کنند، قرآن مجید می‌گوید عمل کافر در پیشگاه من اصلاً ارزش و پاداش ندارد؛ چرا؟ چون کافر که با من معامله نکرده، کافر من را قبول ندارد و منکر است؛ می‌گوید کدام خدا؟ کدام قیامت؟ وقتی من را قبول ندارد، حالا آمده یک کاری به ظاهر مثبت کرده، چرا پاداشش بر عهده من باشد؟ به من چه؟ طرف معامله کافر، یا هوا و هوس خودش است یا مردم هستند تا از او تعریف کنند، به پروردگار عالم ربطی ندارد. یک کارگری آمده یک دیوار خرابی را در شیراز برای حاج محمدحسن ساخته، یک هفته هم کار کرده، هفتصد تومان هم مزدش است، حالا این کارگر می‌رود فیروزآباد پیش حاج محمدتقی و می‌گوید هفتصد تومان به من بده؛ حاج محمدتقی می‌گوید چرا؟ می‌گوید دیوار حاج محمدحسن را درست کردم، می‌گوید به من چه؟ مگر طرف معامله تو من بودم؟ حالا این دیواری که درست کردی، ظاهراً یک کار مثبت، من چرا مزدش را بدهم؟ کافر که برای خدا کار نکرده و طرف معامله‌اش پروردگار عالم نبوده، چرا مزدش را خدا بدهد؟

شاهدی قرآنی

این آیه را از قرآن بشنوید ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ﴾؛^۲ هیچ مشرکی، هر تعدادی که باشند، حق ندارند در روی کره زمین مساجد خدا

۱. نحل: ۹۷.

۲. ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾. (توبه: ۱۷).



را بنایی و آباد کنند، چرا؟ چون خودشان می‌دانند که کافر هستند و طرف معامله‌شان پروردگار نیست، من چرا پاداش کافران و مشرکان را بدهم؟ این یک قراردادی است که خدا از زمان آدم با بندگانش بسته. اگر مومن باشی، عمل صالحت را قبول می‌کنم؛ اگر دین نداری قبول نمی‌کنم؛ چه عمل صالح انجام بدهی، چه عمل صالح انجام ندهی. این قرارداد پروردگار است. ما نمی‌توانیم بر عهده‌ی خداوند تحمیل کنیم که پاداش این و آن، این مسیحی، این یهودی و این صهیونیست را بدهد. چون برای مردم دو تا بلوار کشیدند، ده تا درمانگاه درست کردند؛ پاداش این‌ها به پروردگار چه ربطی دارد؟! مگر تاجرهای خود اسرائیل و تاجرهای صهیونیست اروپایی در اسرائیل درمانگاه، بیمارستان، مدرسه نساختند؟ به پروردگار چه که مزدشان را بدهد؟

معنای حیات طیبه

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْفَى﴾؛ مردی که عمل صالح انجام بدهد، حالا یا عبادت یا کار خیر؛ زنی که عمل صالح انجام بدهد یا عبادت الله است یا خدمت به خلق الله است، ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾؛ ولی برخوردار از یقین به پروردگار و روز قیامت است، من دو تا کار برایش می‌کنم، این ارزش مومن است، ﴿فَلَنَحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ یک زندگی پاک، پاکیزه که در آن زندگی، عرق و ورق، ربا و زنا، تهمت و دروغ و افتراء، هوا و هوس شیطانی و خیانت و تجاوز نیست، به او عنایت می‌کنم. این برای دنیای مرد مومن و زن مومن. همه گناهان رو به رویش هست و میدان هم دارد وارد هر گناهی بشود ولی به پاداش ایمان و عمل صالحش حفظش می‌کنم، به گناه بی‌میلش می‌کنم؛ رو به رویش است گناه، ولی میل ندارد. ماه رمضان هفده ساعت است، چهل و پنج درجه گرما دارد، دوی بعد از ظهر آمده خانه، مردم در خیابان از گرما می‌پزند، هیچ کس هم در خانه نیست، یخچال هم پر از عرق بیدمشک و گلاب و بهار نارنج بسیار خنک است، تخم‌شربتی هم در آن ریختند، به جای شکر، عسل هم بهش زدند،

۱. نحل: ۹۷.

۲. نحل: ۹۷.

۳. نحل: ۹۷.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

خیلی هم تشنه‌اش است، اما من بهش حیات پاکیزه دادم، میلش نمی‌آید بلند شود برود در یخچال را باز کند و آن شربت خنک را بخورد؛ یعنی من یک ترمز باطنی برایش درست کردم، خودم حفظش می‌کنم؛ این معنای ﴿فَلنُحْيِيَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۱.

حالا کسی که زندگیش پر از آلودگی است، طبق این آیه شریفه معلوم می‌شود خدا رهایش کرده. برو هر کاری دلت می‌خواهد بکن و میل به گناهان در او هم موج می‌زند و هم چون میل دارد، با سر به طرف گناهان می‌رود. این معلوم می‌شود مومن نیست، این معلوم می‌شود مورد عنایت و محبت خدا نیست.

پاداش خداوند به مومنان

این آیه در سوره نحل، آیه خیلی عجیبی است! آیه لطف کامل پروردگار را به مردان و زنان مومن نشان می‌دهد. کسی هم به جای خدا نمی‌تواند چنین لطفی را متوجه مردان و زنان مومن کند؛ یعنی کلید این کارها دست هیچ‌کس نیست، فقط دست خود اوست. این یک بخش از آیه. ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى﴾^۲؛ آنان که کار مثبت بامنفعت بارزش وزن دار انجام می‌دهند، فرقی نمی‌کند مرد باشند یا زن، خدا می‌گوید من دو تا کار برای‌شان می‌کنم؛ چون کسی دیگر این دو تا کار را نمی‌تواند انجام بدهد.

اعطای حیات طیبه

کار اول؛ ﴿فَلنُحْيِيَهُ﴾^۳؛ من دیگر ترکیب ادبی «فَلنُحْيِيَهُ» را برای‌تان نگویم. برای این کار باید بروید در حوزه‌های علمیه، ترکیب این جمله را برای‌مان بگویند که هم لام تاکید دارد و نون تاکید ثقیله؛ یعنی می‌خواهد بگوید مرد و زن با ایمان، به خاطر ایمان و عمل صالح‌تان، من خدا حتماً حتماً یک زندگی پاک به شما می‌دهم که در این زندگی از

۱. نحل: ۹۷.

۲. نحل: ۹۷.

۳. نحل: ۹۷.



آلودگی‌ها، معاصی کبیره، زشتی‌ها، بدی‌ها، ظلم، تجاوز و خیانت خبری نیست، زندگی‌تان پاک پاک است. انسان حظ می‌برد در چنین فضایی زندگی کند؛ چون برایش دغدغه، پشیمانی، غم و حزن، اضطراب و ناامنی نمی‌آید. پروردگار عالم چراغ امید به نجات را در دلش روشن می‌کند. چنین آدمی شدیداً به پروردگار دل‌گرم است، از آینده‌اش نمی‌ترسد، این است زندگی پاک.

چه قدر زیباست! ای کاش تک‌تک مرد و زن این مملکت، هم مومن بودند و هم دارای عمل صالح که ما مژه بهشت قیامت را در همین دنیا می‌چشیدیم. روز می‌آمدیم بیرون، شب می‌رفتیم خانه، هیچ خبری از ظلم و تجاوز، دزدی، بی‌حجابی، عرق و ورق، ربا، زنا، آدم ربایی، کشتن بی‌گناه و اختلاس نبود. چه روزی داشتند این ملت اگر همه مومن بودند؛ چه شبی داشتند این ملت اگر همه مومن بودند!

داستان عبور اسکندر مقدونی از یک منطقه

یک مسجد بزرگی در تهران هست که دو در دارد، یعنی راحت می‌شود از یک در وارد شد و از یک در هم خارج شد. سیزده چهارده سالم بود، یک روزی من وارد این مسجد شدم، وقت نماز نبود، کار داشتیم، از یک در داخل شدم، از در دیگر می‌خواستیم بروم بیرون، یک پیرمردی را دیدم یک بقچه پهن کرده و هفتاد هشتاد تا کتاب کهنه در این بقچه گذاشته؛ به او گفتم اجازه می‌دهید این کتاب‌ها را ببینم؟ گفت بله، این‌ها را برای فروش آوردم؛ نشستیم چند تا کتاب را ورق زدیم، یک دانه از این کتاب‌ها را پسندیدیم؛ این کتاب چاپی بود، ولی چاپش برای اواخر قاجاریه بود و هفتصد صفحه داشت؛ به او گفتم این کتاب چند؟ گفت بیست تومان، بیست تا تک تومان؛ یعنی بیست تا یک تومانی، پول زیادی نبود؛ پول را دادم و کتاب را خریدم. می‌توانم بگویم نشستیم حدود ۹۵ درصد این کتاب را خواندم، خیلی کتاب جالبی بود!

یک داستانی که در این کتاب دیدم این بود؛ شما می‌دانید اسکندر مقدونی یکی از چهره‌های عاشق جهان‌گیری و کشورگشایی بود؛ مثل هیتلر و چنگیز و شاهانی که می‌خواستند همه مملکت‌ها را بگیرند. نوشته بود اسکندر از یک جایی عبور کرد که به ذهنش هم نمی‌رسید.

دید که در این محل، مثلاً بیشتر از دویست خانوار زندگی نمی‌کنند؛ البته همه ارتش را همراه خود نیاورده بود، با مأمورینش آمده بود گشت بزند. چیزهایی را که در این منطقه دید، خیلی برایش اعجاب‌انگیز بود؛ اول این‌که سال‌عمری مرده‌ها که روی سنگ‌قبرها نوشته بودند را دید؛ سه سال، دو سال، چهار سال، شش سال. دوم این‌که دید این‌ها وقت ناهار می‌روند خانه‌های‌شان و در تمام مغازه‌ها را باز می‌گذارند؛ پاسبان، پلیس و گشت هم نیست. مغازه‌ها هم پر از جنس است، ولی رها می‌کنند، می‌روند و دو ساعت بعد می‌آیند. ریش سفید در این منطقه خیلی است، خیلی؛ یعنی بیشترشان سن بالا هستند و بعد هم برایش معلوم شد، شب‌ها که مردم می‌خوابند، در خانه‌ها را نمی‌بندند؛ این خیلی اعجاب‌انگیز بود! به مامورش گفت برو ببین بزرگ و کدخدای این بخش کیست، بگو بیاید من با او صحبت کنم. آمد پرسید کدخدای این‌جا کیست؟ خانه‌اش را نشان دادند. مامور آمد، دید یک پیرمرد بالای نود سال است که خیلی با ادب، باوقار، باشعور، زنده‌دل، زنده‌جان می‌باشد. به او گفت اسکندر مقدونی پادشاه یونان که دارد کشور به کشور را می‌گیرد، آمده از محل شما رد بشود و علاقه دارد شما را ببیند، سوالاتی دارد. گفت به ایشان بگویید اگر احتیاج به پرسیدن دارد باید بیاید مانند یک شاگرد دو زانو بنشیند و سوالاتش را بپرسد، من هم جواب می‌دهم، برای من واجب نیست پیش او بروم. مامور آمد به اسکندر گفت، گفت راست می‌گوید؛ یک خرده انصاف نشان داد. از قلدرها توقع محبت و انصاف و مهربانی و یاری نمی‌رود. آمد؛ سوال اول این بود، گفت بزرگ محل! چرا روی قبرهای شما نوشته دو سال، سه سال، چهار سال، پنج سال؟ شما که سن بالا زیاد دارید! فرمود بله ما سن بالا زیاد داریم، اما ما آن مقدار از عمر خودمان را، عمر حساب می‌کنیم که با عالمان و دانش‌مندان و دل‌سوزان نشست و برخاست کردیم، آن مقداری را که در خوردن و خوابیدن و گردش بودیم، جزو عمر حساب نمی‌کنیم، عمر علمی را عمر می‌دانیم، عمر عقلی و عمر فهم را عمر می‌دانیم و گرنه این‌هایی که مردند خیلی‌های‌شان صد سال و صد و ده سال‌شان بوده؛ این سوال اول. گفت چرا ظهر که می‌شود تمام مغازه‌دارهای‌تان بدون این‌که مغازه را ببندند می‌روند خانه‌های‌شان، نهار می‌خورند، استراحت می‌کنند؟ با چه اعتمادی؟ با چه اطمینانی؟ گفت



برای این که ما تربیت‌شده فرهنگ انبیای الهی علیهم‌السلام هستیم و همه‌مان هم این تربیت را قبول کردیم، دزد نداریم. چرا زحمت بکشیم جنس‌ها را بریزیم داخل مغازه در را ببندیم، دوباره برگردیم و جنس‌ها را بیاوریم بیرون؟ ما اصلاً در بخش‌مان دزد نداریم. هم‌چنین نگذاشتیم کسی فقیر بشود که نیاز به دست‌درازی به مال مردم پیدا کند، هیچ کس این‌جا فقر ندارد، تهی‌دستی ندارد، گرسنگی ندارد، ما به همه می‌رسیم، اصلاً ما اهل رسیدگی به همه هستیم. بنی آدم اعضای یک پیکرند، که در آفرینش ز یک گوهرند، چو عضوی به درد آورد روزگار، دیگر عضوها را نماند قرار. تا می‌بینیم یک نفر مشکل دارد، درجا مشکل را حل می‌کنیم که هوس گناه نکند. گفت چرا این قدر پیرمرد زیاد دارید؟ گفت انبیا علیهم‌السلام در غذا خوردن به ما گفتند تا کاملاً گرسنه نشدی نخور، قبل از این که کاملاً سیر بشوی، دست بکش، این همه طب است؛ تا گرسنه نشدی نخور، قبل از سیر شدن دست بکش.

این ایمان است، این حیات طیبه و بی‌دغدغه است، این زندگی با امنیت است. ببینید چه قدر جای انبیا علیهم‌السلام در زندگی بیشتر مردم خالی است! جای توحید خالی است! جای امامت ائمه علیهم‌السلام خالی است. ببینید که آن جای خالی‌ها را گناه پر کرده. این جور نیست اگر مردم خدا، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام را حذف کنند، هیچ ضرری به آن‌ها نمی‌خورد؛ با حذف این سه نفر، میدان برای همه نوع ضرر باز می‌شود که به حیات انسان راه پیدا کند. این برای دنیای مردان و زنان مومن. یک بار دیگر به آیه دقت کنید؛ خیلی آیه شادی است ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ چقدر عالی است!

پاداش به اعمال مومنان

کار دومی که برای مردان و زنان مومن می‌کنم؛ این کار دیگر برادران و خواهران شگفت‌آور است و به قول لات‌های تهران دیوانه‌کننده است. آن‌ها یک مطلب خیلی مهمی که می‌شنیدند، آن‌هایی که من دیده بودم، می‌گفتند خیلی دیوانه‌کننده است. خیلی‌های‌شان می‌آمدند پای منبر

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

من، به آن‌ها می‌گفتم کتاب‌های مهم ما نقل کردند که زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام هر یک قدمش ثواب هزار حج و عمره قبول شده را دارد؛ می‌گفتند آقا حرف دیوانه‌کننده‌ای است.

توضیح آیه

کار دومی که برای مردان و زنان اهل عمل صالح و مومن می‌کنم ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ من این آیه شریفه را با یک مثل برای‌تان روشن کنم. فرض کنید یک مالکی در شیراز هست که پنجاه قطعه زمین هزار متری دارد، قیمت این قطعه‌ها با هم متفاوت است، آن قطعه‌ای که قیمتش ارزان است، تقریباً دیگر بیرون شهر قرارداد، آن جایی که خیلی مردم میل به زندگی ندارند؛ می‌گوید این زمین متری پنجاه هزار تومان. یک قطعه دارد در بهترین نقطه قصر و دشت، می‌گوید متری ده میلیون تومان؛ درست؟ تفاوت قیمت را ملاحظه کردید؟ پنجاه هزار تومان متری، ده میلیون تومان متری. یک کریمی از راه می‌رسد، می‌آید پیش مالک، می‌گوید شنیدم پنجاه تا قطعه هزار متری داری؟ می‌گوید بله؛ می‌گوید قیمت بده؟ می‌گوید ارزان‌ترین قیمت پنجاه هزار تومان است، گران‌ترین ده میلیون تومان. می‌گوید من کرم دارم، از این کرم هم نمی‌توانم دست بردارم، تمام زمین‌هایت را می‌خرم، ملاک قیمت را هم ده میلیون تومان می‌گذارم؛ هر پنجاه هزار متر را متری ده میلیون می‌خرم. آیه این را می‌گوید که مرد و زن مومن وقتی در قیامت وارد می‌شوند، من وقتی می‌خواهم مزد هفتاد سال عبادت و خدمت‌شان به بندگانم را حساب کنم، می‌بینم گران‌ترین نماز را دارد و ارزان‌ترین نماز را؛ یک نماز خوانده باحال، با گریه، با زاری، با خشوع، با خضوع؛ یک‌مرتبه هم اتفاق افتاده. نمازهایی هم دارد خیلی معمولی است، من ملاک مزد کل نمازهایش را، آن مهم‌ترین نماز قرار می‌دهم، کل را به اندازه آن نماز ده میلیون تومانی می‌خرم. روزه، صدقه و خدمت به بندگانم هم همین‌طور؛ این خرید من. عجب خدای کریمی است! این دیگر چه مساله‌ای است! این چه لطفی است! این چه احسانی است!

روضه حضرت زینب علیها السلام

این‌ها چی کار کردند به این درجه رسیدند؟ چه کردند؟ این آیه شریفه که مبهم است. شرحش چیست؟ این مردان و زنان مومن چه کردند؟ برای توضیح آیه سوره توبه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛^۱ حالا آماده آماده شدیم.

خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام ما مرد و زن و نسل‌مان را برای عمل به این آیه سوره توبه توفیق ویژه عنایت بفرما.

خوشا آنان که الله یارشان بی، که حمد قل هو الله کارشان بی، خوشا آنان که دائم در نمازند، بهشت جاودان بازارشان بی، آیم به قتلگاه که پیدا کنیم تو را حسین من، امشب وداع هجرت فردا کنیم تو را، جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان، با شوق و اضطراب تمنا کنیم تو را. خواهر دارد در کشته‌ها می‌گردد؛ بدن را یا از سر می‌شناسند، ولی ابی‌عبدالله علیه السلام سر ندارد، یا از لباس می‌شناسند؛ اما لباس‌هایش را غارت کردند، حتی پیراهن کهنه را. شما بگو زینب کبری علیها السلام باید از شلوار می‌شناخت! آن قدر خون‌آلود بود که پیدا نبود. در حیرتم که از چه بجویم نشان تو، نه سر، نه پیرهن، ز چه پیدا کنیم تو را؟ برگیرمت ز خاک و بوسم گلوی تو، خود نوحه مادرانه چو زهرا کنیم تو را، ریزم به حلق تشنه تو اشک چشم خویش، سیراب تا که ای گل حمرا کنیم تو را، ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای، اکنون به اشک دیده مداوا کنیم تو را. حسین من! از صبح تا حالا ۷۱ نفر از یاران و عزیزانت را جلوی چشمت قطعه‌قطعه کردند. حسین من! عباس و اکبر و عون و قاسم و جعفر و یارانت را کشتند. حسین من! حتی به شیرخوار در آغوش هم رحم نکردند.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا؛ اللهم أصلح أمورنا و أهلک أعدائنا و ارحم شهدائنا و ارحم إمامنا، أیّد قائدنا و احفظ و انصر إمام زماننا و اجعل عاقبة أمرنا خیرا».

۱. توبه: ۷۱.

جلسہ ہشتم

محبت اہل ایمان

مقدمه

وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام که علم‌شان علم خدایی بود، وقتی مورد پرسش قرار می‌گیرند که یا بن رسول الله! بنای زندگی خود را بر چه پایه‌ای قرار دادید؟ «عَلَى مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ»؛ پاسخ می‌دهند: «عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»؛ همه زندگی من روی چهار پایه قرار دارد؛ پایه اول «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي»؛^۱ برایم روشن و معلوم بود هیچ کسی به جای من مکلف به تکالیف الهیه نیست؛ خدا واجبات بدنی، مالی و حقوقی را بر عهده من گذاشته که خودم باید انجام بدهم، نمی‌شود به کس دیگری انتقال بدهم؛ به این خاطر همه عمرم را زحمت کشیدم و تکالیفی که بر عهده من بود خودم انجام دادم. توضیح این جمله مفصل شد، یعنی امشب هشتمین شب تفسیر این جمله است و سه جمله دیگر روایت باقی می‌ماند که هر کدام از آن سه جمله هم دنیایی از آداب، تربیت، حال، فکر و واقعیت است. تا چه زمانی پروردگار عالم توفیق بدهد یا دوباره در محضر شما یا در شهر دیگری سه مسأله دیگر را دنبال کنم و در ذهنم اگر خدا بخواهد این روایت را تبدیل به یک کتاب حدود چهارصد تا پانصد صفحه کنم؛ چون از روایات ناب اهل بیت علیهم السلام است و درخشش خاصی دارد.

۱. «قِيلَ لِلصَّادِقِ علیه السلام عَلَى مَا ذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ فَقَالَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ وَ عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ». (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸).

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.



تکالیف الهی

بنا شد بخشی از تکالیف الهیه را برای تان بگویم. متوسل به یکی از آیات سوره توبه شدم که در آنجا پروردگار عالم از مردان مومن و زنان با ایمان یاد می‌کند که این بزرگواران تکالیفی را که در این آیه مطرح است عمل می‌کردند و تا آخر عمرشان هم ادامه دادند. در این زمینه نه تعطیلی به وجود آمد و نه بازنشستگی؛ چون هم تعطیل کردندش و هم بازنشستگی از آن خسارت است.

تداوم زمانی تکالیف

داستان استخاره تاجر از امام صادق علیه السلام

برای توضیح همین جمله که تعطیلی این امور و بازنشستگی از این امور مساوی با خسارت هستند، یک روایت برای تان بخوانم. مردی در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، عرض کرد یا بن رسول الله! می‌خواهم به مسافرتی بروم، به نظرم رسید از شما تقاضا کنم برایم استخاره کنید. البته من خبر ندارم که زمان ائمه علیهم السلام ما استخاره چگونه بوده، بالاخره در روایت ذکر شده این آقا استخاره خواست؛ امام علیه السلام استخاره کردند و به او فرمودند خوب نیست، همین، استخاره خوب نیست. خداحافظی کرد، به استخاره امام ششم علیه السلام گوش نداد و به مسافرت رفت. سه چهار ماه بعد برگشت آمد خدمت حضرت عرض کرد یا بن رسول الله! سه چهار ماه پیش برای من یک استخاره کردید و بد آمد، فرمود بله، الآن هم می‌گویم آن استخاره بد است؛ گفت یا بن رسول الله! من به این استخاره شما گوش ندادم، استخاره کردم یک سفر کسبی و تجارتي بروم، شما فرمودید بد است، ولی من رفتم و در این سفر با داد و ستدی که انجام دادم نزدیک ده هزار درهم سود کردم؛ چرا استخاره تان بد آمد؟ امام علیه السلام فرمودند در این سفر چند ماهه‌ای که رفتی، یادت می‌آید یک بار نماز صبحت قضا شد؟ بلند نشدی که در وقتش نماز بخوانی. عبادات الهیه زمان دارد؛ روزه، حج، نماز و زکات زمان دارند؛ یک شب با رفقا به بگو بخند نشستی، طول کشید، خوابیدی و برای نماز صبح



بیدار نشدی یاد است؟ عرض کرد بله، فرمود سود تجارت در این سفر حدود ده هزار درهم بود؟ عرض کرد بله، فرمود اگر هر چه در کره زمین است را در راه خدا صدقه بدهی، جبران آن دو رکعت نماز قضا شده را نمی‌کند؛ این تعطیل یا بازنشستگی است. تمام فعل‌هایی که در آیه سوره توبه آمده فعل مضارع است، دلالت بر دوام دارد. سخن وجود مبارک حضرت حق این است که مردان مومن و زنان اهل ایمان، پیوسته و تا آخر عمرشان به این تکالیف عمل می‌کنند؛ نه اهل تعطیلی و روگردانی از این امور هستند و نه اهل بازنشستگی، این مومن است. البته علتش هم همان ایمان‌شان است.

نجات اهل عمل با تکالیف

امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، درباره مرد و زنی که یا با مطالعه، یا با درس خواندن و یا با شنیدن از عالمان ربانی به باور رسیدند و پروردگار عالم، قیامت، حساب و کتاب و بهشت و جهنم را باور کردند، می‌فرمایند شتاب و کوشایی در عبادت الهی دارند «شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أَمَامَهُ سَاعٍ سَرِيْعٍ»؛ این‌ها هم اهل کوشش هستند، هم شتاب دارند که تکلیف الهی از دستشان نرود. بعد می‌فرماید این گروه «سَاعٍ سَرِيْعٍ نَجَا»؛ یقیناً این‌ها اهل نجات هستند.

محبت اهل ایمان به یکدیگر

اولین مساله «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۳؛ خیلی این مساله مهم است! قرآن می‌گوید تمام مردان مومن به یکدیگر مهر می‌ورزند، تمام زنان اهل ایمان به هم‌دیگر محبت دارند؛ این آیه یعنی چه؟ یعنی دل مومن، مرد مومن، زن مومن، به مومن دیگر، به زن با ایمان دیگر کینه ندارد، کینه آلودگی است؛ اگر قرار است من دلم کینه داشته باشد،

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۸.

۲. همان.

۳. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». (توبه: ۷۱).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

کینه را باید به طرف کافران، منافقان، مشرکان و دشمنان قسم خورده جهت بدهم، نه به طرف مردم مومن، نه این که زنان اهل ایمان کینه را به طرف زنان دیگری که مومن هستند جهت بدهند. خدا از مرد و زن مومن دل بی کینه و بدون نفرت و پر از محبت به هم دیگر خواسته؛ خداوند غیر از این دل را نمی خواهد. دل سخت، زمخت، نفرت دار و کینه دار مورد نفرت پروردگار است.

عدم ایمان، عامل طلاق

فهمیدید مردان مومن و زنان اهل ایمان به یکدیگر محبت دارند. می دانید با این محبت چه کار کردند؟ خودشان را با پروردگار که محبت بی نهایت است، با تمام موجودات هستی که از محبت برخوردارند هماهنگ کردند؛ یعنی خودشان را در کاروان محبت قرار دادند و این محبت را هیچ وقت تبدیل به کینه و دشمنی نمی کنند؛ لذا بین مردانی که واقعاً مومن هستند و زنانی که واقعاً با ایمان هستند طلاق واقع نمی شود، علت طلاق کینه است. طرف او یک اشتباهی می کند که قابل گذشت و چشم پوشی است، ولی به دل می گیرد و این کینه را در دلش پرورش می دهد و چیزهای دیگر را هم ضمیمه می کند؛ یا زن، مرد را از خودش می بزد؛ یا مرد، زن را از خودش می بزد و یک کاری را انجام می دهد که خدا دوست ندارد.

مبغوض ترین حلال

کجای قرآن خدا اعلام کرده من از طلاق خوشم می آید و یا پیغمبر ﷺ کجا اعلام کرده، یا ائمه طاهرین علیهم السلام کجا اعلام کردند؟ ما در روایاتمان داریم طلاق مبغوض ترین برنامه ای است که حلال اعلام شده، ولی نباید طلاق صورت بگیرد. ایمان اگر باشد مرد زنش را و زن مردش را بنده خدا می بیند، زن و مرد خدا را مراقب خودشان می بینند، زن و مرد هماهنگی با اخلاق خدا دارند و از هم گذشت می کنند، کم توقع هستند. فردای قیامت را در نظر می گیرند که اگر طلاق بی دلیل شرعی اتفاق افتاده باشد، محکومند؛ پس سراغ طلاق نمی روند.



وجود محبت در تمام موجودات

پروردگار عالم ذات بی‌نهایتی از محبت است؛ آفرینش را که شروع کرده با مایه محبت و عشق شروع کرده، ما در آیات قرآن و روایات و دعاها می‌بینیم که جهان جلوه رحمت الله است، همه چیز مهر خداست، خورشید مهر است و می‌بینید که چه قدر بی‌دریغ نسبت به موجودات مهربانی دارد؛ یعنی خودش را می‌سوزاند که موجودات زنده، زنده بمانند؛ خودش را می‌سوزاند که زمین در بهار و تابستان و بخشی از پاییز، سرسبز و پرگل و پر نعمت بماند. ماه دائم در حرکت است که در مناطق ساحلی جزر و مد ایجاد کند و سبب آبیاری میلیون‌ها درخت شود. موجودات دیگر هم همین‌طور، همه اهل محبت هستند. شما ببینید گاو، گوسفند، شتر، چه قدر با محبت هستند که همه چیزشان را بی‌دریغ به انسان هدیه می‌کنند. گاو شیر به مردم می‌دهد، مردم با این شیر، پنیر و کره و سرشیر و خامه و کشک و دوغ و روغن و ماست درست می‌کنند؛ این‌ها نشانه محبت حیوانات به انسان‌ها نیست؟! درختان به انسان محبت ندارند؟ شما در قرآن دقت کنید، پروردگار عالم کل موجودات عالم را صاحب شعور معرفی کرده است، کل موجودات را. ما یک موجود بی‌شعور هم نداریم، حتی یک سنگ‌ریزه ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ موجودی در عالم نیست که تسبیح‌گو و ثناگوی خدا نباشد، ولی شما ثنا و تسبیح این‌ها را درک نمی‌کنید. اگر شعور نداشتند چه‌طوری خداوند متعال را از عیب و نقص تنزیه می‌کردند؟ خدا می‌گوید تمام موجودات سبحان الله دارند، تمام موجودات الحمد لله دارند، پس شعور دارند. شعور دارند که تمام‌شان منبع محبت و لطف هستند. شما ممکن است بپرسید مار، عقرب، رتیل و سایر حیوانات زهردار چه محبتی به ما دارند؟ من خیلی راحت جواب می‌دهم که تحقیقات مهم دانش‌مندان جهان نشان می‌دهد اگر خداوند تمام حیوانات زهردار را از کره زمین و هوا جمع کند، آلودگی هوای کره زمین به جایی می‌رسد که کل موجودات را خفه می‌کند. تمام حیوانات زهردار مواد سمی هوا را می‌گیرند و هوا را



تصفیه می‌کنند، برای خودشان هم اسلحه می‌سازند که بتوانند با دشمن برخورد کنند؛ پس همهٔ عقرب‌ها و مارها به ما محبت دارند. هر چه گرگ در عالم است به ما محبت دارد. تمام عالم محبت هزینه می‌کند، تمام عالم.

رابطهٔ ضعف ایمان و کینه

کینه‌دار در این عالم کیست؟ متأسفانه انسان ضعیف‌الایمان، انسان بی‌دین، انسان لائیک؛ اما مردم مومن که در کاروان محبت هستی هستند به هم‌دیگر محبت دارند. من و شما وقتی بر اساس ایمان عاشق هم‌دیگر باشیم، غیبت هم‌دیگر را نمی‌کنیم، به هم‌دیگر تهمت نمی‌زنیم، به هم‌دیگر ناسزا نمی‌گوییم، لقب بد برای هم‌دیگر نمی‌گذاریم، تجسس در باطن و پنهان کسی نمی‌کنیم؛ عاشق این کاره نیست، عاشق همهٔ کارهای مثبت و درست است. جهان با محبت شروع شده؛ ابن سینا می‌فرماید که جایی در عالم سراغ نداریم که مدیون عشق نباشیم، حتی ایشان می‌گوید خدا عاشق خودش است؛ هیچ جای عالم خالی از عشق و محبت نیست الا دل‌های بیمار، دل‌های منافقان، کافران، مشرکان و بی‌دینان؛ اما بقیهٔ عالم پر از محبت است.

محبت انبیای الهی

شما انبیایی علیهم‌السلام را که قرآن اسم برده ببینید؛ اسم حدود ۲۵ پیغمبر در قرآن آمده. وقتی می‌خواهد مسألهٔ برانگیخته شدن این پیغمبران را مطرح کند، برای چند نفرشان می‌فرماید **﴿وَالِیَ مَدَیْنِ اَکْهَمُ شُعَیْبًا﴾**؛ شعیب را من به عنوان برادرِ مردم، بین مردم فرستادم. خیلی حرف زیبایی است! من یک آدم زمختی را مبعوث به رسالت نکردم، آدم تلخی را به پیغمبری انتخاب نکردم، یک آدمی که نسبت به تمام بدکاران مَدَیْنِ احساس برادری داشت برای‌شان فرستادم. **﴿وَالِیَ ثَمُوْدَ اَکْهَمُ صَالِحًا﴾**، **﴿وَالِیَ عَادٍ اَکْهَمُ هُوْدًا﴾**؛ وقتی هم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را

۱. أعراف: ۸۵.

۲. أعراف: ۷۳.

۳. أعراف: ۶۵.



می‌خواست بفرستد با این ویژگی فرستاد ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱؛ مهتری به او دادم که بتواند هزینه تمام جهانیان کند. این قدر محبت! قرآن با چه شروع شده؟ ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾^۲؛ با محبت. قرآن با چه پایان گرفته؟ ﴿قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ اِلٰهِ النَّاسِ﴾^۳؛ من مدبر، معبود و فرمان‌روای شما هستم، من که ارحم الراحمین هستم، شروع قرآن با رحمت است، پایان قرآن با رحمت است و اگر بدکار و دل‌زُختی توبه کند، پروردگار عالم با رحمتش، با لطفش از او استقبال می‌کند؛ همه رحمت، همه محبت.

داستان محبت گرگ

این داستانی خیلی عجیبی است، خیلی عجیب! یک بار مرحوم علامه جعفری صاحب تفسیر نهج‌البلاغه و جلال‌الدین به من زنگ زد و گفت دلم گرفته، می‌آیی پیش من؟ گفتم استاد، من به هفت هشت ده نفر از رفقای خیلی خوب زنگ می‌زنم که جمع بشوند و ماشین می‌فرستم تا تشریف بیاورید، دو ساعتی که در این جلسه دوستان باشید غمناکی‌تان برطرف می‌شود، این‌ها آدم‌های باحالی هستند، آدم‌های باصفا و مومنی هستند. فرمودند عیبی ندارد، من آماده هستم ماشین بیاید دنبالم. ماشین رفت و ایشان را آورد. بحث محبت شد، ببینید با دو گوش خودم شنیدم، این نه برای کتاب است، نه با واسطه؛ ایشان فرمودند چند سال پیش برای دیدن اقوامم به تبریز رفتم، سفر خیلی خوبی بود، یک تاجر متدین آرام بامحبتی که با خانواده ما هم سابقه آشنایی داشت، یک شب شام من را به خانه‌اش دعوت کرد، من هم رفتم.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید یکی از خصلت‌های مومن این است که تکبری در مقابل دعوت دوستان نداشته باشد. حالا ممکن است آدم وقت نداشته باشد، عذری داشته باشد، اما اگر معذور نبود و یک نفر کفش کهنه، یک نفر آستین‌پاره، آدم را دعوت کرد و گفت یک ناهار یا

۱. انبیاء: ۱۰۷.

۲. فاتحه: ۱.

۳. ناس: ۱ و ۲ و ۳.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

یک شام بیا پیش ما، لذتی دارد آدم جوابش را بدهد. انگار جواب خدا را داده؛ چون خدا مردم بامحبت را خیلی دوست دارد، مردم آرام را خیلی دوست دارد.

گفت در اتاق نشستیم، هنوز سفره شام را نیاورده بود، پنجره اتاق را باز کرد، هوا خوب بود، گفت استاد زحمت بکشید بیایید کنار پنجره، آدم کنار پنجره، گفت حیاط را نگاه کنید، حیاطی بود شاید پانصد متر، پر از درخت با یک حوض آب. گفت استاد وسط این درختها یک سکوی نیم متری است که ما عصرها با زن و بچه سکو را فرش می‌کنیم، زیر این درختها می‌نشینیم و صفایی می‌کنیم. گفت سال گذشته در تبریز برف بسیار سنگینی آمد، نزدیک نیم متر؛ تمام درختها پوشیده از برف، زمین پوشیده از برف، این سکو هم یک مقدار برف رویش نشسته بود، چون سایه درخت زیاد داشت. گفت هنگام سحر برای نماز شب بلند شدم. این نماز شب هم اظهار عشق به پروردگار است. واجب که نیست؛ وقتی آدم وارد چیزی که واجب نیست می‌شود یعنی محبوب من دوستم دارم، نمی‌توانم بخوابم، دلم می‌خواهد یک ساعتی، نیم ساعتی با تو عشق و حال کنم. گفت من برای نماز شب بیدار شدم. لوله‌کشی که نبود، آدم با پارو برفها را کنارزدم و رسیدم به لب حوض، دیدم روی آن سکو، چند تا چیز تکان می‌خورند، یک کمی جلورفتم دیدم یک گرگ است با سه چهار تا توله. مادر برفها را کنار زده و این چند تا توله را روی سکو گذاشته و معلوم است گرسنه‌شان است، چیزی در این زمستان بیرون شهر گیرشان نیامده، آمدند این‌جا. گفت وضویم را گرفتم، اول رفتم یک غذای مناسب برای این گرگ و توله‌هایش آوردم. شیر گرم و غذای گرم آوردم، گوشت آوردم اینها خوردند، حال کردند. گفتم کم کم می‌روند؛ آفتاب طلوع کرد، آدم لب پنجره دیدم هستند، برای ظهرشان هم غذا بردم، باز هم بودند، برای شب هم غذا بردم. استاد! هشت نه ماه این گرگ با سه چهار تا توله‌اش روی این سکو بودند. توله‌ها دیگر نیمه گرگ شده بودند. من هم ده بیست تا بره داشتم که از همان بزه‌ها برای معاش خانواده استفاده می‌کردم. در اتاق نشسته بودم دیدم سر و صدا بلند شد. آدم لب پنجره، دیدم یکی از این توله گرگها، گلوی یکی از بزه‌های من را پاره کرده، خون ازش می‌ریزد و بزه دست و پا می‌زند. مادر پریده به این



توله و به قصد کشت آن توله را می‌زند. من دویدم، آمدم در حیاط مثلا با همان زبان بی‌زبانی به گرگ التماس کردم که کاری به کار توله نداشته باشد، ولی وقتی من به اتاق برگشتم گرگ توله‌ها را برداشت و رفت، خیلی دلم سوخت رفت. اوائل بهار دیدم همان گرگ آمده پشت در حیاط، تا آمدم به خودم بجنبم، دیدم گرگ از این دیوار کوتاه باغ پرید بالا و یک بزّه با خودش آورده بود، بزّه را گذاشت و رفت. استاد! این بزّه الآن در حیاط است؛ سوال من از شما عالم دین این است، من صاحب بزّه را نمی‌شناسم و نمی‌دانم این گرگ با چه گله‌ای رو به رو شده که یک بزّه به اندازه آن بزّه‌ای که توله‌اش کشته بود، آورده. خوردن این بزّه حلال است یا حرام است؟ آخر مومن می‌پرسد؛ مومن بدون سؤال و بدون فهم مسائل الهی کاری نمی‌کند. گرگ هم محبت دارد.

محبت در بوستان سعدی

سعدی در بوستان می‌فرماید، یک کسی داشت در بیابان می‌رفت دید یک روباهی نه دست دارد و نه پا، روی شکم افتاده، اصلا نمی‌تواند تکان بخورد. خیلی تعجب کرد که خدایا این روباهی که قدرت حرکت ندارد، وقتی تشنه‌اش می‌شود چه کسی برایش آب می‌آورد؟ وقتی گرسنه‌اش می‌شود چه کسی برایش غذا می‌آورد؟ همین جوری ایستاده بود نگاه می‌کرد؛ یک مرتبه دید یک شیر بزرگ به سرعت می‌آید، رسید کنار روباه، یک تکه گوشت خوب انداخت، روباه مشغول خوردن شد، شیر رفت. هفت هشت دقیقه بعد برگشت، دهانش را پر از آب کرده بود، روباه دهانش را باز کرد، آب هم بهش داد. این محبت است، همه موجودات دارند. برادرانم! خواهرانم! جوانانم! فقط تا آخر عمر مواظب باشیم دل‌مان محبت را با کینه جا به جا نکند که از چشم خدا می‌افتیم.

روضه حضرت زینب علیها السلام

دلی دارم خریدار محبت، کز او گرم است بازار محبت، لباسی دوختم بر قامت دل، ز پود محنت و تار محبت. دختر صدیقه کبری علیها السلام، دختر ولایت عظمی، صبح یازدهم به عمر



تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

سعد فرمود دستور بده سربازانت برگردند، اجازه نمی‌دهم دست‌های پلید شما به این زن و بچه برای سوارشدن کمک‌کند. پلید فرمان داد سربازان پلیدش کنار رفتن. می‌دانید شتر باید خوابانده بشود تا بتوانند راکب را سوار کند. خواهرش ام‌کلثوم را صدا زد، فرمود خواهرم، کمک کن همه شترها را بخوابانیم، زیر بغل زنان داغ‌دیده را بگیریم، در هر محملی خانمی را بنشانیم، یکی از بچه‌های کوچک را هم در دامنش قرار دهیم. همه سوار شدند، با کمک زینب علیها السلام و ام‌کلثوم. حالا نوبت این دو تا خواهر رسید، به خواهرش ام‌کلثوم فرمود بیا زیر بازوی تو را بگیرم تو هم سوار شو، دشمن دارد نگاه می‌کند، اهل بیت دارند نگاه می‌کنند، ببین عمه چه‌طور سوار می‌شه. دیدن از جاش حرکت نکرد، پیش خودش دارد ارزیابی می‌کند، من همانی هستم که در مدینه و مکه وقتی می‌خواستم سوار بشوم، اکبر برای من راکب می‌گرفت، قمر بنی هاشم و ابی‌عبدالله علیهما السلام زیر بغلم را می‌گرفتن. کجا بید ای هواداران، ببندید محمل زینب، که بر باد فنا رفته بساط و منزل زینب؛ نمی‌دونم شنیدید یا نه؛ دو تا روایت درباره زینب کبری علیها السلام بگویم. لحظه‌ای که به دنیا آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بیارید بینمش؛ نگاه به چهره زینب علیها السلام کرد، فرمود هر چشمی برای این دختر گریه کند، مساوی گریه بر حسن علیه السلام و حسین علیهما السلام است. در کتابی هم دیدم یک نفر، ظاهراً در غیبت صغری، خیلی گرفتار بود، متوسل به امام عصر علیه السلام شد، حضرت یک نامه برایش نوشتند، من آن نامه را دیدم، نوشتند برای حل مشکلات، خدا را به زینب علیها السلام قسم بده. آن زمان حسین علیه السلام و عباس علیهما السلام زیر بغل من را گرفتند، من هم‌سفر با ابی‌عبدالله علیه السلام بودم، اما الان دارم با شمر و خولی و عمر سعد هم‌سفر می‌شوم؛ به جای این‌که سوار بشه، دیدند دوید میان گودال، گلوی بریده را بغل گرفت. یاد آیدم آن دم که بگفتی جگرم سوخت، من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم، حسین جان! کفنت کو، به تن پیرهننت کو، ممکن چو نشد صورت پاک تو ببوسم، این حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم، حسین جان! کفنت کو، به تن پیرهننت کو.



دعا

الهی! به حقیقت زینب کبری علیها السلام، آن چه به خوبان عالم عنایت کردی، در حد گنجایش و ظرفیت ما، به ما، به زن و بچه‌ها و به نسل ما عنایت بفرما. هر چه بدی از خوبان عالم برطرف کردی، از جمع ما و نسل ما برطرف کن. خدایا! منبر، محراب، ماه رمضان، محرم و صفر، این زیارت‌ها، مرجعیت، رهبریّت این جامعه اسلامی را از حوادث حفظ فرما. امام، شهدا و اموات را با اصحاب کربلا محشور کن. امام زمان علیه السلام را در این لحظه دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده. خدایا! حیات و مرگ ما را، حیات و مرگ محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله قرار بده.

جلسہ نهم

محبت مومنان بہ یک دیگر

تکالیف الهی

در سوره مبارکه توبه برای مردان مومن و زنان مومن هفت خصلت مهم بیان شده است. این خصلت‌ها تکالیف الهیه است که مردان و زنان مومن به خاطر معرفت‌شان به پروردگار، معرفت‌شان به معاد و نگاه‌شان به عاقبت این تکالیف، مشتاقانه به این تکالیف عمل می‌کنند، تعطیل نمی‌کنند خود را هم، بازنشسته نمی‌نمایند.

محبت به اهل ایمان

تکلیف اول قلبی است؛ چون می‌دانند خداوند مهربان برای بندگان مومنش چه مرد و چه زن ارزش و اهمّیت قائل است و در ده جای قرآن اعلام کرده که من این طایفه را دوست دارم و قلباً مورد محبت من هستم. با تکیه بر همین معرفت‌شان است که همه اهل ایمان را دوست دارم.

آبروی مومن

چرا خداوند مهربان غیبت مومن را حرام کرده و در سوره حجرات گناه غیبت مومن را مساوی با خوردن گوشت مرده‌اش به حساب آورده؟ چون برای آبروی مومن خیلی ارزش قائل است، شخصیت مومن را محترم می‌داند. دوست ندارد کسی با غیبت کردن به آبروی بنده مومنش - چه مرد و چه زن - لطمه بزند، به شخصیت بنده مومنش ضربه بزند؛ لذا همه درهای منفی‌گویی نسبت به بندگان مومنش را بسته است و ممنوع اعلام کرده است.



داستان غیبت ابوبکر و عمر از سلمان

علمای بزرگ اهل تسنن که یکی از آنها جلال‌الدین سیوطی است، یک تفسیر مهمی دارد به نام الدرّ المنثور. در جلد پنجم می‌نویسد که عرب در سفرها اهل خدمت به همسفری‌ها بود. در یک سفری که ظاهراً رسول خدا ﷺ هم شرکت داشتند، سلمان روی حساب اخوت ایمانی، برادری اسلامی، اعلام کرد که من حاضر هستم به دو نفر خدمت کنم. این دو نفر در یکی از منزل‌های سفر برای استراحت خوابیدند و به سلمان گفتند بیدار که شدیم، آوردن غذا به عهده تو، گفت باشد. بیدار شدند دیدند سلمان هم یک گوشه خوابش برده، در حالی که سلمان خواب بود دوتایی گفتند عجب آدم تنبل پرخواهی است! همین. بعد این دو نفر بیدارش کردند، گفتند برو پیش پیغمبر ﷺ ببین اگر در چادر پیغمبر ﷺ غذا هست، برای ما بیاور. سلمان به چادر پیغمبر ﷺ رفت، گفت یا رسول الله! ابوبکر و عمر گرسنه‌شان است، من هم در این سفر در خدمت‌شان هستم، غذا می‌خواهم؛ پیغمبر اکرم ﷺ فرمود هر دوی‌شان غذا خوردند. این را عالم بزرگ اهل سنت در تفسیر الدرّ المنثور نقل کرده. کاری به کتاب‌های خورمان نداریم، ما در کتاب‌های مان نداریم. وقتی پیغمبر ﷺ به سلمان گفت این دو نفر غذا خوردند، من غذا نمی‌دهم، سلمان برگشت؛ گفت من از پیغمبر ﷺ درخواست غذا کردم، ایشان فرمودند این دو نفر غذا خوردند؛ بلند شدند و نزد پیغمبر ﷺ آمدند، گفتند یا رسول الله! ما کجا غذا خوردیم؟ فرمود گوشت بدن سلمان را خوردید، به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست من گوشت بدن سلمان را لای دندان‌های شما دارم می‌بینم و بعد این آیه را خواندند ﴿وَلَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا﴾؛ پشت سر هم دیگر حرف نزنید، دری وری نگویند، حرف‌هایی که شخصیت افراد را مورد هجوم قرار می‌دهد نزنید، حرف‌هایی که به آبروی مردم لطمه می‌زند نزنید، ﴿وَلَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾؛ پروردگار

۱. حجرات: ۱۲.

۲. حجرات: ۱۲.



می‌گوید دوست دارید که بیایید کنار جنازه برادر مسلمان‌تان با چاقو و قیچی گوشتش را در حالی که مرده است تکه تکه کنید و بخورید؟ و شما دو تا گوشت سلمان را خوردید؛ چرا می‌گویید گرسنه هستیم؟

جایگاه مومن نزد خداوند

چه قدر پروردگار برای مومن -مرد یا زن- ارزش قائل است! چه قدر برای آبروی مرد و زن مومن ارزش قائل است! چه قدر در قرآن مجید به مردان و زنان اهل ایمان اعلام محبت کرده! کسانی که به حقیقت بهره‌مند از مایه ایمانی هستند، پیرو پروردگارند. می‌بینند خدا اعلام صریح دارد که من بندگان مومنم را دوست دارم؛ اعلام صریح دارد که اهانت به بندگان مومنم، اهانت به من است؛ اعلام صریح دارد که من خدا اعلام جنگ می‌دهم به کسی که به بنده مومن من توهین کند. این‌ها همه باعث می‌شود که مردان و زنان مومن با معرفت به این حقایق به هم‌دیگر محبت داشته باشند، مهربان باشند ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱. یعنی خدا نمی‌پسندد دو تا مومن، دو تا مرد مومن، دو تا زن مومن، نسبت به هم‌دیگر کینه داشته باشند، دشمن هم باشند، با هم دعوا داشته باشند، این یکی مال او را ببرد، این یکی آبروی او را بریزد، دوست ندارد خدا. وقتی می‌بینند خدا این کارها را دوست ندارد، انجام نمی‌دهند. می‌بینند پروردگار عالم عاشق مومن است، از آن‌جا که این‌ها هم دل‌شان تابع پروردگار است، علاقه‌مند به مومنین هستند، چه مومن را بشناسند چه نشناسند. ما قلب را باید آماده کنیم که تمام مومنین و مومنات دوره تاریخ را دوست داشته باشیم، از فعل آن‌ها هم راضی باشیم و کارهای خوب آن‌ها را هم سرمشق خودمان قرار بدهیم.

حب و بغض اساس ایمان

آیا این محبت جزو دین است؟ یعنی اگر ما به مردم مومن محبت نداشته باشیم، ضرر کردیم یا ضرر نکردیم؟ محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله!

۱. ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾. (فتح: ۲۹).

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

«الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ أَمِّنَ الْإِيمَانِ هُوَ»؛ یا بن رسول الله! محبت و کینه جزو ایمان است؟ حضرت فرمودند این آیه را نخواندی؟ ﴿حَبَّبَ إِلَيَّ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيَّ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾؛ خدا به مردم مومن می گوید من زیبایی های ایمان و آثار ایمان را برای تان بیان کردم، ایمان شد محبوب دل شما، آثار مخرب کفر، فسوق و عصیان را برای تان بیان کردم. کفر یعنی انکار، فسوق یعنی پرده دری و بی پروایی، عصیان یعنی گناه، شما مومنین از کافران، فاسقان و عاصیان حرفه ای متنفر هستید؛ این آیه قرآن است. یک بخشی که بر مبنای قرآن مجید، در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بسیار بسیار مهم شناخته شده، تولی و تبری است. دوست داشتن اهل ایمان، در راس همه شان، انبیا و ائمه طاهرين (علیهم السلام) و متنفر بودن از دشمنان خدا، انبیا و اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) اصلاً جزو دین، ریشه دین و حقیقت دین است.

همراهی محب با محبوب

چه قدر هم با ارزش است که عرب بیابانی وارد مسجد می شود به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می گوید: «أَنْتَى أَحَبُّ إِلَيَّ وَ رَسُولُهُ»؛ من عاشقت هستم؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»؛ تو بدان انسان عاشق هر کسی در این عالم است، در دنیا و آخرت با او خواهد بود. عاشق آمریکا هستی؟ فردای قیامت با آمریکا هستی؛ عاشق یهود و مسیحیت هستی؟

۱. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَمِّنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «حَبَّبَ إِلَيَّ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيَّ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (کافی، ج ۳، ص ۳۲۴).

۲. حجرات: ۷.

۳. «وَ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ فَقَالَ مَا ذَا أَعَدَدْتَ لَهَا فَقَالَ مَا أَعَدَدْتُ كَثِيرَ صَلَاةٍ وَ لَا صِيَامٍ إِلَّا أَنِّي أَحَبُّ إِلَيَّ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ قَالَ فَمَا رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ فَرَحُوا بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِذَلِكَ» (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۲۲۳).

۴. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ج ۱، ص ۲۲۳.



فردا با آن‌ها هستی؛ عاشق رباخور و زناکار و معصیت‌کار و فاسق هستی؟ فردا با آن‌ها هستی؛ عاشق خدا و انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستی؟ فردا با آن‌ها هستی؛ این خیلی مسأله مهمی است!

محبت منشا خیر

این یک خصلت مردم مومن که خصلت قلبی است؛ یعنی دل مردان و زنان مومن نسبت به هم‌دیگر کانون محبت است، کانون مهر است و کنار این محبت است که مومن آبروی مومن را می‌خواهد؛ سلامت مومن را می‌خواهد، رفاه مومن را می‌خواهد، از گرفتاری مومن چنان ناراحت می‌شود که با سر می‌دود برای رفع گرفتاری او. اگر نتواند دو تا از رفقا را صدا می‌زند، می‌گوید این همسایه مومن ما، این هم مسجدی مومن ما، این هم هیئتی مومن ما، ده میلیون کم آورده، به ناحق هم کم نیاورده، اداری است، کاسب است، اما خرج امسالش با دخلش نمی‌خواند، درآمد کمتر از هزینه بوده؛ حالا که ده میلیون کم آورده، باید بگذاریم برود ربا بگیرد؟ باید بگذاریم برود گرفتار ۲۲ درصد ۲۳ درصد کار بانکی بشود؟ نه؛ خدا هم چنین اجازه‌ای به ما نداده. می‌کوشند و مشکل را حل می‌کنند.

اهتمام به امور مسلمانان

اگر مردم در هر مسجدی، در هر حسینیه‌ای، در هر محلی، این چنین باشند، در محل‌ها و شهرها کسی گرفتار نمی‌ماند. مومن مجبور نمی‌شود برود آبرویش را پیش هر کسی هزینه کند تا مشککش حل بشود. بی‌تفاوتی معصیت‌سنگینی است. این روایت در کتاب شریف اصول کافی است، خیلی تکان‌دهنده است، «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید کسی که در فکر حل مشکل مردم مسلمان نباشد، مسلمان نیست؛ اصلاً آدم باید با همین فکر زندگی کند با همین فکر.



داستان اهتمام به امور مسلمانان استاد انصاریان

بیش تر از چهل سال قبل دوستانی در تهران داشتیم؛ برای پیاده کردن این روایت دور هم دیگر نشستیم تا از آن‌هایی نباشیم که پیغمبر ﷺ درباره آن‌ها می‌گوید کسی که در مقام حل مشکل مردم بر نمی‌آید، دین ندارد. گفتند چی کار کنیم؟ من دو تا طرح بهشان دادم. یک طرح گفتیم که در این جمعیت و با تشویق این جمعیت، عصرهای جمعه، پنج نفر پنج نفر، یا سه نفر سه نفر برویم بیمارستان‌ها، از دکترها یا از خود مدیریت بیمارستان پرسیم آیا بیمار تهرانی یا شهرستانی که دغدغه تسویه حساب مریضش را داشته باشد، می‌شناسند؟ دیدیم فراوان است. پول روی هم می‌گذاشتیم و بدهی بیمار را به بیمارستان می‌دادیم. اگر شهرستانی بود جا می‌گرفتیم، پول جایش را هم می‌دادیم. اگر روزی بود که می‌خواست برود شهر خودشان، بلیط قطار یا اتوبوس می‌گرفتیم و آن‌ها را راهی می‌کردیم. این کار ریشه دواند و بعد از مردن دوستان ما ارث رسید به بعضی از بچه‌ها. یک کار دیگر هم که کردیم این بود که جداگانه ماهی ده تا یک تومان، قضیه برای سال ۵۰ است، ماهی ده تا یک تومان هر کدامان بگذاریم وسط، خیلی پول شد. در منطقه ری یک زمین بزرگ خریدیم، پول مان هم رسید، یک ساختمان چهار طبقه بزرگ با همه تجهیزات ساختیم، مجوز هم گرفتیم برای دبستان. سال اول سی بچه یتیم قبول کردیم، بیشتر نه؛ یعنی به اندازه دهان مان لقمه گرفتیم. کار را شروع کردیم؛ این سی نفر قبول شدند، خوب هم درس خواندند. کاری کردیم که این سی نفر، با این که هفت سال‌شان بود، روی مادرهای‌شان برای نماز و روزه و اخلاق اثرگذاری کنند؛ البته مادرها را هم دعوت می‌کردیم و برای‌شان کلاس می‌گذاشتیم. سال بعد هم سی نفر قبول کردیم، شدند شصت نفر. اولی‌ها رفتند دوم و ورودی‌های جدید هم که اول بودند. سال بعد سی نفر دیگر گرفتیم، این‌ها همین‌طوری رشد کردند و دبیرستانی شدند. بسیاری هم در کنکور زمان شاه قبول شدند. الان ما یک گروه عظیمی را داریم که در آن‌ها هم آخوند هست، هم مهندس، هم دکتر، هم تاجر. این‌ها همان بچه یتیم‌هایی بودند که مادرهای‌شان نان شب نداشتند بهشان بدهند، ولی از ترس این روایت که نکند در قیامت خدا به ما بگوید

شما دین ندارید، مسلمان نیستید، این کار را کردیم؛ خوب هم گرفت، دیگر الان تبدیل شده به یک شجره طّیبه. چه قدر خانواده‌ها از طریق این مدرسه و دبیرستان متدین شدند! چه قدر خانواده‌های ایّتام بی‌نماز، نمازخوان شدند! چه قدر مادرهایی که به حجاب اهمّیت نمی‌دادند، از طریق بچه‌های این مدرسه با حجاب شدند!

اهتمام ائمه علیهم‌السلام به امور مسلمانان

کسی که در فکر حل مشکلات برادران و خواهران مومنش نباشد دین ندارد، حالا هر چه می‌خواهد نماز بخواند و روزه بگیرد. یک بخش عظیم دین ما خدمت به بندگان خداست، ما فقط دین عبادت نداریم؛ مگر خود من، خود شما، از نوجوانی نشنیدیم که در سحر روز بیستم ماه رمضان یتیم‌ها، نیازمندان و مستحق‌های کوفه، وقتی دیدند آن کسی که هر شب به طور ناشناس می‌آمده، جلوی در خانه‌ها کفش، لباس، خرما، نان و پول می‌گذاشته، نیامده، پی‌جویی کردند این آقا کی بوده؟ اگر مسافرت می‌خواست برود، به یک شکلی ما می‌فهمیدیم، فهمیدند امیرالمومنین بوده. حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام و در کل، همه ائمه علیهم‌السلام این‌گونه بودند. روزی که امام باقر علیه‌السلام می‌خواست بدن امام زین‌العابدین علیه‌السلام را غسل بدهد، شیعیانی که در حیاط بودند و کنار غسل بودند، دیدند پشت شانه زین‌العابدین علیه‌السلام پوست جمع شده، سیاه شده؛ همه گریه کردند، به امام باقر علیه‌السلام گفتند یا بن رسول الله! این جای چه اسلحه‌ای است که مثل پوست ماهی که در ماهیتابه سرخ کنند و جمع شود، هم جمع شده و هم سیاه شده؟ فرمود جای هیچ اسلحه‌ای نیست، این جای چهل سال گونی پر از جنس به دوش کشیدن، در نیمه‌های شب، برای فقرای مدینه، چه شیعه و چه سنی، چه یهودی و چه مسیحی است. در محبت کردن ما را مقید نکردند که فقط اهل محبت به مومن یا شیعه باش، نه؛ یک پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باید به مسیحی، به یهودی، به سنی، به شیعه و به نیازمند، با محبت و بی‌منت کمک کند؛ این خصلت قلبی مردان و زنان مومن است.

داستان اهتمام خانمی به امور مسلمانان

من در تهران یک دوستی داشتم، خیلی آدم بزرگواری بود، از سادات و از نسل مرحوم قائم مقام فراهانی، استاد امیرکبیر بود. همسر این آقا خیلی سرپا بود، با خانواده ما هم رفت و آمد داشت. همسرش مریض شد و از دنیا رفت، شب بعد از دفن همسر او رفتم دیدنش، دیدم خیلی شدید گریه می‌کند، گفتم گریه خوب است اما نه این‌گونه بی‌تاب و با جزع و فزع؛ گفت دلم آتش گرفته؛ گفتم برای چه؟ گفت برای این‌که زخم را نشناختم، از این‌که نشناختمش قلبم دارد می‌سوزد؛ گفتم چه‌طور نشناختی؟ گفت برای این‌که در تشییع جنازه‌اش و تا دفنش، بالای صد خانواده با بچه‌های‌شان دنبال جنازه می‌آمدند و خودشان را می‌زدند، هیچ‌کدام را هم ما نمی‌شناختیم؛ بعد ما سوال کردیم شما این خانم را از کجا می‌شناسید؟ گفتند بیست سال است این خانم مشکل ما را حل کرده، دختر ما را شوهر داده، جهازیه به ما داده، پول بیمارستان‌مان را داده. بعد فهمیدم خانم من یک مشت خانم متدین را دور خودش جمع کرده بود، من خبر نداشتم، این‌ها پول روی هم می‌گذاشتند و مشکلات خانواده‌ها را حل می‌کردند. می‌گفت دلم آتش گرفته که چرا او را نشناختم؛ ای کاش می‌شناختم و بیش از آن مقداری که به او احترام کرده بودم بهش احترام می‌کردم. شب مردان خدا روز جهان افروز است، روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست؛ اهل ایمان، چه مرد و چه زن، شب‌شان نورانی‌ترین شب است و روزشان هم، زمان بهترین خدمت است.

داستان اهتمام تاجری به امور مسلمانان

مومن چه قدر فوق‌العاده است! من یک مرکز استانی منبر می‌رفتم؛ اسم نمی‌برم، شهر بزرگی است، شهر قدیمی است، شهر نسبتاً ثروتمندی است؛ یک شب که از منبر پایین آمدم، آن آقای که من را دعوت کرده بود گفت ما هر شب از یک مسیر معین می‌رفتیم خانه، اما امشب می‌خواهم شما را از یک مسیر دیگر ببرم؛ گفتم هر طور مایل هستید. به یکی از خیابان‌های آباد آن شهر رفتیم، جایی ترمز کرد و ایستاد، گفت این باغ را نگاه کن؛



یک باغ بزرگی وسط شهر بود، شاید بیست هزار متر می‌شد؛ گفت ساختمان وسطش را نگاه کن، سه طبقه است؛ حالا برویم خانه داستانش را برایت بگویم. آمدیم خانه، من هم که کشته مرده این طور قصه‌ها هستم، گفتم بگو؛ گفت شام بخوریم و بگویم؟ گفتم نه، همین الان بگو. آن روزی که ایشان این را برای من نقل کرد سال ۶۵ بود، سی سال پیش؛ گفت شصت سال پیش - الان می‌شود نود سال - جلوی بازار شهر؛ من این بازار را دیدم، یک میدان است که مردم اول وارد این میدان می‌شوند، میدان خیلی بزرگی است! در میدان سکوهایی دارد برای باربرها، پیرمردها و پیرزن‌ها، تا وقتی که از بازار بیرون می‌آیند و خسته هستند روی آن سکوها بنشینند. قدیم همه خانه‌ها این سکوها را داشت، حالا همه جور برکت را از ما گرفتند؛ خانه‌های مان شده اروپایی و آمریکایی و از اسلامی بودن درآمده. بازارهای مان هم شده پاساژهایی که مرکز انواع گناهان است، اما قبلا بازارهای مان تکه به تکه مسجد و حوزه علمیه داشت، ظهرها هم مسجدها شلوغ بود.

گفتم بازار را دیدم، میدان‌گاه را هم دیدم؛ گفت حدود برج دی، چون منطقه ما کوبری است، هوا خیلی سرد است، یک تاجر بازار نماز جماعتش را می‌خواند؛ چون هوا سرد بود عبايش را می‌اندازد روی دوشش و از بازار می‌آید بیرون؛ بازار تعطیل شده و هیچ کس در آن میدان‌گاه نبوده؛ روی یکی از این سکوها یک بچه هشت نه ساله را می‌بیند که خوابیده و از سرما می‌لرزد؛ می‌آید جلو، بلندش می‌کند، نوازشش می‌کند، بهش می‌گوید هوا خیلی سرد است، چرا به خانه نمی‌روی؟ می‌گوید من بابا ندارم، مادرم هم شوهر کرده من را رها کرده. این زن‌ها هم در قیامت به خاطر بی‌رحمی باید بروند جهنم؛ چون پیغمبر ﷺ می‌فرماید کسی که رحم نکند به او رحم نمی‌شود، اگر می‌خواهی به تو محبت کنند، محبت کن. به آن بچه می‌گوید بلند شو دنبال من بیا، او را به خانه می‌آورد، زیر کرسی می‌خواباند و به همسرش می‌گوید صبح تمام لباس‌های این را عوض کن، نونوارش کن. اسم این بچه را در یک مدرسه می‌نویسد، به عنوان فرزند خودش. آن وقت‌ها هم که خیلی پی‌جوی این مسائل نبودند. بچه به مدرسه می‌رود، این تاجر می‌آید این باغ به این بزرگی را می‌خرد، با پول خودش این سه طبقه را می‌سازد، در شهر می‌گردد و هر چه بچه

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

یتیم بود را در دو بخش جداگانه دخترانه و پسرانه، به این باغ می‌آورد؛ صبحانه، نهار و شام‌شان را می‌دهد، لباس‌شان را می‌دهد، مجوز یک قسمت از ساختمان را می‌گیرد و مدرسه قرار می‌دهد. تا وقتی هم که زنده بود این یتیم‌ها را به مقامات بالا رساند؛ دکتر، مهندس و... شدند. بعد از مردن این آقا، خود بچه‌هایی که بزرگ شدند این محل را می‌گردانند. الان همه مخارج این‌جا را همان بچه یتیم‌های گرسنه ۲۵ سال پیش می‌دهند. این مومن است، مومن یعنی دل‌سوز، یعنی با محبت، یعنی مهربان، یعنی نرم، یعنی دغدغه‌دار ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۱.

بقیه آیه شریفه هم که شش قسمت دیگر دارد، طلبتان باشد. من یادم نمی‌رود که تا امشب چی گفتم؛ چون نوشته تمام منبرهای سال‌های گذشته را با تاریخ، با آیات، با روایات دارم و همراهم است. به خواست خدا فراموش نمی‌کنم که تا امشب چی گفتم. اگر خدا لطف کرد و دوباره آدمم و شما را زیارت کردم، شش تا خصلت دیگر آیه را برای‌تان توضیح می‌دهم و تمامش می‌کنم.

چه قدر زیبا می‌گوید سعدی: بنی آدم اعضای یک پیکرند، که در آفرینش ز یک گوهرند، چو عضوی به درد آورد روزگار، دیگر عضوها را نماند قرار، تو کز محنت دیگران بی‌غمی، نشاید که نامت نهند آدمی.

روضه امام حسین علیه السلام

چون فردا شب دعای کمیل است، جبران روضه فردا شب را امشب داشته باشیم. شنیدید من اکثراً مصائب خود ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌خوانم، از لطف و رحمت و محبت پروردگار، وابستگی‌ام به ابی‌عبدالله علیه السلام بسیار شدید است. این حسین است که از پی تعظیم او، عرش قامت را دو تایی می‌کند، این حسین است که از غبار خاک او، حور جنت توتیایی می‌کند، این حسین است که از برایش جبرائیل، وحی را نغمه‌سرای می‌کند، این حسین است که



آنچه دارد از خدا، در ره عشقش فدایی می‌کند، کشتی ایمان ز طوفان ایمن است، تا حسینش ناخدایی می‌کند. بعد از ظهر روز ۲۸ صفر، لحظاتی که به جان دادن پیغمبر ﷺ مانده بود، فرمود علی جان! به افراد بگو از کنار بستر من بیرون بروند، خودت بمان، زهرا و حسن و حسین و زینب علیهم السلام هم بمانند. با محبت عذر همه را خواست و همه رفتند. فرمود در را ببند کسی داخل اتاق نیاید، دیگر کم کم زمان رحلت رسید، همه در حال گریه هستند، پر قیمتی‌ترین گوهر آفرینش غایب می‌شود؛ دستور دین است که سینه محتضر را وقت مردن سبک کنید، ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عکس این برنامه را عمل کرد، صدا زد علی علیه السلام جان! حسین علیه السلام را روی سینه من بخوابان؛ حسین علیه السلام را آورد روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ امیرالمومنین علیه السلام و زهرا علیها السلام و امام مجتبی علیه السلام و زینب علیها السلام نگاه می‌کنند؛ حسین علیه السلام هفت ساله بود، امام مجتبی علیه السلام هشت ساله و زینب کبری علیها السلام شش ساله، خواهر نگاه می‌کند. یک مرتبه دیدند دست انداخت گردن ابی‌عبدالله علیه السلام و پیشانی او را می‌بوسد، لب و دندان او را می‌بوسد، زیر گلویش را می‌بوسد و مرتب می‌گوید «مَا لِي وَ لِيَزِيدُ»؛ خدایا مگه من با یزید چه کار کردم؟ پنجاه سال بعد خواهر آمد کنار گودال، دید همان کودکی که هنگام مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، الان با بدن قطعه قطعه روی زمین افتاده. نشست گلوی بریده را بغل کرد، اول رو به جانب پروردگار کرد «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ»^۱؛ خدایا این سر بریده را از ما بپذیر؛ بعد هم رو کرد به مدینه «يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ»^۲؛ یا رسول الله! بین همه بدن حسین علیه السلام غرق خون است؛ «مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»^۳؛ یا رسول الله! بین بدن حسین علیه السلام جای درستی ندارد؛ «مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَائِ»^۴؛ بین لباس هایش را غارت کردن. بعد رو به خود

۱. مشیرالأحزان، ص ۲۲.

۲. عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۹۵۸.

۳. اللهوف، علی قتلی الطوفوف، ص ۱۳۳.

۴. اللهوف، ص ۱۳۳.

۵. همان.

تکالیف الهی لطف خدا بر انسان

ابی‌عبداللہ علیہ السلام کرد، حسین من! خیمه‌های ما را سوزاندند؛ حسین من! بچه‌هایت را کتک زدند؛ حسین من! الان هم می‌خواهند ما را از کنار تو ببرند؛ حسین من! آگه می‌گذاشتند، می‌ماندم کنار بدنت، آن قدر ناله می‌زدم تا بمیرم؛ حسین من! برادر! دعا کن که زینب بمیرد، نباشد که بعد از تو ماتم بگیرد؛ برادر! به قربان خلق نیکویت، اجازه بفرما ببوسم گلویت.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا؛ اللهم اهلک أعدائنا؛ اللهم اشف مرضانا و ارحم إمامنا و شهداءنا و انصر قائدنا؛ آید و احفظ إمام زماننا».

